

بحران جهانی اقتصاد ، بحران تئوری یا بحران مدیریتی

فرشید سیمبر

تاریخ دریافت : ۸۷/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش : ۸۷/۱۲/۲۰

چکیده :

اقتصاد کشورهای صنعتی غرب اعم از ایالات متحده آمریکا و کانادا و کشورهای صنعتی اروپا و همینطور کشورهای صنعتی و یا تازه صنعتی شده خاور دور نظیر ژاپن و کره جنوبی و چین و مالزی و تایوان و غیره از اواسط سال ۲۰۰۸ مسیحی دستخوش بحران شدیدی مالی شدند که شروع آن از ایالات متحده آمریکا و از بخش مسکن این کشور بود . این بحران به علت توانایی بازپرداخت وام مسکن متقاضیان بانک ها به وجود آمد و مسبب شکاف عمیقی بین وام های اعطایی از جانب بانک ها و توانایی مالی اینان شد که نتیجه آن بروز ناتوانی های جدی در امور بانکی مربوط به افراد یا شرکت های صنعتی و حتی امور بین بانکی گشت.

در پی این مسئله شرکت های بزرگ بیمه نیز به دلیل بورس بازی دچار بحران شدند و نتیجه آن به حراج گذاشتن دارایی های صاحبان املاک و فروش به زیر قیمت اوراق بهادار بانک ها و بیمه های بزرگ بود.

این مقاله تلاش خور را معطوف به یافتن پاسخ برای این پرسش می نماید که آیا تئوری های اقتصادی حاکم دارای ضعف بودند و با اینکه مجریان نظریه های اقتصادی دچار کج فهمی هستند که این پرسش از طریق مطالعه سیر تکوینی نظریات اقتصادی از زمان نئوکلاسیک ها تا دوران اخیر مورد واکاوی قرار می گیرد.

مقدمه :

۱- اوضاع اقتصاد جهانی در تابستان ۲۰۰۸ دستخوش دگرگونی های ژرف و دلهره انگیزی شد ، به طوری که دامنه آن از کشور ایالات متحده امریکا شروع شد و با سرعت اعجاب آوری به سمت سایر کشورهای صنعتی اروپا و خاور دور از جمله ژاپن و کره جنوبی و تایوان و سپس به اروپای شرقی ، بلغارستان و مجارستان و روسیه و از آنجا به کشور چین و تایلند، اندونزی و مالزی و غیره و پس به سایر کشورهای جهان از جمله کشورهای صادر کننده نفت در حوزه خلیج فارس و شمال آفریقا و امریکای لاتین تا به فقیرترین کشورهای آفریقا و آسیا کشانده شد.

دست اندرکاران امور اقتصادی و سیاسی و همین طور متفکرین و مدیران و بازرگانان تا مردم عادی این کشورها نگران سرنوشت کشورشان ، خود و کره زمینی که در روی آن زندگی می کنند بوده و این پرسش بی جواب را مداوما مطرح می نمایند که پیامد چنین واقعه ای چه خواهد بود و در نهایت به چه وضعیتی ما را خواهد کشاند؟

آیا فجایع نظیر بحران اقتصادی به وجود آمده در سال ۱۸۷۳ و ۱۹۲۹ و غیره (که منجر به انقلاب بلشویکی در کشور تزارها و انقلاب خاکستری در آلمان و ایتالیا که منتهی به سرکار آمدن نازیسم و فاشیسم و سپس نابودی ده ها میلیون انسان و تخریب تاسیسات تولیدی و زیربنایی بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی با ارزش هزارها میلیارد دلار شد) به وجود خواهد آمد؟^۱ و یا نه به صورت بحران اقتصادی ۱۹۷۴ کشورهای صنعتی غربی که ظاهرا در اثر افزایش ناگهانی قیمت نفت بروز کرد ولی عملا قبل از افزایش قیمت نفت در اواخر زمستان ۱۹۷۳ نشانه های جدی از بروز قریب الوقوع بحران جدی در این کشورها آشکار شده بود خود را نشان خواهد داد (بحران ۱۹۷۴ و ۱۹۷۹ به وجود آمده در غرب اثرهای قابل توجه و قابل استنباطی روی پدیده های متاخر داشت .از جمله جنگ های منطقه ای نظیر تجزیه یوگسلاوی سابق ، جنگ ایران و عراق ، جنگ عراق و کویت و لشکر کشی های اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان ، تجزیه امپراطوری شوروی و یا استقلال پانزده جمهوری وابسته به مسکو به کشورهای مستقل ، اتحاد مجدد در آلمان ، تجزیه چکسلواکی و بالاخره جنگ مجدد ایالات متحده امریکا با عراق و سپس مواجه شدن با پدیده رادیکالیسم جدیدی به نام القاعده در افغانستان).

به هر حال آنچه مسلم به نظر می آید این است که زندگی یومیه تمام انسان ها و همین طور ثمره تلاش های خستگی ناپذیر نسل های گذشته شان که مسبب به وجود آمدن فرهنگ ها و تمدن های خاصشان که جزئی از تمدن بشری به حساب می آید ، دستخوش نااطمینانی های فراوان و حتی در معرض تجاوزها و ویرانگری های جدی (مانند نابودی مجسمه بودا در افغانستان توسط گروه های بنیادگرا) قرار دارد و لذا تحمل پذیرش نظریه بافی های مستمر از کشورهای غربی نظیر نظریه پول گرایان و یا نظریه کینزینها و همین طور تفکرات مارکسیست ها چه از نوع قدیم اش و یا جدیدش تقلیل یافته است . این تفکر و دل نگرانی فقط از جانب مردم غارت شده و به استثمار کشیده شده آسیا و آفریقا و خاورمیانه نبوده بلکه حتی از جانب مردمان مرفه کشورهای صنعتی نیز مطرح گردد. صاحب امتیاز روزنامه بسیار معتبر آلمانی فرانکفورت ، آگمانیه زایتونگ در یکی از نوشته های اخیرش این سوال را مطرح می سازد " ما چه کسی خواهیم شد وقتی این جریان از سر ما بگذرد؟ " . این نویسنده جواب این سوال خویش را بدین صورت عنوان می نماید " برای خطر بالفعل نظم اجتماعی ما ، حرص و طمع ورزی انسان ها بی ضررترین توضیح ممکنه است که می توان عنوان نمود ... اجتماعات را به خاطر این متمدن نمودند تا ممانعت از وقایع احتمالی آینده ای به عمل آورد که فعلا به خاطر رفتار بی ملاحظه شکل عده ای به نابودی کشانده می شود ... این وضعیت سیاسی امروزی است که میلیون ها آلمانی را با فشار در وضعیتی قرارداده که شیوه زندگی خویش را برحسب تفکرات نئولیبرال ها تنظیم نموده تا به بازارهای مالی اطمینان داشته باشند و به دولت نامطمئن باشند اینان بعد از این وقایع (بحران ها) متوجه شدند که خردمندانه ترین و مهم ترین تصمیمات زندگی شان بر مبنای سیستم بورس بازی و سفته بازی قرار دارد. (فورتر ۲۰۰۸)

خشم و غضب نویسنده مقاله و میلیون ها میلیون افراد دیگر در سرتاسر دنیا از وضع فعلی اقتصاد جهانی وقتی می توان بیشتر درک نمود که موضع های سرشناس ترین اقتصاددانان امروزی نظام سرمایه داری در مورد بحران جدید به مانند بحران اقتصادی ۱۹۲۹ را در مورد ارزیابی قرار دهیم . دور بنوش و استنلی فیشر مولف کتاب اقتصاد کلان عقیده دارند: وضعیتی شبیه وضعیت بحران اوائل قرن بیستم در جهان میسر نیست . زیرا تاریخ به ما کمک می کند که از اشتباهات گذشته پند بگیریم . ما یاد گرفتیم در وضعیت بحران از بالا بردن نرخ مالیات و همین طور متوازن ساختن بودجه پرهیز کنیم .

و فدرال رزرو هم دائما در صدد این است پول مکفی برای تقاضای مورد نیاز برای وجود رونق وجود داشته باشد. بعلاوه دولت های کشورهای صنعتی از سیاست های تجارت خارجی حمایت گرانه نیز دوری خواهد جست. (فیشر ۱۹۸۹:۵۴۵)

اقتصاددانان برجسته دیگری از ایالات متحده نظیر فریدمن، فلدستین، کیند لبرگر و یالارنس کلاین نیز تقریباً دارای چنین عقیده ای بودند. تقریباً همگی آنان همراه با پلساموئلسون برنده جایزه نوبل معتقد هستند: بحران دیگری به بزرگی دهه ۱۹۳۰ به هیچ رو ممکن به نمی رسد " و یا اینکه عقیده دارند بحران بزرگ دیگری در آینده محتمل نیست. (باترا، ۱۰۸:۱۳۶۸-۱۰۹) / یا این برجستگان دنیای اقتصاد همانطور که خود به تاریخ استناد می کنند و از آن استمداد می طلبند، حاضرند فی الواقع از تاریخ درس گرفته و تحلیل واقع بینانه تر از وضع دنیای اقتصاد داشته باشند و ان گاه نظریاتشان را به مردم کشورهای مختلف اعم از سیاستمداران و مدیران و دانشجویان ارائه دهند. تا به که چنین نبوده و بعید به نظر می آید که در آینده نزدیک نیز چنین شود. هر چند شواهدی مبنی بر واقع گرایی بیشتر بعضی از مدیران درجه اول اقتصاد جهان قابل مشاهده است. در تاریخ ۲۰۰۸/۰۳/۱۸ رئیس دویچه بانک آلمان به یوسف آگرمان خبرنگار روزنامه فایننشال تایمز می گوید که او اطمینانش را نسبت به توانائی خود ترمیمی بازار سرمایه از دست داده است.

a-۲- نوسانات اقتصادی

عمدتاً در نظام اقتصاد صنعتی، بیشتر در سیستم اقتصادی سرمایه داری بروز می نماید. تقریباً از اوایل قرن نوزدهم در کشور انگلستان -اولین کشور صنعتی سرمایه داری غرب- نشانه ای از رونق و کساد کسب و کار خود را نشان داد و به مرور زمان با گسترش صنعت و تجمع و تمرکز سرمایه در اختیار تعداد محدودی از بانکداران و صاحبان صنایع، افت و خیزهای اقتصادی هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی دارای ابعاد گسترده تری شد. به صورتی که بعد از نیمه دوم قرن نوزدهم بعضی از محققین اجتماعی به صورت مجذانه ای در صدد یافتن قانون مندی برای تشریح اینگونه وقایع و پیشگوئی در مورد بروز آتی آن برآمدند. هر چند در بعضی از کشورهای صنعتی افرادی حتی تا چند سال قبل، حاضر به پذیرش این واقعیت نبودند که اقتصاد سرمایه داری نوسانات پی در پی اقتصاد است که یا به صورت افزایش قیمت ها و دستمزدها و کمبود نیروی کار و مازاد بودجه و یا به صورت عدم بهره برداری کامل از عرضه کالا و افت قیمت کالا و مواد اولیه و بیکاری روز افزون نیروی کار مواجه می شود. به صورتی که گونتر فرانک عقیده دارد که تحقیق و یا بررسی

در وضع اقتصادی فقط در حالت آفت آن مورد توجه قرار می گیرد ، زیرا در وضعیت خیزش این ابهام وجود دارد که این وضع اصولا هیچ ربطی به نوسانات اقتصادی نداشته بلکه مبین وضع بهبود دائمی است . تحقیق در مورد وضع اقتصادی اصولا غیرمدرن به نظر می آید تا حالتی که مجددا بحران و رکود خود را نشان داده و در نگرانی ها همگانی شود . (فرانک ۱۹۷۸:۲۱)

روی هم رفته نوسانات اقتصادی را می توان به طور مستقیم ناشی از نوسانات در تقاضای موثر کل دانست ، یا به عبارت دیگر ، نوسانات در تقاضای موثر (کل پرداختی ها) در رابطه با توان تولید اقتصاد منعکس کننده وضعیت اقتصاد خواهد بود.

در اینجا پرداخت های سرمایه گذاران را به عنوان قسمتی از پرداخت های کل می توان عامل اساسی نوسانات اقتصادی دانست.

تئورهای امروزی مربوط به وضعیت های اقتصادی ، نوسانات تقاضای موثر را ناشی از اثرات مقابل عوامل می داند .مانند عوامل واقعی ، عوامل پولی و همین طور عوامل روانی که بر حسب نوع اثرگذاری که این عوامل بر روی نوسانات تقاضای کل مؤثر دارند ، می توان عوامل را تقویت کننده و یا تخفیف دهنده و یا ایجاد کننده و همین طور قطع کننده دسته بندی کرد.

در بررسی نوسانات اقتصادی و تئوری مربوط به آن در اقتصاد سرمایه داری صنعتی می بایست از عوامل بسیار مؤثرتری به غیر از دسته بندی عوامل که در بالا بدانها اشاره شد توجه نمود . عواملی که بدانها عوامل درون زائی و یا عوامل برون زائی می گویند . (وارونگرا ، ۱۰۱:۱۹۷۵)

عوامل درون زائی که معمولا بدانها عوامل ساختاری نیز می گویند ، نیروهایی هستند که ناشی از خود اقتصاد یعنی رفتار عاملین اقتصادی و همین طور مؤسسات اقتصادی هستند و یا از امکانات طبیعی و شرایط فنی به وجود می آیند.

از مهمترین عوامل درون زا می توان از ضرایب سرمایه گذاری و انبارداری و همین طور فاصله زمانی مزد و قوانین پولی که به مؤسسات اعتباری اجازه اعطای پول های نوع دوم را می دهد و همین طور زمینه هایی که مسبب تسری جریانات و یا انتظارات خوشبینی و بدبینی را فراهم می سازند نام برد. این جریانات خود به نوبه خویش مؤثر بر روی تصمیمات سرمایه گذاری و حجم تولید مسئولین بنگاه های تولید بوده ، بدون اینکه آنها

بتوانند روند آتی بازار و حجم تقاضا را به صورت مطمئن پیش بینی کنند. این وضعیت تردید آمیز، نامطمئن تر و دلهره آورتر برای تولیدکنندگان خواهد بود، به همان اندازه که زمان به ثمر رسی سرمایه در آینده ای دورتر قرار گرفته باشد. (همان)

عوامل برون زا عواملی هستند که از محدوده خارج از چارچوب درون اقتصاد، مؤثر بر رروی تقاضای کل می باشند. مانند عوامل تأثیرگذار بر تجارت خارجی که خارج از اختیارات محدوده جغرافیایی درون کشور است. به غیر از این موضوع، دگرگونی های ایجاد شده ناشی از تکنولوژی های جدید و یا تغییرات در عرضه و یا قیمت مواد خام و احتمال وقوع جنگ و دگرگونی های اساسی در اوضاع سیاسی و یا منازعات مربوط به بازار کار را می توان نام برد. (همان)

از نظر زمانی امواج بوجود آمده اقتصادی را می توان به امواج کوتاه و میان و بلند مدت تقسیم نمود. امواج کوتاه مدت که معمولا طول موج آنان از ۴۰ تجاوز نمی کند و طبق پیشنهاد ستومیتز بدانها امواج کیچین^۲ می گویند. عمدتا در اقتصاد ایالات متحده آمریکا مشاهده شده است. در این کشور به غیر از افت های اقتصادی سال های ۱۹۲۰، ۱۹۲۹، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ می توان کساد های اقتصادی سال های ۱۹۲۳ و ۲۴، ۲۶ و ۲۷، ۱۹۴۸ و ۴۹، ۱۹۵۳ و ۵۴، ۱۹۵۷ و ۵۸، ۱۹۶۰ و ۶۱، ۱۹۶۲ و ۶۳ و سال های ۱۹۶۸ و ۶۹ و غیره را می توان امواج کوتاه مدت دانست. جریان وضعیت اقتصادی در آلمان با رکودهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۴ و ۱۹۷۱ و ۱۹۶۷ و ۱۹۵۸ و ۱۹۵۴ و ۱۹۴۹ همراه بوده است که در بین آنها رونق های اقتصادی سال های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۰ و ۱۹۶۵ و ۱۹۶۰ و ۱۹۵۶ و ۵۱ و ۱۹۵۰ نیز به عنوان امواج کوتاه مدت اتفاق افتاده است. (گیرش، ۲۲: ۱۹۷۷)

امواج میان مدت معمولا با افت شدید رشد اقتصادی و همین طور نا آرامی های دلهره آوری در محیط مالی همراه است. اوضاع اقتصادی سال های ۱۹۱۳ و ۱۹۰۰ و ۱۸۹۵ و ۱۸۸۲ و ۱۸۷۳ و ۱۸۸۶ و ۱۸۵۷ و ۱۸۴۷ و ۱۸۳۶ و ۱۸۲۵ طبق نظر فلنز با امواج میان مدت تطبیق می کند. طبق پیشنهاد شوپتر این امواج به نام یابنده اش چاکلار معروف شد که فاصله افت و خیزهای اقتصادی که در آن بین ۷-۱۱ سال می باشد. طبق توضیحی که از این موج اقتصادی شده می بایست افت های اقتصادی مربوط به سال های ۱۹۷۴ و ۹۶۴ و ۱۹۵۸ و ۱۹۴۸ و ۱۹۳۸ و ۱۹۲۹ و ۱۹۲۰ را نیز جزء امواج چاکلار به حساب آورد (همان: ۲۱)

کندراتیف روان گلدن و اشتیهوف نوسانات دراز مدتی را که در مورد حرکت قیمت ها و بهره ها به دست آوردند که مجدا طبق پیشنهاد شوپتر امواج دراز مدت به وجود آمده را در روند تغییرات تولید، به نام امواج

دراز مدت کندراتیف³ مشهور شده است. شوپتر موج اول را بین سالهای (۱۸۴۲-۱۸۷۸) که مترداف با انقلاب صنعتی است نشان می دهد. در این دوران صنایع نساجی علی الخصوص پنبه و همین طور صنایع فلزی و استفاده از صنایع آهن در صنایع فولاد به صورت گستره مورد بهره برداری قرار می گیرد. و موج سوم را مربوط به سال های ۱۸۹۷-۱۹۳۵ می توان دانست که در آن گسترش صنایع شیمیایی و صنایع الکترونیک و همین طور صنایع اتومبیل به طور وسیعی تحقق یافت. (همان: ۲۰)

رشد سریع اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم که به صورت پیوسته در سطح وسیعی در بین کشورهای متعدد صنعتی جهان انجام یافته بدان دوره رونق طولانی نیز اطلاق شده را می توان به عنوان موج چهارم کنتراتیف نیز نامید. بر طبق تصورات شوپتر این دوران همراه با گسترش وسیع صنایع پتروشیمی و الکترونیک و دوره جدید از ماشینی شدن جریان تولید و توزیع روبرو بود. آرتوربرنز و موسی آبراسیموف و سیمون کوزنتس در ایالات متحده آمریکا به کمک آمار حرکت های شتابناک تولیدات، اشتغال و انباشت سرمایه و بهره وری که طول موج آنان نصف طول موج متناوب کندراتیف بوده و به نام امواج کوزنتس معروف شده را نیز به دست آورند.

b-۲- بحران های اقتصادی از پایان قرون وسطی تا اوایل قرن بیست و یکم

شاید بتوان شروع بحرانهای اقتصادی را اواسط قرن هفدهم دقیقاً از سال ۱۶۳۷ دانست که هلند با بحرانی درگیر شد به نام بحران لاله ها که ناشی از ارزش گذاری بیش از حد متعارف برای پیاز لاله ها بوده است. بعد از آن می توان بحران پولی انگلستان که در سال ۱۶۹۶ نمایان شد و ناشی از تغییر ترکیب حجم سکه و مسائل پرداخت عمومی بود را به عنوان دومین بحران اقتصادی ایجاد شده در غرب دانست. و بحران سال های ۱۷۲۰-۱۷۱۶ که ناشی از دغل کاری در بازار سهام و همین طور به وجود آوردن پول تقلبی بود و همین طور بحران ۱۷۹۰-۱۷۶۷ که در اثر به وجود آمدن پول کاغذی در فرانسه به وجود آمدند، بحران های بعدی هستند. در سال ۱۷۹۹ در هامبورگ نیز جنگ تجاری که ناشی از مملو ساختن بازار هامبورگ از کالاهایی شده بود که امکان فروش آن وجود نداشت، به وجود آمد که پیامدهای زیاد اجتماعی و سیاسی به همراه داشت.

بحران های اوائل قرن نوزدهم شامل بحران اقتصادی ۱۸۱۵ انگلستان که ناشی از تخمین بالای رفتار مصرف کننده در قاره اروپا بود، است. مجدداً بحران ۱۸۲۵ اقتصاد انگلیس که ناشی از دغل کاری در سهام تأسیسی که

می بایست معادل ۳۷۲ میلیون پوند استرلینگ می بود ولی در واقع بیش از ۶/۱۷ میلیون پوند بیشتر پرداخت نشده بود ، به وجود آمد.

بحران ۱۸۳۷ انگلیس و آمریکا که ناشی از ترس و وحشتی که در بین سال های ۱۸۴۳-۱۸۳۷ به خاطر سرمایه گذاری اشتباهی که انجام یافت و مسبب افت و تنزل موج اقتصادی در آمریکا گشت ، به وجود آمد که بعدا در اقتصاد انگلیس نیز رواج یافت.

و بالاخره بحران اقتصادی ۱۸۴۷ در انگلیس که موجب تکان های شدید اقتصادی و اجتماعی در انگلیس شد ، با بورس بازی در راه آهن و شرکت های تحویل دهنده قطعات آن شروع شد که موجب ورشکستگی از بانک های آن زمان شد.

بحران اقتصادی ۱۸۵۷ :

این اولین بحران اقتصادی است که به صورت جهانی درآمد. سرمنشأ این بحران از آمریکا و دقیقا از نیویورک بود که توسط قطع پرداختی های بانک به وجود آمد و از آنجا به اقصی نقاط دنیا کشیده شد. این بحران اقتصادی همانطور که بیان شد اولین بحران جهانی اقتصاد بود که موجب در هم آمیختگی های بسیاری در مراکز مالی آمریکا و اروپا شد. (مندل، ۱۹۷۶: ۴۲۰)

بحران سال تأسیس : در سال ۱۸۷۱ توسط دستور صدراعظم آلمان بیسمارک ایالت های مجزا با یکدیگر متحد شدند و امپراطوری هبزرگ آلمان را به وجد اورند . و باعث نشاط و شعف فراوانی شدند و این امر مسبب یک شکوفایی اقتصادی شد که چندان دوام نداشت . در سال ۱۸۷۳ یک بحران بانکی در آلمان و اتریش به وجود آمد که مسبب یک شکوفایی ورشکستگی بیش از ۶۰ بانک در این دو کشور شد. این بحران در اروپا با بحران اقتصادی به وجود آمده در امریکا تلافی نمود . و تواما موجب به وجود آمدن رکود اقتصادی طولانی مدت در جهان شد . این بحران در سال ۱۸۷۸ به حضيض ترین نقطه خود رسیده بود و در نیمه سال ۱۸۷۹ شروع به بیرون رفت از رکود کرد . نیکلاس گرگوری ماتکیف عقیده دارد که عامل اساسی برطرف کننده بحران اقتصادی ، کشف ذخایر عظیم طلا در مکن دیک بوده است. زیرا در آن موقع استاندارد طلا برسیستم پرد اختی کشورها حاکم بود . اختلال در رشد اقتصاد جهان بین سال های ۱۸۹۶-۱۸۷۳ به بحران طولانی اقتصادی معروف شد. (منکیو ، ۲۰۰۸: ۳۳)

C-2- بحران اقتصادی ۱۹۲۹ و دامنه آن

بحران اقتصادی فراگیر جهانی که در سال ۱۹۲۹ از آمریکا شروع شد و در سراسر جهان دامنه خود را گسترانید ناشی از پدیده های اقتصادی و سیاسی بود که قبل از دهه ۱۹۲۰ در اروپا و آمریکا به وجود آمد و اثرات ناگوار آنها به صورت متراکم شده در سال ۱۹۲۹ بر پیکر اقتصاد جهانی و بالطبع بر زندگی یومیه صدها میلیون انسان در اقصی نقاط جهان به جای نهاد. جنگ جهانی اول که در سال ۱۹۱۴ شروع شد و تا سال ۱۹۱۸ به طول انجامید و با شکست و تسلیم بی قید و شرط آلمان و ژاپن و ایتالیا پایان یافت ، با پیامدهای جدی همراه بود که از آن جمله می توان پیروزی بلشویک را در امپراتوری تزارها نام برد . به غیر از این مطلب آلمان شکست خورده از جنگ که متعهد به پرداخت غرامت جنگی شده بود ، با وضعیت بسیار آشفته آمیز اقتصادی و اجتماعی روبه رو شد که از آن جمله می توان به تورم افسار گسیخته ای که بین سال های ۱۹۲۳-۱۹۱۴ (ناشی از تامین هزینه های جنگی توسط انتشار اسناد دولتی بین مردم و همین طور افزایش بیکاری شدید و نابرابری توزیع ثروت ها و درآمدها و فقر همگانی همراه بود) به وجود آمده بود اشاره کرد. قبل از اینکه در اینجا بتوانیم به وضع اقتصادی سال های ۱۹۴۰-۱۹۲۰ کشورهای بحران زده اقتصادی و همین طور به بررسی علل وقوع بحران ۱۹۲۹ پردازیم ، توجه خود را معطوف به وضعیت اقتصادی آمریکا می نمائیم که بحران از آن کشور به اقصی نقاط جهان کشانده شد.

طبق تخمین های انجام شده ارزش کلیه دارایی های اقتصادی به قیمت بازار در سال ۱۹۰۰ در آمریکا معادل ۸۶ میلیارد دلار رسید . این رشد چشمگیر اقتصادی موجب برتری اقتصادی آمریکا در بین اقتصاد سایر کشورهای صنعتی نظیر انگلیس و فرانسه و آلمان شد. بین سال های ۲۹-۱۹۱۴ محصول ناخالص ملی در این کشور ۶۲ درصد افزایش یافت در سال ۱۹۲۹ فقط ۳/۲ درصد از نیروی کار آمریکا بیکار بود . بین سال های ۲۹-۱۹۲۱ تعداد اتومبیل های شماره گذاری شده از رقم ۱۱ میلیون به ۲۶ میلیون رسید. (هانت ، ۱۰۵:۱۳۵۸ و ۱۰۴) به همین روال مصرف کنندگان مصرف سایر کالاهای صنعتی تولید شده را با اخذ تسهیلات بانکی به شدت افزایش دادند . به صورتی که چشم انداز یک رفاه همگانی برای عامه متصور شده بود . انتظار عامه مبنی بر اشتغال دائم و کامل و همین طور تأمین بی حد و حصر از صنایع آمریکا همراه با قدرت مالی عظیمی که در بازار پول و سرمایه برای ایالات متحده آمریکا به وجود آورد ، این کشور را در اوایل دهه بیست قرن بیستم

سرآمد کشورهای صنعتی آن روز و به مراتب توانمند تر از امپراطوری اقتصادی انگلستان ساخت. اما به ناگهان این رشد رفاه بی نظیر به مانند ساختمان کارتونی در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۹ دچار آنچنان فروپاشی ویرانگری شد که هرگز قبل از آن متصور نبود. (همان: ۱۰۵)

در جمعه ۲۵ اکتبر ۱۹۲۹ شاخص Dow Jones با افت قیمت ۱۳/۸ درصد و سپس در ۲۹ اکتبر مجدداً با کاهش قیمت ۱۱/۷ درصد روبرو شد به صورتی که تنزل پی در پی قیمت سهام تمام اعتقاد و ایمانی که نسبت به آینده اقتصاد وجود داشت را به شدت کاهش داد. این امر به نوبه خویش مسبب افت درآمد ملی و افزایش بیکاری چشمگیری شد که خود این امر درجه اطمینان بازرگانان و سرمایه گذاران را نسبت به آینده اقتصادی کشورشان در جهان به شدت متزلزل ساخت. این مسیر نزولی درآمد ملی سرمایه گذاری سطح اشتغال و افت قیمت ها، قبل از اینکه به پایان برسد، هزاران شرکت تولیدی و خدماتی را به کام ورشکستگی و انهدام کشاند. و میلیون ها انسان را در اقصی نقاط جهان بیکار و گرسنه و بی خانمان و سرگردان ساخت. در بین سال های ۱۹۳۲-۱۹۲۹ در امریکا بیش از ۸۵ هزار شرکت ورشکسته شدند. پنج هزار بانک فعالیت خویش را متوقف کردند. ارزش سهام در بازار نیویورک از ۸۷ میلیارد دلار به ۱۹ میلیارد دلار تقلیل یافت و تعداد بیکاران از مرز ۱۲ میلیون نفر گذشت و بیش از یک چهارم جمعیت دیگر راهی برای تامین مخارج یومیه خود نمی یافتند. این وضع دهشتناک یک تصویر کلی از سراسر کشور بود که مسلماً با وضعیت اقلیت های مورد تبعیض قرار گرفته مانند سیاهان و همین طور سرخ پوستان همخوانی و هماهنگی نداشت. شرح خالی کردن زباله در زباله دانی شیکاگو که شهری صنعتی و به نوبه مرفه بود خود گویای بسیاری از مطالب است: ((در اطراف کامیون هایی که زباله و آشغال تخلیه می کردند تقریباً ۳۵ مرد و زن و بچه جمع شده بودند. همین که کامیون از کنار تل آشغال به کنار رفت، آنان با چوب و برخی با دست هایشان شروع به بهم زدن تل آشغال کردند و تکه های غذا و سبزیجات را می ربودند)) (همان: ۱۰۶)

در اروپا علی الخصوص کشور آلمان که بعد از شکست در جنگ جهانی اول و نابودی تأسیسات زیر بنایی و صنایع اش وضع مناسب اقتصادی نداشت، به علت نشر اسناد دولتی از جانب دولت برای تامین مخارج جنگی و پرداخت غرامت های جنگی به دول متفق، کشور با تورم افسار گسیخته ای نیز روبه رو شده بود. در سال ۱۹۲۸ آلمان با کاهش رشد اقتصادی ۲ درصد روبه رو شده بود. این امر مسبب اصلی افت قیمت های سهام نبود. زیرا تنزل قیمت اوراق بهادار و یا سهام قبل از کاهش رشد اقتصادی شروع شده بود. بنابراین، بحران اقتصادی در آلمان که ظاهراً قبل از بروز بحران در آمریکا شروع شده بود دامنه ای به گستردگی بحران اقتصادی

در آمریکا نداشت. در سال ۱۹۲۹ این کشور با رکود تولیدات و با افزایش حجم بیکاری فزاینده ای روبرو بود که به مرور این جریان تشدید می شد. به صورتی که در اواسط سال ۱۹۳۲ از حجم تولیدات صنعتی به نصف قیمت اوراق بهادار و به یک سوم حجم تولیدات سال ۱۹۲۹ رسید. در اواسط سال ۱۹۳۱ ورشکستگی بانک ها به بخش صنایع نیز انتقال یافت که نتیجه آن قطع تسهیلات بانکی به صنایع و در نتیجه قطع سرمایه گذاری های جدید شد.

همانطور که در بالا اشاره داشتیم در فاصله ۱۹۲۹-۱۹۲۰ آلمان به دلیل حوادث جنگ جهانی اول و شکست این کشور و اتخاذ سیستم های نادرست افزایش حجم پول، به تورم فزاینده ای مبتلا شد، که این امر نقش ترمزکننده ای بر روی حجم سرمایه گذاری داشت و در نتیجه منجر به افزایش تدریجی نرخ بیکاری گشت. به صورتی که در سال ۱۹۲۷ نرخ بیکاری ۵ درصد بوده و در آخر سپتامبر ۱۹۲۹ حدوداً ۱/۴ میلیون بیکار در این کشور شدند و تا فوریه ۱۹۳۰ نرخ بیکاری به رقم ۳/۵ میلیون نفر رسید. این رشد چشمگیر نرخ بیکاری که در زمستان رخ داده بود عده ای را به این فکر انداخت که با آمدن بهار و تمام شدن فصل سرما و شروع به کار بخش های کشاورزی و ساختمان حجم بیکاری تقلیل می یابد. ولی با رسیدن بهار و عدم تقلیل نرخ بیکاری و بروز ناامیدی زمامداران این کشور، آنها به آخرین پناهگاه نظام سرمایه داری که عبارت است از قدرت خود تنظیمی سیستم سرمایه داری هم نتوانست نرخ بیکاری را تقلیل دهد، تازه مسئولین آلمان متوجه بحران با تمام ابعاد گسترده آن شدند. ولی بیکاری در پایان سال ۱۹۳۰ به رقم ۵ میلیون نفر رسیده بود که در این هنگام صدراعظم آلمان برونینگ با سیاست های صرفه جویی خود از قبیل تقلیل هزینه های دستمزد کارکنان دولت به مقدار ۲۵ درصد و تقلیل حقوق ایام بیکاری و همین طور قطع و یا کاهش چشمگیر خدمات و کمک های اجتماعی، بحران اقتصادی را تشدید نمود. به صورتی که در فوریه ۱۹۳۲ تعداد بیکاران به رقم بی سابقه ۶/۱۲۰/۰۰۰ هزار نفر و درصد بیکاران به رقم بی سابقه ۱۶/۳ درصد کل جمعیت رسید. حدوداً ۱۲ میلیون نفر از کارگران هنوز شاغل بودند، بنابراین بیش از ۱/۳ نیروی کار بالقوه بیکار بودند.

d-۲ علل بحران اقتصادی ۱۹۲۹

یکی از مهمترین علل اقتصادی بروز بحران را در کشورهای صنعتی نابرابری توزیع درآمدها که جزء عوامل درون زا می باشد و ما قبلاً از آن یاد نمودیم می دانند. نابرابری توزیع درآمدها مسبب افزایش پس انداز و در

نتیجه مسبب تقلیل حجم تقاضا می گردد. (باترا ، ۱۹۹۰: ۹۶، ۹۷) این گونه استدلال نمی تواند چندان قانع کننده باشد هر چند در سال های ۱۹۲۰ پس انداز زیاد شده باشد ، ولی این امر نمی تواند مسبب بحران ۱۹۲۹ باشد . زیرا میل نهایی مصرف درآمدهای پایین تعیین کننده عمده تقاضا چه در سطح کشور و چه در سطح جهان هست . و به خاطر عدم افزایش درآمدها ، تقاضای بالقوه نه تنها کاهش نیافته بلکه به خاطر بیکاری فراوان در اروپا و قطع درآمد اکثر بیکاران حتی افزایش نیز یافته بود . اگر گفته شود که تقاضای بالفعل به علت بیکاری و قطع درآمد تقلیل یافته شاید به واقعیت مطلب نزدیک تر شویم . هر چند این استدلال نیز می تواند قانع کننده باشد . زیرا بحران در سال ۱۹۲۹ بروز نموده بود و بعد از بحران بود که درآمدها تقلیل یافت و کم شد . در صورتی که نابرابری درآمدها از سال های ۱۹۲۰ در اکثر کشورهای صنعتی علی الخصوص در آمریکا شروع شده بود. ولی از آنجایی که نابرابری درآمدها موجب افزایش درآمدهای بالا می گردد و از آنجایی که میل نهایی پس انداز این گروه نسبت به سایر گروه ها در تمامی جوامع صنعتی بیشتر است لاجرم این امر موجب تراکم ثروت و سرمایه ها در کشور شده بود.

شاید بلعیده شدن بعضی از شرکت ها توسط عده ای از شرکت های بزرگ و موج ادغام شرکت ها که در دهه ۱۹۲۰ به وجود آمده بود را ناشی از این تراکم ثروت که در سطور بالا بیان شد بدانیم . ولی این امر را نمی توان جزء علل بحران ۱۹۲۹ دانست . زیرا اولاً در تمامی بحران های اقتصادی ادغام شرکت ها چه عمودی و چه افقی (همانطور که مارکس بیان نمود و شواهد آماری نیز نشان می دهند) به شدت افزایش می باید . حتی در بحران ۲۰۰۸ که هنوز تمامی ابعادش را نشان نداده شرکت اتومبیل سازی فیات یا شرکت اتومبیل سازی کرایسلر در ماه آوریل و شرکت اتومبیل سازی فولکس واگن با پورش آلمان در ماه می با یکدیگر ادغام شدند . ثانياً اینکه این ادغام ها ناشی از وضعیت کسادى در اقتصاد است ، نه اینکه خود علل به وجود آمدن بحران اقتصادی باشد . همانطور که قبلاً در سال های ۱۸۸۰-۱۸۹۰ این ادغام ها به وجود آمد ولی هرگز مسبب به وجود آمدن بحران اقتصادی نشد. (همان : ۹۷)

شاید نابرابری شدیدی که دهه ۱۹۲۰ روی داد و پیامدهایی که این نابرابری در پی داشت البته توأم با عواملی با عواملی دیگر ، مسبب به وجود آمدن بحران اقتصادی باشد . در سال ۱۹۲۲ تنها یک درصد از خانوارهای ایالات متحد آمریکا مالک ۳۱/۶ درصد از ثروت ملی این کشور بودند ، در صورتی که بعد از هفت سال یعنی در سال ۱۹۲۹ همین یک درصد از جمعیت صاحب ۳۶/۳ درصد از ثروت ملی آمریکا گشتند . این تمرکز ثروت معمولاً در دراز مدت به صورت بطئی یا در سایه رونق برق آسای اقتصادی و در پی آن به علت عدم سیاست های

متعادل کردن توزیع ثروت ها و درآمد به وجود می آید و یا در سایه آشفتگی های مالی و پولی که در اثر جنگ های داخلی و خارجی و انقلابات ممکن است در کشوری رخ دهد به وجود خواهد آمد . بنابراین ، در این شرایط بسیار بعید است که در مدت هفت سال این چنین تمرکز ثروتی رخ دهد .

برای بررسی رابطه بین تمرکز ثروت و بحران اقتصادی می بایست بین بحران اقتصادی و کساد اقتصادی تمایز جائل قائل شد. افت یا کساد اقتصادی ناشی از تقلیل تقاضا و کاهش سرمایه گذاری و همین طور نزول حجم تولیدات ملی و همین طور افزایش بیکاری همراه است . در صورتی که بحران اقتصادی عمدتا با از هم پاشیدگی سیستم مالی کشور همراه است . به صورتی که تقاضا به صورت مداوم با شتاب روز افزون در طی چندین سال رو به تنزل می گذارد . این جریان موجب از بین رفتن بنگاه های صنعتی و مالی و ورشکستگی بسیاری از بانک ها گشته ، که لاجرم مسبب از بین رفتن اطمینان مردم نسبت به بانک ها و کل نظام اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی می گردد. تقلیل در سطح اطمینان و یا حتی از دست رفتن آن معمولا هجوم مردم را برای بیرون آوردن سرمایه هایشان از بانک ها و بازار بورس به منظور فروش سهام خود افزایش داده که نتیجه آن ورشکستگی بانک ها و سقوط بازار سهام است . بنابراین تقلیل یک بار تقاضا را نمی توان جزء بحران دانست . در بسیاری از موارد اقتصاددانان معمولا توجه خویش را به علل کساد اقتصادی معطوف می دارند و از تلاش برای پی بردن به علل بروز بحران اقتصادی طفره می روند . حتی گالبرایت در مورد بحران بزرگ می گوید : مسئله نخست عبارت از این است که چرا فعالیت اقتصادی ۱۹۲۹ افت کرد . مسئله دوم که از نخستین بسیار پر اهمیت تر است این است که چرا پس از اینکه اقتصاد کاهش خود را آغاز کرد ، مرتب به پایین و پایین تر سقوط کرده و ده سال تمام همان گونه ماند .)) (گالبرایت ، ۱۹۵۵:۱۵۶)

شاید علت اساسی را بتوان در تمرکز بیش از اندازه ثروت در طی مدت کوتاه (که عمدتا در اثر سفته سازی و آسان نمودن شرایط تسهیلات بانکی فراهم گشته) و واژگونی سیستم مالی و نظام تولیدی (ناشی از علت اول) کشورهای جهان دانست .

در اثر تمرکز ثروت عده زیادی از مردم سهمشان در درآمد ملی رو به نقصان می گذارد و از آنجایی که آنان دارای درآمدهای اندکی هستند به شدت نیازمند اخذ وام از بانک ها می گردند . از آنجایی که پشتوانه تضمینی این افراد اندک است ، لاجرم در حالت عادی کمتر بانکی رغبت به اعطای وام به این گونه افراد دارد، ولی از آنجایی که در حالت رکود اقتصادی عمده متقاضی وام یعنی صاحبان صنایع به خاطر رکود اقتصادی از افزایش

تولید روی گردان هستند ، لاجرم تقاضای وام این گروه تقلیل می یابد .بانکداران لاجرم تمایل بیشتری به اعطای وام به صاحبان طبقات کم ثروت که در اصطلاح بانکی بدان وام گیرندگان ریسک آفرین می گویند ، از خود نشان می دهند . هر اندازه که درجه وام گیرندگان ریسک آفرین بیشتر شود به همان نسبت نیز خطر ورشکستگی بانک ها افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد (باترا ۹۹:۱۹۹۰)

موضوع حائز اهمیت تر این است که از آنجایی که تجمع اینگونه ثروت ها در مدت کوتاه عمدتاً توسط بورس بازی و رانت خواری و سایر فرصت طلبی های ممکنه در جامعه حاصل می شود ، لذا صاحبان اینگونه ثروت ها در به کارگیری ثروتشان جنبه های احتیاط را کمتر رعایت کرده و علاقمند به پذیرفتن ریسک بیشتری می باشند . لذا سفته بازی و بورس بازی و احتکار کالاها و ایجاد کمبودهای مصنوعی در بازار خرید و فروش سهام رونق گسترده تری پیدا کرده و یک رفتار کلی را در اجتماعی به وجود می آورد که در آن قسمت اعظم نیروهای فعال به دنبال کسب سود و ثروت بیشتر و سریع تر همراه و هم رأی سوداگران می شوند (همان ۱۰۰:)

کیندل برگر درباره این وضع آشفته اقتصادی و اجتماعی چنین می گوید ((هنگامی که شمار بنگاه ها و خانوارهایی که درگیر این گونه معاملات هستند بالا می گیرد بخش هایی از مردم که معمولاً از این نوع معاملات امتناع می کنند ، به چنین کارهایی کشیده می شوند . سفته بازی برای کسب سود مردم را از رفتار معمولی و عاقلانه به سوی کارهای جنون آمیز یا افراط کاری در بالابردن قیمت های سهام می کشاند . به طوری که ارزش حقیقی دارایی هایی با امکانات تحصیل سود این دارایی ها هیچ گونه مناسبتی ندارد . اصطلاح کارهای جنون آمیز بیشتر در مورد کارهای معقول گفته می شود . در حالی که افراط کاری بیشتر شامل کارهای مشکوک و حرکت های تند و ناگهانی می گردد . موضوع معاملات سفته بازی ممکن است ، شامل حال محصولات یا کالاهای ساخته شده برای صدور به بازارهای دور دست شود، یا اوراق بهادار داخلی و خارجی از انواع مختلف . یا در مورد قراردادهای خرید یا فروش اوراق بهدار زمین هایی روستایی و شهری خانه های مسکونی و یا ساختمان های اداری و ارزشهای خارجی .

گروه های وسیع تر و وسیع تر مردم به دنبال ثروتمند شدن راه می افتند . بی آنکه درک درستی از فرایند لازم داشته باشند . سپس هیچ تعجبی ندارد اگر گوش بری ها و تقلبات و پول سازی های عجیب و غریب بالا گیرد)) (کیندل برگر : ۱۹۷۸)

گوش بری ها و تقلب ها و پول سازی ها عجیب و غریب که کیندا برگر از آنها یاد می کند ، فقط محدود به سال های ۱۹۳۰-۱۹۲۰ نمی گردد . در آن سال ها در امریکا حزب جمهوری خواهان بر سر کار بود ، و در همان دوران آنان از نظریه پردازان اقتصادی نئوکلاسیک ها مبنی بر دخالت هر چه کمتر دولت و آزاد سازی مکانیسم های بازار و همین طور برداشتن موانع بر سر کسب و کار فعالیت های خصوصی (مقررات زدایی هر چه بیشتر) حمایت می نمودند . دقیقا بعد از هفتاد سال مجددا همان گروه ها با همان طرز تفکر و همان شیوه عمل (مقررات زدائی ، خصوص ی سازی و رواج سفته بازی) مردم کشور خود و مردم جهان را با همان وصیعت فلاکت باری مواجه ساختند ، که هفتاد سال قبل کشورشان و جهان را با آن مواجه ساخته بودند . علی ایحال به غیر از این عوامل درون زا و بحران آفرین می توان از عوامل برون زایی که مسبب تشدید بحران گشته نیز نام برد . از جمله بسیاری عقیده دارند در هنگام جنگ جهانی اول ، سرمایه گذاری امریکائی به علت شرکت کشورهای اروپایی در جنگ و تقلیل شدید تولید محصولات کشاورزی این کشورها ناشی از جنگ ، دست به سرمایه گذاری های عدیده ای در کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی برای تولید فرآورده های کشاورزی به منظور صدور به کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی زدند . بعد از پایان جنگ کشورهای اروپائی تولیدات کشاورزی خویش را از نو شروع کردند که نتیجه آن عرضه متناهی از محصولات کشاورزی به بازارهای جهان بود .

مازاد عرضه محصولات کشاورزی در بازارهای جهان و کمبود شدید تقاضا ناشی از افت قدرت خرید به علت خرابی های ناشی از جنگ ، ابتدا قیمت محصولات کشاورزی و قیمت مواد خام و سپس قیمت سایر فرآورده های صنعتی و غیر صنعتی را به شدت کاهش داد و مقدمات رکود اقتصادی را فراهم ساخت .

در هم ریختگی بازار بورس نیویورک در اکتبر ۱۹۲۹ نیز ناشی از مازاد تولید و همین طور سفته بازی بیش از حد که عمدتا بر اثر اخذ تسهیلات بانکی انجام گرفته بود به وجود آمد که در قسمت فوق به صورت مفصل در مورد آن توضیح داده شد . به غیر از موضوع فوق به تقلیل حجم پول که طبق گفته فریدمن (بین سال های ۱۹۳۳-۱۹۲۹) به مقدار ۳۰ درصد توسط فدرال رزرو امریکا انجام یافت، می توان اشاره کرد . (فریدمن ، ۱۹۶۳:۲۰۰) با عدم اطمینان موود که در اثر ورشکستگی بازار بورس بوجود آمده بود و در اثر آن سهامداران سرمایه های خویش را از بازارهای سرمایه بیرون کشیدند ، بانک های این کشور به علت تقلیل ۳۰ درصد حجم پول قادر به جوابگویی سیل آسای سرمایه گذاران بانک ها برای برداشت پول خویش از بانک ها نبودند که نتیجه آن شدت بخشیدن ورشکستگی بانک ها و افزایش غیرقابل کنترل نااطمینانی ها بود . علاوه بر ملل

نامبرده می توان از محدودیت های ایجاد شده در بعضی از کشورها برای واردات (که منتهی به سیاست های حمایتی از جانب کلیه کشورهای صنعتی شد و به شدت بر حجم مبادلات اثر منفی به جا گذاشت مانند تعرفه گمرکی اسموت هالوی در اوایل دهه ۱۹۳۰ در امریکا) و نتیجه آن که سایر کشورهای عمده تولیدکنندگان کالاهای صنعتی وادار به افزایش تعرفه های گمرکی شان شدند ، و در نهایت تقلیل حجم تجارت جهانی کاهش یافت ، نام برد . مثلا در آلمان به علت بالا رفتن تعرفه های گمرکی ، کالاهای وارداتی دارای قیمتی در بازار آلمان شدند ، که بیش از دو برابر قیمت بازار جهانی آنها بود . این موضوع تواما همراه با تقلیل قیمت کالاهای تولید داخل ناشی از تقلیل تقاضای آمریکا از بازارهای جهانی ، به صورت جدی تر بیش از قبل جریانش را ادامه داده که مسبب تقلیل تولیدات و افزایش بی رویه بیکاری شد .

e-۲ پیامدهای بحران اقتصادی ۱۹۲۹

همانطور که در بالا اشاره شد ، تشدید بحران اقتصادی مواجه با افزایش بیکاری و کاهش شدید درآمد و قطع و یا تقلیل سیاست های رفاه اجتماعی و در نتیجه افزایش فقر عمومی و افزایش تنش های انفرادی و اجتماعی در اکثر کشورهای صنعتی بود . بیکاری های روز افزون و طولانی دارای پی آمدهای بسیار ناگوار فردی و اجتماعی است که از آن جمله می توان از افزایش طلاق ها و افزایش نرخ خلاف کاری ها و تخلفات اجتماعی مانند سرقت و خشونت و افزایش اعتیاد و حتی تشدید افسردگی ها روانی نام برد . در دانشگاه وین آقای لارمفلد در سال ۱۹۳۰ گروهی را روانه روستای اطراف وین نموده بود تا به مدت شش ماه الی یک سال اثرات بیکاری های به وجود آمده را بر بیکاران مورد بررسی قرار دهند . این گروه که تحقیقات خود را در کتابی چاپ کرده که از محتوای آن می توان به خوبی ، ناهنجاری های فوق را استنباط نمود (لارمفلد ، ۱۹۸۲:۵۵)

شاید بتوان مهمترین پیامد بحران اقتصادی در کشورهای اروپائی علی الخصوص در منطقه آلمانی زبان را قدرت یافتن بعضی از گروه های سیاسی دانست . اقتصاد آلمان تا سال ۱۹۳۰ روی هم رفته هنوز چندان به صورت جدی لطماتی از بحران اقتصاد جهانی دریافت ننموده بود و اعتبارات خارجی و داخلی هنوز از کشور بیرون کشیده نشده بودند . ولی در سال ۱۹۳۰ در انتخابات مجلس امپراطوری حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان به رهبری هیتلر دومین حزب قدرتمند و پیروزمند انتخابات شد که باعث افزایش نااطمینانی ها در کشور شد . به غیر از این موضوع دولت آلمان بحران اقتصادی را ناشی از کسری بودجه در آلمان می دانست که معادل ۵/۱ میلیارد مارک امپراطوری بود . بانک آلمان وقتی دست به اقدام زد که در اثر فسخ اعتبارات خارجی رابطه بین

حجم پول درون کشور و ذخایر طلا و ارز که نمی بایست طبق قانون ذخایر ارزی طلا کمتر از ۴۰ درصد این ذخایر باشد کمتر شد. در همین هنگام افزایش نرخ بهره هم مزید بر افزایش نااطمینانی ها شد که روی هم رفته اقتصاد آلمان را با سرعت به سمت بحران روانه ساخت.

صدراعظم آلمان در این دوران که مجبور به پرداخت غرامت جنگی بود و این غرامت بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی فشار بسیار سنگینی را به اقتصاد و مردم آلمان تحمیل می نمود، برونینگ بود، نتیجه سیاست های اقتصادی این صدراعظم در این شرایط، تشدید رکود اقتصادی بود. تا از این طریق یا تقلیل قدرت خرید داخل، مازاد تولیدات صاحبان صنایع آلمان را روانه بازارهای بین المملی ساخته و در نتیجه ارزهای به دست آمده را برای پرداخت غرامت جنگی منظور نماید. البته برای دستیابی به چنین هدفی ایشان می بایست از طرفی بودجه دولتی را با تقلیل مزد و حقوق پرداختی به کارکنان دولت تقلیل داده و علاوه بر این می بایست نرخ مالیات ها را کاهش دهد تا بتواند از طرفی دیگر اصول متعادل نمودن بودجه را حفظ نموده و از جانب دیگر سرمایه گذاری خارجی را برای افزایش تولید و صادرات آن را برای دستیابی به هدفش کمک و تشویق اساسی بنماید.

هر چند برونینگ در این هدف به خاطر همان سیاست های حمایتگرانه تجارت خارجی (که از جانب شرکائی قدرتمند اقتصادی ایجاد شده بود و منجر به تقلیل حجم مبادلات تجاری شد) نتوانست به صادرات مورد نظر دست یابد، ولی با گسترش رکود اقتصادی اقتصاد آلمان را به آنچنان رکودی کشاند که حتی رکود اقتصادی اقتصاد آلمان را به آنچنان رکودی کشاند که حتی رکود اقتصادی آمریکا در مقابل آن ضعیف به نظر می آمد. مثلا در آلمان در بحران اقتصادی نرخ بیکاری همانطور که قبلا اشاره شده به بیش از ۳۳ درصد رسید در صورتی که این نرخ بیکاری در همین بحران ۱۹۲۹ در آمریکا از ۲۵ درصد حجم نیروی بالفعل کار تجاوز نمی نمود. به همین روال سیاست **New Deal** فرانکلین روزولت توانست با حفظ سیستم دموکراسی در آمریکا به جریان نسبی رونق اقتصادی دست یافت. در صورتی که در آلمان با وجود برنامه های متعدد اقتصادی از جانب دولت نه توانستند سیستم دموکراسی جمهوری ورمایر را حفظ کنند و نه اینکه توانستند به رونق اقتصادی دست یابند. از جمله این برنامه های اقتصادی در آلمان برنامه مصرف **WTB** که به نام چهار ارائه دهنده آن یعنی فریتز بال⁴ و فویترز تارنو⁵ و ووی تینسکی⁶ و ولادمیر⁷ نام گذاری شده را نام برد.

علی ایحال در تحت چنین شرایطی در سال ۱۹۲۳۲ حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان توانست با کسب ۳۷/۳ درصد آراء جذب شده اش را دو برابر نموده و بدین ترتیب سران آلمان را آماده تحویل قدرت ، به این حزب نماید . ناسیونال سوسیالیست ها با وعده ایجاد مشاغل از طریق گسترش اعتبارات همراه با تورم^۸ به روی کار آمدند . این سیاست که توسط رئیس بانک مرکزی این کشور ، ژال مار اسکات^۹ در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۹ به اجرا درآمد ، توانست ابتدا کامیابی هایی را به دست آورد . ولی این سیاست چیزی جز تعقیب رونق تسلیحات که به منظور جنگ و سلطه گری انجام شده بود و در نهایت منتهی به نابودی مطلق و تجزیه آلمان شد چیز دیگری نبود . پس مهمترین پیامد بحران اقتصادی را می توان جنگ جهانی دوم و نابودی میلیون ها انسان و هزاران میلیارد دلار و هزاران میلیارد دلار ثروت بشری دانست . (هامن ، ۵۷)

a-۳ بحران اقتصادی ۲۰۰۷

بحران عظیم اقتصادی جهان با تمام های پی آمدهای ممکنه که می تواند شباهت های زیادی به پیامدهای بحران ۱۹۲۹ داشته باشد ، در اواسط تابستان ۲۰۰۸ با سقوط بازارهای مالی چهره غمبارش را به نمایش گذاشت . ولی بسیاری هنوز بر این باور بودند که اقتصاد سرمایه داری با این افت و خیزها مانوس بوده و اکثرا هم آنان را از پیش راه خود برداشته است ، بنابراین این بحران مالی آخرین مشکل نخواهد بود . ولی با وخیم تر شدن اوضاع مالی در آمریکا در ماه سپتامبر دیگری خوش باورترین افراد به این نتیجه رسیدند که اقتصاد آمریکا همراه با اقتصاد سایر کشورهای صنعتی به شدت به سمت یک بحران فراگیر عمیق در حرکت است . از آنجایی که اقتصادهای کشورهای نیمه صنعتی ، آمریکای جنوبی و خاور دور و بعضی از کشورهای خاور میانه و همین طور کشورهای شرق اروپا دارای روابط گسترده صنعتی و مالی کشورهای خاورمیانه و همین طور کشورهای اروپا دارای روابط گسترده صنعتی و مالی با امریکای شمالی و اروپا هستند ، در نتیجه با فرورفتن اقتصاد این کشورها در گودال بحران ، خواه ناخواه اقتصاد ضعیف و نحیف اینان نیز به عمق گودال می رود . از نظر زمانی حوادث تقویت کننده جریان بحران را می توان به صورت خلاصه بدین صورت بیان نمود .

در اگوست ۲۰۰۷ نرخ بین بهره بانکی یک درصد بیش از از بهره اوراق بهادار شد ، که معمولا امری غیر طبیعی است . زیرا عموما نرخ بین بهره بانکی یک دهم درصد کمتر از نرخ بهره اوراق بهادار هستند . این افزایش نرخ بهره بین بانکی بدان معنی بود که در حقیقت خود بانک ها نسبت به وضعیت آتی خود چندان خوشبین نیستند . بلکه احتمال ورشکستگی هایی را مورد توجه قرار می دهند . در سپتامبر همان سال بانک

رهنی انگلیس به نام نوردن راک ورشکست شد و پشت سر آن چندین بانک کوچک در ایالات متحده به ورشکستگی کشیده شدند. (هامر)

ورشکستگی بانک نوردن راک در انگلستان را بعضی ها به عنوان اولین قربانی بحران جدی نامیدند. بعد از انتشار آمار مربوط به فروش مسکن در پایان سال ۲۰۰۷ مسئولین آمریکا متوجه شدند که فروش در این سال به حداقل سطح خود در ۲۵ سال گذشته رسیده است که مسلماً انتشار این خبر ناآرامی های زیادی را در بین تجار و بازرگانان و سرمایه گذاران، علی الخصوص دست اندرکاران بخش مسکن ایجاد نمود. عکس العمل دولت امریکا در این مورد یک برنامه کوچک ضد رکودی در همان سال بود که تا حدودی توانست وضع را در این بخش آرام نماید. (همان اس ۲) اواخر ژانویه ۲۰۰۸ یعنی سال بحران اقتصادی که بحران یا به مقدار زیادی ظهور کرده بود و یا شواهد بسیار جدی از خود بروز داده بود که در آینده نزدیک بروز خواهد کرد، برخلاف جریان همیشگی دوره رکود و بحران اقتصادی که قیمت مواد خام کاهش می یابد، قیمت نفت به ۱۰۰ دلار و هر اونس طلا نیز به (۲۸/۳۵ گرم) به دلار ۸۶۰ رسید. (روزنامه همشهری، ۱۸:۱۳۸۷)

در مارس ۲۰۰۸ ورشکستگی پر سرو صدای دیگری به وقوع پیوست. بیراشترین یکی از پنج بانک سرمایه گذار بزرگ وال استریت توسط چاس⁰¹ با ضمانت مالی به مقدار ۲۹ میلیارد دلار از طرف بانک مرکزی آمریکا خریداری شد. اظهارات صریح FED مبنی بر اینکه **no back left behind** طبق نوشته اکونومیست مورخ ۲۰۰۸/۳/۵ دوباره آرامشی در بازار برقرار ساخت. (همان S۲) در همین ماه قیمت نفت به بیش از ۱۱۰ دلار رسید و در پشت سر آن قیمت سایر فرآورده های نفتی از قبیل بنزین و گازوئیل نیز افزایش یافتند. از انجایی که بخش کشاورزی جزء بخش هایی از اقتصاد بوده که در آن هم درجه کاربری و هم درجه انرژی بری بالا می باشد، لاجرم هم به علت افزایش قیمت فرآورده های نفتی و هم بخاطر ناآرامی هایی که در اوضاع اقتصادی به وجود آمده بود، بحران به بخش کشاورزی نیز سرایت نمود. به صورتی که کشورهای صادر کننده برنج ناشی از مکفی نبودن محصولاتشان برای نیاز پوشش های داخلی از صدور برنج به خارج ممانعت بعمل آوردند. این امر مسبب افزایش سریع قیمت برنج در بازارهای جهانی شد.

در مارس ۲۰۰۸ فردی مک و فانی مای دو موسسه رهنی نیمه دولتی می بایست از جانب دولت خریداری می شدند. به دلیل این که دو موسسه از حجم کل قراردادهای اعتبارات رهنی انجام شده در امریکا (مبلغ ۱۲ هزار میلیارد دلار) مبلغ ۵/۴ هزار میلیارد دلار را با سرمایه ای معادل ۴۰ میلیارد دلار (که بعداً مبلغ آن به مقدار ۲۰۰

میلیارد دلار رسید) به عهده گرفتند، جزء معتبرترین موسسات اعتبارات رهنی محسوب می شدند. با این حال به خاطر سرمایه اندک و افت شدید قیمت منازل از انجام تعهدات خویش ناتوان بودند که لاجرم دولت آمریکا برخلاف نظریه های اقتصادی اجتماعی حاکم که از دهه ۸۰ به بعد قرن بیستم که به نظریات ریگانیسم در این کشور و در انگلستان معروف تاچریسم شد (این نظریات مبلغ دخالت هر چه کمتر دولت در امور اقتصادی و تسهیل کردن هر چه بیشتر فعالیت های خصوصی از طریق حذف مقررات دست و پاگیر و بخشودگی های مالیاتی بود) دست به خریداری این دو موسسه مالی زد (بیسکوف ۲۰۰۹: ۵۲)

ورشکستگی بعدی شامل حال لمون بروسرز¹¹ دومین بانک از ۵ بانک بزرگ آمریکا شد. با افزایش قیمت نفت به مرز ۱۴۵ دلار به ازاء هر بشکه و سپس بعد از چند روز رسیدن آن به مرز ۱۴۷ دلار به ازاء هر بشکه و اعلان بانک ها و موسسات مالی آمریکائی در اواسط جولای مبنی بر زیانی معادل ۴۳۵ میلیارد دلار از قبل سرمایه گذاری هایشان در بخش مسکن، بزرگترین موسسه بیمه جهانی به نام **AIG**²¹ دچار تزلزل های جدی شد که بالاخره برای به وجود آوردن جوی آرام تر در آشفتگی اقتصادی موجود، دولت ایالات متحده آمریکا می بایست این شرکت بیمه را نیز دولتی می کرد (همان: ۳۵) در اروپا ظاهراً بعد از اولین قربانی بحران جدید یعنی ورشکستگی بانک نوردن راک در انگلستان و ارائه پیشنهادات اقتصادی دولت کارگری انگلستان به سرپرستی گردن براون مبنی بر دولتی کردن بانک ها و یا سهمی شدن در سرمایه آنان و ضمانت دولتی برای اعتبارات بین بانکی و یا سهمی شدن در سرمایه آنان و ضمانت دولتی برای اعتبارات بین بانکی و خریداری اوراق نامرغوب که به نام اوراق سرطانی (**toxic**) معروف شدند یا با وجود آوردن صندوقی به همین منظور، از بحران ورشکستگی پی در پی اتی بانک ها و موسسات مالی جدید نظیر: دگزی و فورتیس³¹ جلوگیری به عمل آورد (همان: ۳۵) این برنامه دولت براون ابتدا از جانب دولت آمریکا و سپس توسط بقیه کشورهای صنعتی علی الخصوص دول صنعتی از جو ایدئولوژی لیبرال جدید یا محافظه کاران جدید (که معروف به تاجریسم و ریگانیسم بود) جدا شد و با فراهم سازی مقدمات، دخالت بیشتر دولت در امور اقتصادی طبق نظریات کینز پیگیری شد.

این چرخش ایدئولوژی اقتصادی و اجتماعی یعنی چرخش از آزادسازی اقتصادی و رونق بخشیدن هر چه بیشتر به فعالیت های بخش خصوصی و کمرنگ کردن فعالیت های دولت با توجه به ابعاد زیان و ضررهای متواتری که برسیستم بانکی و افت قیمت سهام در بازار سرمایه و همین طور تنزل قیمت مسکن و مستغلات هر چند که دیر بود، ولی با اتخاذ رویه دخالت بیشتر دولت و به کنترل در آوردن نظام پولی و بازار سهام با

توجه به ارقام زیان های حاصله که در قسمت زیرین ارائه می شود ، از فاجعه بس هولناک تری که در سال ۲۰۰۸ اتفاق افتاده فعلا جلوگیری به عمل آورده و یا از روند شدید آن به مقدار فراوانی کاسته شده است . بانک انگلستان زیان های وارده بر بخش مالی بین المللی را حدودا ۲/۵ میلیارد دلار می داند در صورتی که صندوق بین المللی پول این زیان را معادل ۱/۴ میلیارد دلار تخمین می زند . طبق تخمین فدرال بانک آمریکا (fed) زیان ها و یا خسارت وارده به خانواده ها به علت از دست دادن دارایی هایشان ناشی از افت قیمت مسکن و مستغلات روی هم رفته ۲/۴ بیلیون دلار است . هر چند این ارقام چندان مطمئن نیستند با این حال گویای این واقعیت تلخ می باشند که ابعاد زیان ها و خسارات وارده حول و حوش چه ارقامی در نوسان است. زیان های وارده ناشی از افت قیمت سهام بورس از ۶۶/۸ درصد در روسیه شروع شد و تا کمترین افت که معادل ۷/۴ درصد در ونزوئلا می باشد که جمعا رقمی بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار خسارت و زیان بر سهامداران وارده شده که در مقابل زیان های وارده بر بانک ها که رقم آن را در بالا یادآور شدیم و معادل ۴۳۵ میلیارد دلار به مراتب بیشتر می باشد.⁴¹

از ماه ژوئن قیمت نفت دچار افت شد و در ادامه با سرعت بیشتری رو به کاهش نهاد و در ماه اکتبر به سطح ۶۰ دلار به ازاء هر بشکه رسید.

ماه سپتامبر را می توان ماه وحشت و ترس نامید، چه برای صاحبان سرمایه و چه برای صاحبان نیروی کار و حتی برای آنانیکه مصدر امور را در کشورهای صنعتی به عهده داشتند . هر چند سعی وافر داشتند در ظاهر مسئله را کم اهمیت جلوه دهند و این طور وانمود کنند که گویا وضع غیرعادی نیست ، و پدیده رخ داده جزء روال کسب و کار در جامعه صنعتی سرمایه داری است و به مانند گذشته بازار آزاد و مکانیسم نهفته شده در درون آن دیر یا زود بر این مشکلات فائق خواهد آمد . بدون اینکه حتی کوچکترین زحمتی به خود در مورد اندازه هزینه هایی که می بایست برای به وجود آمدن جریان عادی تولید و توزیع حتی برای مدتی کوتاه بایستی پرداخت گردد و اینکه چه کسانی یا چه گروهی می بایست قسمت اعظم این هزینه ها را بر دوش بکشند بیان دارند . علی الحال ماه سپتامبر ماه ورشکستگی ها و بروز زیان عظیم چندین موسسه مالی معتبر و بزرگ آمریکا بود و در همین ماه بود که بازارهای سهام دچار نوسانات جدی شدند . در این ماه بود که قیمت سهام عمده امریکا ۴۰-۳۵ درصد دچار افت شد.(بیسکوف، ۲۰۰۹: ۵۱) و در ماه های بعد این افت ها ادامه داشت و جریان ورشکستگی ها و افت قیمت سهام از ایالات متحده امریکا به سایر نقاط جهان انتقال یافت . یعنی در کشورهای اروپایی نیز بانک ها دچار ورشکستگی و موسسات مالی دچار افت قیمت سهام شدند . در ماه

دسامبر سران بیست کشور اقتصاد بزرگ جهان مجبور شدند جلسه اضطراری به منظور رسیدگی به اوضاع ناگوار اقتصادی جهان تشکیل دهند. این جلسه به خاطر شکست حزب جمهوری خواهان و ترک قریب الوقوع آنها از صحنه سیاست و طرد کردن نظریات نئو محافظه کاران از جانب بسیاری از دست اندرکاران آینده کشورهای صنعتی از همان ابتدا مشخص بود که قادر به اتخاذ تصمیم های بنیادی و اساسی نیست. با این حال کمک های مالی به موسسات خصوصی مداوما افزایش یافت و جریان خلاف خصوصی سازی روز به دامنه گسترده تری به خود گرفت. در ماه دسامبر ۲۰۰۸ که ورشکستگی بانک ها و سقوط بازار های مالی و سقوط قیمت نفت به شدت گسترش یافت، بحران اقتصادی فراگیر شد.

در جدول زیر افت قیمت سهام که مبین بحران مالی جهان است و نشان دهنده ابعاد بحران در کشورهای مختلف است را نشان می دهد.

نام بورس	درصد کاهش سهام	نام بورس	درصد کاهش سهام	نام بورس	درصد کاهش سهام
بورس روسیه	-۶۶/۸	کینگهام دانمارک	-۴۶/۶	اس اندپی آمریکا	-۳۸/۵
دوبلین ایرلند	-۶۶/۲	بورس استرالیا	-۴۳	اس اندپی کانادا	-۳۵
شانگهای	-۶۵	بورس پاریس	-۴۲/۷	داوجونز آمریکا	-۳۴
بورس اطریش وین	-۶۱/۲	شاخص نیکی بورس ژاپن	-۴۲	بورس سوئیس	-۳۴
اسلو نروژ	-۵۴/۱	بورس استکهلم سوئد	-۴۲	راسل ۲۰۰۰ آمریکا	-۳۳/۸
بروکسل بلژیک	-۵۳/۸	بورس برزیل	-۴۱	بورس نیوزلند	-۳۲/۸
هلسینکی فنلاند	-۵۳/۴	نزدک آمریکا	-۴۰/۵	بورس انگلستان	-۳۱
آمستردام هلند	-۵۲/۳	فرانکفورت آلمان	-۴۰/۴	بورس آفریقای جنوبی	-۲۵/۷
لیسبون پرتغال	-۵۱/۳	بورس اسپانیا	-۳۹/۴		-۷۴
مومبای هند	-۵۱/۲				
بورس سنگاپور	-۴۹/۴				
بورس هنگ کنگ	-۴۸/۳				

همانطور که مشاهده می کنیم روسیه دچار بزرگترین افت شده و وتروئلا کشور نفت خیز کمترین افت را نشان می دهد بورس ایران در همان موقع دچار افت ۲۵ درصد شده بود.

b-۳- با نگاهی به علل و اقدامات انجام یافته توسط دول غربی جهت مبارزه با بحران بسیاری ذهنشان متوجه این سوال اساسی می شود که این جوشش عظیم و فراوان و به اصطلاح ویران ساز و آتشفشان گونه مواد مذاب جهنده به بیرون، از کجا و برای چه به ناگهان شروع به جهیدن به بیرون کرد؟ هر چند وقوع این حوادث برای بعضی از ناظران اوضاع جهانی ناگهان نبود. زیرا آنان سیاست های اقتصادی و اجتماعی که در اوائل دهه هشتاد قرن بیستم در آمریکا پیاده شده بود (ما در قسمت زیر سعی خواهیم نمود آن را به صورت خلاصه ولی ملموس ارائه دهیم) را درک کرده و در نظر گرفته بودند. آن ها وضعیت سال های ۱۹۳۱-۱۹۲۰ و پیامد به وجود آمده ناشی از بحران آن زمان آمریکا و حاکمیت همان نظریات بر وضع کنونی این جوامع را درک کردند و انتظار همان پیامدها را در آینده نزدیک و یادآور بر کشورهای صنعتی و کل جهان داشتند. استدلال سطحی نگر این است که سیستم مالی از خیلی وقت پیش از جریانات بازدهی واقعی سرمایه قطع رابطه کرده و مسیر خود تعیین شده ای را می پیمود. بازدهی اوراق بهدار بازتاب این پیامد است که صاحبان آن را بر حسب ارزش مقدار می پیمود. بازدهی اوراق بهدار بازتاب این پیامد است که صاحبان آن بر حسب ارزش مقدار سهامشان مدعی برداشت (به صورت بهره یا رانت) از نتایج کلی بازدهی اقتصادی سهام می باشند. در اوایل بهار ۲۰۰۷ نسبت درآمدهای بدون تلاش و کوشش به ۴ برابر بازدهی قابل تقسیم سالانه بخش تولیدی رسیده بود. و مراکز مالی هیچگونه تعللی در توزیع سود سهام به صورت بهره بین صاحبان اوراق بهادار در این موقع به خود راه نداده بودند. زیرا می بایست بر حسب چارچوب نظریات حاکم از اوایل دهه ۱۹۸۰ زمینه های رشد اقتصادی ممتد را با افزایش تقاضای مصرفی را از طریق گسترش تسهیلات اعطایی بانک ها و همین طور درآمد های کسب شده از قبل فعالیت های بدون تلاش مهیا سازند. لذا نسبت به سرمایه گذاری به سود روند نزولی به خود گرفته که نتیجه تشدید بیشتر و یا بزرگتر شدن ارزش حسابی به وجود آمده در بخش مالی و بخش واقعی اقتصاد بوده است.

همانطور که بیان شد مقامات این اقدامات اقتصادی، نظریات اقتصادی و اجتماعی بود که از اوائل دهه ۱۹۸۰ در دوره ریاست جمهوری ریگان از حزب جمهوری خواه در ایالات متحده آمریکا به نام ریگانیسم مشهور شده بود. به صورت بسیار خلاصه و تیتروار این تفکر و نسخه عبارت بود از پایین آوردن نرخ مالیاتی و کم کردن قوانین و مقررات دست و پاگیر به منظور شکوفایی بیشتر بخش خصوصی و بازار و کم کردن هرچه

بیشتر سهم دولت از کیک اقتصادی (که دقیقا بیش از ۵۰ سال از ظهور نظریه کینز مبنی بر این که دولت می بایست برای کارایی بیشتر اقتصاد بازار دست به تنظیم آن برند گذاشته بود . از نظر سیاسی نیز نسخه ایالات متحده قبل از ریگان و همین طور زمان خود او ، دکلرانیزه کردن جهان با حمایت از لیبرال و دموکراسی به سوی یک نظم بین الملل با پیامدهای درهای باز برای تبادل بیشتر کالا و در نتیجه شکوفایی هر چه بیشتر اقتصادی کشورهای صنعتی بود .

نسخه ارائه شده ریگان به نام اجماع واشنگتنی معروف شد که بر طبق آن واشنگتن نهادهای بین المللی تحت نفوذش مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و صندوق عمران و توسعه جهانی را برای تشویق هر چه بیشتر کشورهای در حال توسعه و همین طور باز نمودن درهای اقتصادی ایشان به کار گرفت. هر چند بعضی از کشورهای در حال توسعه و همین طور گروه های مخالف نظم سرمایه داری از این سیاست ناراضی بودند و به مخالفت با آن بر می خواستند . با این حال گویا این مخالفت ها تسکین دهنده آلام و دردهای به وجود آمده از بحران بدهی های سنگینی که ناشی از عدم کارایی افراد و نهادهای سیاسی در کشورهای آمریکای لاتین (برزیل و آرژانتین) و همین طور خاورمیانه و ترکیه به وجود آمده بود ، گشت . این نسخ روی هم رفته دارای دو وجه مشخصه بود . اول اینکه با کاهش مالیات می توان درآمد بیشتری را برای دولت کسب نمود . تفکر سنتی این بود که بیش از اخذ مالیات نمی بایست هزینه کرد . تفکر نو محافظه کاران این بود که تقلیل مالیاتی چنان محرک قوی برای سرمایه گذاری و اضافه تقاضای کالاهای مصرفی و خدماتی خواهد شد که منجر به رشد بالای تولیدات و درآمد ملی و در نتیجه درآمد بیشتر برای دولت خواهد شد که به مراتب بیش از افت نرخ مالیاتی و تقلیل درآمدهای مالیاتی افزایش درآمد به وجود خواهد آمد. پی آمد چنین سیاستی منجر به اضافه درآمد نشد. زیرا اضافه درآمد در صورتی مسیر بود که تقلیل درآمد با کاهش هزینه ها روبرو باشد . بنابراین ، کاهش مالیات در دوران ریاست جمهوری ریگان به کسری بیشتر برای دولت در دهه ۱۹۸۰ شد . افزایش مالیات در دوران کلیتون منجر به افزایش درآمد بیشتر شد . با توجه به این واقعیت محافظه کاران از نظریه اشتباه آمیز ریگان مبنی بر تقلیل مالیات حاضر نبودند دست بردارند . به طوری که در دوران بوش مجددا همان روش را از نو اتخاذ کردند که منجر به کسری بیش از گذشته ، برای دولت شد.

سیاست تعقیب جهانی سازی توانست به مقدار زیادی به اشتباهات به وجود آمده از اتخاذ این گونه اقدامات را بپوشاند و با وجود کسری بازرگانی آمریکا توانست ، به رخ رشد اقتصادی بالائی دست یابد . این جریان بدون ارزیابی دقیق تر علل رشد اقتصادی و نوع آن و درخواست بیشتر مردم جهان را برای کسب دلار ، معاون رئیس

جمهوری بوش را به شوق ابراز این پیام واداشت که درسی که از دهه ۱۹۸۰ گرفت نشان می دهد که کسری مهم نیست)). (بیسکوف ، S۴) دومین تفکر ریگان و کلیه محافظه کاران کاهش مقررات اداری و یا مقررات زدایی بود که همراه با شرکت های فعال در وال استریت در دهه ۱۹۹۰ آن را به اجرا گذاشتند . بنابراین در سیاست های راهبردی ریگان مبنی بر مقررات زدایی نه تنها مسئولین اجرائی نقش اساسی را ایفاء می کردند ، بلکه شرکت های خصوصی نیز به صورت جدی در اجرای آن نقش عمده ای داشتند . از اینجا واقعا این تصور در اذهان بوجود می آید که کلیه مقررات و دستورالعمل ها و قوانین می بایستی در خدمت سود قرار بگیرد و گرفت. بنابراین قانون استیگال که در دوران رکود اقتصادی ، بانکداری و سرمایه گذاری بازرگانی را از هم جدا می کرد و نوآوری را از بین می برد و رقابت های نهادهای مالی را تحت تاثیر قرار می داد می بایست حذف می شد . اولین اقدام در این مورد در اوایل سال های ۱۹۸۰ با حذف بعضی از دستورالعمل های مربوط به بورس و قوانین مربوط به آن شروع شد.

اولین حساب به وجود آمده در اثر این اقدام بحرانی بود که در صندوق پس انداز به وجود آمد . در همین دوران محدودیت اعطایی اعتبار به اندوخته سپرده گذاران در بانک ها برداشته شد . این اقدام که دقیقا در چارچوب همان سیاست شکوفایی بازار و آزاد گذاشتن بخش خصوصی منتهی با تضعیف اتحادیه کارگری انجام شده بود با پیشگیری سیاست های سختگیرانه در مقابل اتحادیه کارگری چه در امریکا و چه در اروپا از روند افزایش دستمزدها به شدت جلوگیری به عمل آورد (هامر : S۴) ولی قبلا گفته شده بود که تداوم بخش رشد نرخ اقتصادی می بایست با افزایش تقاضای کالاهای مصرفی و سرمایه ای ، علی الخصوص کالاهای مصرفی که بیش از هفتاد درصد از کل تقاضا را در امریکا تشکیل می دهند میسر شود (لیسوس : S۸) بنابراین این افزایش تقاضا می بایست در اثر افزایش دستمزدها که مسبب کاهش سود بخش خصوصی می شود تحقق یابد . تنها راه ممکنه افزایش تسهیلات بانکی از طریق تقلیل نرخ بهره بوده . پس می بایست نرخ بهره کاهش یابد مطلبی که ریگان به شدت از همان اول حمایت می نمود .

زمین و مستغلات که مقدار متناهی از وام های اخذ شده از بانک ها به ان اختصاص یافته بود ، شروع به صعود نمود (به خاطر افزایش تقاضا) از این رو در سال ۱۹۸۵ اولین صندوق پس انداز سقوط کرد . پشت سر آن هزار صندوق پس انداز دیگر که لاجرم این جریان دولت ایالات متحده امریکا را وادار ساخت که مبلغ ۱۲۴ میلیارد را صرف نماید تا از طلبکارهای صندوق پس انداز حمایت نماید . (فولتین : S۲)

ناتوانی نظریات ریگان و یا محافظه کاران در مورد حادثترین مسائل عمده جهانی وقتی بروز کرد که نشانهایی از بروز اولیه بحران مالی در جنوب شرقی آسیا و خاور دور در سال های ۹۸-۱۹۹۷ رخ داد. کشورهای نظیر تایلند و کره جنوبی با فشار ایالات متحده آمریکا بازارهای سرمایه خور را در اوایل دهه ۱۹۹۰ آزاد کردند. به این ترتیب هجوم سیل آسای پول به سوی این منطقه که عمده آنان با هدف کسب حداکثر سود و برای کوتاه مدت انتقال یافته بودند شروع شد. به محض اینکه در تابستان ۱۹۹۷ نرخ ارز تقلیل یافت، عکس العمل های زنجیر واری حادث شد که منجر به برگشت سرمایه از چهار کشور بیرهای آسیایی گشت. نتیجه این امر تقلیل نرخ ارز و افت قیمت سهام آنان شد. در پی این حادثه بسیاری از صنایع تعطیل شدند و صندوق بین المللی پول این کشورها را وادار نمود که وام های دولتی و نرخ تورم را تقلیل داده و از دستمزدها و هزینه های اجتماعی نیز بکاهند.

به غیر از اینکه در ایالات متحده آمریکا رونق اقتصادی شروع شد و تولیدات شروع به جریان یافتن نمودند، کشورهای شرق آسیا در سیاست های خویش تغییرات اساسی به وجود آوردند. یعنی بر خلاف گذشته از نشر اوراق قرضه خودداری نموده، برعکس دست به خرید اوراق قرضه دولت آمریکا و همین طور خرید دلارهای زیادی زدند. البته کشور چین و مالزی تحت فشارهای دولت آمریکا قرار نگرفتند و در نتیجه از بحران به وجود آمده در سال های میانه ۹۰ تا حدودی در امان ماندند. ولی چین در خرید دلارهای آمریکایی ناشی از کسری بازرگانی آمریکا سهمی شد و حتی در اعمال این سیاست عمدا رویه حریصانه به خود گرفت. بدین صورت که در اثر تقاضای زیاد آنان در بازارهای بین المللی برای دلارهای آمریکا نرخ دلار شروع به افزایش نمود. این موضوع به صورت اتوماتیک منتهی به تقلیل نرخ پول کشور چین یعنی یوان شد. افت پول کشور چین صنایع نوپای چین را در صحنه ی جهانی از رقابت بالائی برخوردار ساخته و بالطبع موجب حفاظت صنایع این کشور، همین ور گسترش روز افزون صادرات ان شد. بدین ترتیب چین هر ساله نسبت به آمریکا و بعضی از کشورهای صنعتی اروپا دارای مازاد بازرگانی شد که مقداری از دلارهای به دست آمده از این راه را صرف خرید اوراق قرضه دولت ایالات متحده آمریکا و مقداری دیگر را بخرید سهام و بقیه را به صورت ذخیره ارزی در مقابل ۹۵۰ میلیارد دلار ذخایر ارزی ژاپن دارای بزرگترین ذخایر ارزی جهان شد (بیسکاف ۱۱۳ S) و سرمست از این وضع پیش آمده و اتکاء به این پشتوانه ارزی رویای رشد اقتصادی بالا و ممتد را در سر می پروراند و به امید آن روزی برنامه ریزی می نمود که تمامی اقتصاد جهان و همین طور کشورهای پیشرفته و عقب افتاده را به خود متکی سازد. غافل از اینکه به ناگهان در ایالات متحده آمریکا بحران مالی به وجود می

آید که منجر به ترکیدن بسیاری از حساب ها و از جمله حساب افزایش قیمت اوراق بهادار و همین طور سهام صنایع می گردد .

این وضعیت چینی ها را در این دغدغه غمناک فرو برده که تکلیف دو بلیون دارایی آن ها چیست ؟ و با این سیر نزولی قیمت اوراق بهادار ، چه بر سر آن ۲ بلیون دلار خواهد آمد ؟ بنابراین با این ضرب المثل قدیمی دوباره مصداق خود را یافته (که وقتی جنگلی آتش گرفت تر و خشک نمی شناسد).

این وضع برای آمریکایی ها بعد از وقایع یازده سپتامبر بسیار خوشایند بود زیرا دولت بوش به مانند اسلاف جمهوری خواهش برنامه تقلیل مالیات ها و همین طور تحرک افزایش تقاضای کالاهای مصرفی را از راه افزایش وام های مصرفی و تامین هزینه های مورد لزوم جنگ خلیج فارس را در سر می پروراند . این خوش باوری غیرمسئولانه نیز چندی نپائید . زیرا کسری سالانه این کشور هر روز بیش از گذشته شد . به طوری که در پایان سال ۲۰۰۷ به ممیلیاردها دلار رسید که نتیجه این امر تقلیل درجه اطمینان بیگانگان به دلار امریکا و روی آوردن آنان به یورو شد که نتیجه این موضوع هم باعث افزایش قیمت طلا و هم باعث افزایش شدید یورو که تقریبا ۸۰ درصد افزایش قیمت بود .

تاره در سال ۲۰۰۷ بعد از این وقایع امریکائیان متوجه شدند که برخلاف تصور آنان یک چنین کسری بازرگانی مسئله مهمی است . این جریانات کمک اساسی به ما خواهد نمود که جریاناتی که از سال ۲۰۰۰ به بعد در اکثر کشورهای صنعتی به وقوع پیوسته و منجر به ورشکستگی بسیاری از بانک ها و افت سهام و همین طور عدم توانائی پرداخت دیون از جانب متقاضیان وام برای مسکن گشته بود بشویم . بازارهای مالی برای کسب سود سریع تر بدون سرمایه گذاری و نوآوری جدید ، سعی در یافتن ابزارهایی نمودند نظیر بازار رهن سریع⁵¹ ، و یا پشت نویسی وام از طریق اقلام خارجی تراز نامه⁶¹ می گویند . (استوخام S5) این جریان منجر به تغییر نقش بانک ها به عنوان منبع و توزیع کننده نشده و بدانها امکان افزایش شدید در درجه بدهکاریشان را میسر ساخت . این ها عوامل اساسی بودند که در شکل یافتن و شدت گرفتن بحران اساسی را داشتند که در قسمت های زیر بدان خواهیم پرداخت. قبل از سال ۲۰۰۰ بانک ها مشتریان شک دار و مسئله دار را از خود دور می ساختند . اینان مشتریانی بودند که معمولا دارای درآمدهای اندک و یا دارای ثروت های ناچیزی بودند و یا سابقه وام گیری خوبی را از خود نشان نداده بودند . در دوره ای که قیمت مستغلات افزایش می یافت و نرخ

بهره پایین بود این وضعیت به طور کامل عوض شد و بانک ها در رفتار خویش تجدید نظر نموده و اعتبارات را با سختگیری های کمتری اعطاء می نمودند .

در سال ۲۰۰۶-۲۰۰۷ خوشبینی بانک ها به حدی رسید که حتی تمایلی برای بررسی درآمد و یا ثروت وام گیرندگان از خود نشان نمی دادند . وام هایی که در این زمان تصویب می شد ، به دلیل آسان گیری هایشان مصروف به وام (noincome-nojob-noassets) یا NINJA معروف شدند . به غیر از این وضع برای اینکه وام گیری را در چشم خانوارهایی که تمایل چندانی برای اخذ وام نداشتند جذاب تر کنند ، وام ها را با اقساط متفاوت همراه ساختند . به صورتی که قسط سال های اول اندک و سال های اول اندک و سال های بعد با شدت و مقدار بیشتری توأم بود . (همان S۶) این وام ر نزد بانک نگهداری نشد بلکه با بسته کردن آنها دوباره آنان را به فروش رساندند . بسته کردن آنها ظاهرا بدین خاطر بود که کیفیت اوراق از درجه بالائی برخوردار شوند. بسته کردن آنها ظاهرا بدین خاطر بود که کیفیت اوراق از درجه بالائی برخوردار شوند . بدین طریق از این اوراق مشقاتی حاصل شد که ظاهرا می بایست درجه ریسک آنها تقلیل یابد و یا درجه ریسک آنان بین اوراق متعدد توزیع گردد . این عمل بانک را به عنوان منبع و سرچشمه توزیع معرفی می نماید . بدان معنی که بانک وامی می دهد تا فوراً آن را به فروش برساند . بانک ها بعوض اینکه به سود خویش از قبل اخذ بهره قناعت کنند . متوسل به دریافت حق الزحمه کاری ناشی از ثبت آنها می شوند . اکثرا هم بانک ها خودشان شعباتی از این بوجود آورده بودند تا وام ها را جمع آوری و نگهداری نموده و سپس آنها را به فروش برسانند. بدین طریق وام های اعطائی از جانب بانک ها از بیلان بانک ها محو گشته ولی بانک پول وام دهی خویش را بانضمام حق العمل کار دریافت می نماید . (بیسکوف S۴)

این شعبات به وجود آمده از جانب بانک ها و یا حتی آنهائیکه مستقلاً به وجود آمده بودند معروف به سیستم بانکی سایه شدند . اینان نیز به مانند صندوق های تامینی⁷¹ تحت تاثیر مقررات بانکی نبودند . ولی همان اعمالی را انجام می دادند که بانک ها آنها را انجام می دادند از این رو مرز بین سیستم بانکی و بانک سایه به طور کامل مخدوش شد . به غیر از ان این امر مسبب ندیده گرفته شدن مقررات تنظیم بازار سرمایه نیز می شد . روی هم رفته می توان گفت که خصلت بانک به طور کامل عوض شد . بانک ها به عوض دادن وام از طریق جذب سپرده ها و دریافتی سود ، به ازاء مابه التفاوت نرخ بهره سپرده گذاران و وام گیرندگان سود خویش را با اخذ حق العمل کاری در قبال واگذاری وام های خویش به صندوق تامینی و همین طور بورس بازی تامین می نمودند . در این جریان به محض اینکه بحران خود را نشان داد بانک ها ناچار شدند که صندوق تامینی و

شرکت هایی که خود بدین منظور ایجاد نموده بودند را در بیلان خود مجددا منعکس سازند. اینها خود به تنهایی قادر به ادامه حیات نبودند ولی با پذیرفتن آنها از جانب بانک ها به ناچار ضررهای میلیاردی و قروض میلیاردی را نیز با خود به همراه داشتند. این جریان یعنی تزلزل در سیستم بانکی به محض اینکه به بازار پول و همین طور به بازار مبادله پول بین بانکی کشیده شد. عرصه را بر بانک ها به شدت تر تنگ تر کرد. زیرا اینان می بایست به طور مداوم از این منابع تغذیه می نمودند (به عنوان تامین کننده منابع کوتاه مدت که به خاطر جریان گفته شده از دست آنان دور بود). به غیر از این وضع هولناک عدم توانائی بازپرداخت وام گیرندگان مسکن به بانک ها ، تقلیل دریافتی های آنان را تشدید نموده و مسبب تشدید بحران در سیستم بانکی و بازار پول و بالاخره بحران مالی عظیم شد ⁸¹.

همانطور که قبلا بیان کردیم توزیع بیش از اندازه سود سهام به سهامداران به صورت بسیار بی رویه ای هم قیمت اوراق بهادار و هم قیمت سهام را ترقی داده و هم سهم عده ای از متقاضیان و مصرف کنندگان در جامعه شد. مطلبی که از اوایل سال ۱۹۸۰ مدنظر نظریه پردازان محافظه کار بود. اینان قسمتی از مازاد تقاضا را متوجه بازار مسکن و مستغلات نمودند که در نتیجه قیمت آنان رو به افزایش گذاشت. از انجایی که بانک ها همان طور ه بیان شد در اعطای تسهیلات سختگیری وام دهی را کنار گذاشتند. نتیجتا موج تفاض برای مسکن به صورت مضاعف درآمد که پیامد آن تشدید بیشتر قیمت زمین و خانه شد. با تضعیف اتحادیه کارگران و در نتیجه تقلیل سهم مزد از درآمد ملی و تشدید هزینه های جنگ به ناچار بسیاری از وام گیرندگان مسکن قادر به پرداخت اصل و فرع دیون خویش به بانک ها نبودند که منجر به ورشکستگی پی در پی بانک ها و موسسات مالی و بیمه شدند.

C-۳ کمک های دولت

دولت های کشورهای صنعتی برای جلوگیری از ورشکستگی بانک ها و همین طور ممانعت از عدم توانائی پرداخت هایشان در مقابل مشتریان بانک ها ، دست به کمک هایی در سطح وسیع زده که از آن جمله می توان به تضمین وام های بین بانکی و همین طور قرض به بانک ها برای پرداخت دیون و تضمین سپرده های مشتریان بانک ها و بالاخره خریداری بانک ها در صورتی که زیان های وارده بر بانک ها سنگین باشد و کمک های اساسی به تولیدکنندگان صنعتی علی الخصوص صنایع اتومبیل سازی که کسادی آنها عمدتا ناشی از عدم

توانائی اعطای وام از جانب بانک های خصوصی بود ، اشاره کرد . در ادامه به ارائه نمونه های چند تا از کمک های دول کشورهای صنعتی پرداخته می شود .

ایالات متحده آمریکا :

در سه سال آینده دولت تمام بدهی بانک ها را تضمین می کند و به همین روال تمام سپرده سرمایه گذاران را در نزد بانک ها و مقدار تضمینی سپرده ها از ۱۰۰ هزار دلار به ۲۵۰ هزار دلار افزایش می یابد . نرخ بهره بانکی را ۲ درصد به ۵/۱ درصد تقلیل داده است و از ۷۰۰ میلیارد دلار کمکی که دولت در زمینه مالی خویش منظور داشته رقمی معادل قیمتی از ۲۵۰ میلیارد دلار آن را به ۹ بانک تخصیص داده که جزء بانک های بزرگ کشور محسوب می شوند و مابقی ۱۲۵ میلیارد دلار را به سایر بانک ها اختصاص می دهد . بعلاوه ۱۰۰ میلیارد دیگری را برای خرید اموال بانک هایی که دچار بحران شده اند اختصاص می دهد .

دولت ۵۰۰ میلیارد دلار برای تضمین سپرده های بانک در نظر گرفته به انضمام اینکه سپرده ها را در نزد بانک تضمین می کنند . به غیر از این دولت ۱۲۵ میلیارد دلار دیگر را در صندوق دولتی قرار می دهد تا صرف افزایش سرمایه بانک ها شود . دولت بانک های ورشکسته نظیر (HRE) را خریداری نموده و در سرمایه این بانک سهام می شود .

انگلستان :

دولت ۳۷۰ میلیارد دلار برای بدهی کوتاه و میان مدت بانک ها در نظر گرفته بانضمام اینکه ۱۴۰ میلیارد دلار را برای خرید اوراق خزانه داری در اختیار بانک ها می گذارد . نرخ بهره بانکی با کاهش نیم درصدی به رقم ۵/۴ درصد رسانده . ضمانت پول سپرده گذاران را از ۳۵ هزار پوند به رقم ۵۰ هزار پوند رساند و با خریداری سهام سه بانک بزرگ به مبلغ ۵۸ میلیارد دلار آنها را دولتی نموده است .

فرانسه :

دولت فرانسه ۴۰۰ میلیارد دلار برای بازگشت تسهیلات بانک ها اختصاص داده و مبلغ ۵۰ میلیارد دلار دیگر را نیز برای خرید سهام شرکت ها در نظر گرفته . مشکلات فرانسه و اسپانیا و ایرلند به خاطر جهانی شدن

سرمایه و همین طور بدون کنترل نقل و انتقالات مالی شبیه ایالات متحده بوده است . (همشهری ، ۸۷/۹/۶ :

(۱۸

روسیه :

دولت وعده نقدینگی به مبلغ ۱۰۰ میلیارد دلار را به بانک ها داد . قبلا هم ۳۷ میلیارد دلار وام های بلند مدت به بانک های بزرگ اختصاص داده و ۵۰ میلیارد دیگر به شرکت ها و سایر بانک هایی که شدیداً مقروض بودند اختصاص یافته .

سایر کشورهای صنعتی و غیر صنعتی نظیر ایتالیا ، ژاپن ، بلژیک ، هلند ، س.وئد ، سوئیس ، استرالیا ، عربستان سعودی و غیره وام هایی و یا کمک هایی برای ضمانت سپرده بانکی و همین طور خرید سهام باد کرده به قیمت تصحیح شده در بیلان و سهم شدن در سرمایه بانک ها و کمک های مالی اساسی به شرکت های ورشکسته مدنظر قرار دادند . (همان : ۱۸)

با کمک های دولت های اروپائی غربی و آمریکا و همین طور ضمانت های سپرده های بانک ها از جانب بانک مرکزی اروپا و بانک فدرال ایالات متحده امریکا می توان مریض را سر پا نگه داشت ، ولی بعید به نظر می آید که بتواند این مریض را قادر سازد لاقل در آینده نزدیک به مانند دهه ۹۰ قرن بیستم و دهه اول قرن بیست و یکم توسط گسترش سیستم وام دهی چه به خانوارها و چه در بخش صنایع به یک رشد اقتصادی بالا و رفاه بیش از امکانات جامعه شان را فراهم نماید . زیرا اولاً موتور هزینه های مداوم مصرفی یعنی اعطای وام ، لاقل برای مدت مدیدی از حرکت خواهد ایستاد و یا لاقل به مقدار زیادی توانائی های قبلی اش را از دست خواهد داد. به همین روال کلیه کسانی که دست به اخذ وام به منظور ابتیاع منزل و غیره زده بودند به علت افت شدید قیمت املاک و ورشکستگی جبران ناپذیر آنان ، دیگر مانند گذشته بی پروا دست به ابتیاع وام نخواهند زد . به همین روال می توان از سرمایه گذاری بخش خصوصی نام برد . در حالی که بحران از بخش مالی به بخش واقعی اقتصاد یعنی در بخش تولید کشانده شده و در نتیجه کالاهای تولید شده به مقدار فراوان بدون متقاضی در بازار رها شده که نتیجه آن افت شدید قیمت ها تا حد کمتر از هزینه های تولید شده که لاجرم منتهی به تقلیل شدید سود تا مرز زیان برای بنگاه های تولیدی شده است . به طوری که بسیاری از آنان ناچار شدند برای جلوگیری از پیشرفت زیان های وارد اقدام کنند به نیمه وقت کار کردن و یا حتی به تعطیلی موقت

روی آورند . بسیار بعید به نظر می آید که در آینده نزدیک و میانه برای تولید بیشتر و یا حتی تولیدات ریسک آفرین جدید ، سرمایه گذاری جدید انجام شود .

اقدامات فوق در اتحادیه اروپا ممکن است این اتحادیه را با مشکلات جدیدی روبرو کنند . به طوری که سازمان اتحادیه دچار تنش های شدید شود .، چرا که این اتحادیه دارای بانک مرکزی مشترک و همین طور پول مشترک و سیاست های پولی یکسان است ولی دارای سیاست های مالی و نظارت های مالی جداگانه بوده . بنابراین ، اقدامات غیرهماهنگ اعضاء اتحادیه اروپائی به منظور رفع بحران کافی به نظر نمی رسد . به غیر از این چه بسا اقدامات ملی در اتحادیه اروپا ممکن است معکوس عمل نموده . یعنی به عوض اینکه این کشور را در مسیر رفع بحران بگذارد . مسبب تشدید بحران شود . به عنوان مثال اگر کشوری در اتحادیه اروپا به منظور کمک به سپرده های بانکی و یا قروض بین بانکی ضمانت های بدون اندازه اعلام نماید ، این امر ممکن است سرمایه های فراوانی را از سایر کشورهای اروپائی و یا کشورهای دیگر اروپائی که در آنجا ضمانت های دولت برای بانک ها به اندازه کشور اولی نبوده ، بکشاند که نتیجه آن تشنج های شدید در بازار ارز و یا حتی سبب نابودی پول واحد اروپائی شود . به همین روال کشورهای مسئله دار شرق اروپا مانند بلغارستان و مجارستان و همین طور کشورهای در حال توسعه دیگر نظیر پاکستان و کره جنوبی به مقدار زیادی از جانب صندوق بین المللی پول این وام ها را به مانند وام های اعطائی گذشته اش با شرایط محدودیت بودجه ای و سیاست تقلیل هزینه منوط ساخته بود . بنابراین در این وضعیت بحران مالی و اقتصادی جهانی سیاست های ضد و نقیضی به منظور بیرون رفت از اقتصاد جهانی اتخاذ شود . در کشورهای صنعتی نیم کره شمالی اقدامات رونق و سیاست های انبساطی و در کشورهای نیم کره جنوبی سیاست های ضدانقباض حتی سیاست های ضد رکود اتخاذ می شود (استوخامر ۹۸)

بالاخره بایست به این نکته توجه نمود که شاید بحران مالی و اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ در مقایسه با بحران اقتصادی ۱۹۲۹ هم از درجه ضعیف تری برخوردار بوده و هم اینک دولت از حالت بی تفاوتی بحران ۱۹۲۹ درآمده و به صورت جدی برای مبارزه با بحران به اقداماتی متوسل شده . این امر از یک طرف ممکن است تشدید بحران جلوگیری بعمل آورده ولی از طرف دیگر بار قرض های دولت های صنعتی را به شدت افزایش داده که نتیجه آن امروز به هیچ وجه برای دست اندرکاران روشن نیست . به هر حال دولت می بایست اصل و فرع این دیون را در بعضی از کشورها به مرز ۱۰۰ درصد تولیدات ناخالص ملی شان رسیده نظیر بلژیک، ایتالیا ، ژاپن و در بسیاری از کشورهای دیگر به مرز ۷۰ درصد از تولیدات ناخالص ملی شان نزدیک شده نظیر

ایالات متحده آمریکا و آلمان و بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا باز پرداخت کند . بنابراین سوال این خواهد بود که منابع مورد لزوم می بایست از کجا فراهم شود ؟

و بالاخره سوال اساسی تر از سایر موارد ذکر شده سیاست های کشورهای صنعتی در قبال کشورهای عقب افتاده غیر صنعتی چیست و چه خواهد بود ؟ آیا به مانند گذشته تصور این خواهد بود که با سیاست های منفعت طلبی یکجانبه از روند صنعتی شدن آنان ممانعت به عمل آورند و بازارهای خویش را برای فرآورده های صنعتی و سیاسی به قدرت فیزیکی برتری دست یابند و از ان برای متشنج نگاه داشتن اوضاع اجتماعی این کشورها به منظور جلوگیری از پیشرفتشان مدد بگیرند ؟ یا نه لااقل در آینده از اقدامات یک سویه خویش که منجر به وقایع سه دهه اخیر (از هنگام افزایش ناگهانی قیمت نفت در سال ۱۹۷۴ تا به حال که مداوما اقتصاد شان دستخوش نوسانات شدیدی شده است) شده و از ان هرگز مطلبی نیاموختند تا اینکه امروز دنیا را دچار این بحران وحشتناک ساختند ، دست بردارند و کشورهای جهان غیر صنعتی را نیز سهم در فعالیت های اقتصادی و صنعتی نمایند .

جدا از اینکه این کشورها از این بحران دیر یا زود بیرون آیند از این مهلکه نجات یابند ، می بایست این تصور را از ذهن خود دور سازند که دیگر به مانند دوران بعد از جنگ جهانی اول با به کارگیری نظریات کینز مبنی بر افزایش تقاضای جدید از طریق وام دولتی و مصرف ان می توانند به یک رونق ممتد دست یابند بدون اینکه ملاحظاتی در مورد قیمت واقعی مواد خام مورد نیازشان داشته باشد . اکنون باید برخلاف این که کینز در نظریات خویش در سال های بعد از جنگ جهانی اول غرق در ارائه نظریاتش برای نجات سرمایه داری بود و توجهی به حقوق دیگر انسان ها و ملت ها ننموده بود ، توجه نمایند که مسلما در آینده دور یا نزدیک و کلیه انسان ها و ملت ها را با بحرانی بس شدیدتر و با ابعادی بس مخرب تر مواجه خواهند ساخت. در این مورد در صحبت پایانی این تحقیق هنگامی که از نتایج حاصله از بحران اقتصاد جهانی و تقسیم کار جهانی صحبت می کنیم مجددا باز خواهیم گشت .

۴- بررسی بحران های اقتصادی بوجود آمده با نظریات اقتصادی

بعد از انقلاب های اجتماعی فراگیر مردمی که در کشورهای اروپایی و امریکایی که از اواسط قرن هجدهم تا اوایل یا اواسط قرن نوزدهم به وقوع پیوست و بعد از ان جوامع اروپایی به سمت و سوی جوامع صنعتی به حرکت در آمدند و سپس متفکرین این کشورها به منظور تنظیم وضعیت کلی اقتصادی و اجتماعی شان و به

منظور جلوگیری از آشفته‌گی های ناشی از تولید و توزیع کالاها و خدمات که ممکن بود بوجود ، دست به ارایه نظریات اقتصادی و اجتماعی زدند که بیش از دو قرن و نیم است که مسئولان و مدیران بخش های دولتی و خصوصی کلیه کشورهای جهان سعی می نمایند با در نظر داشتن کلیات مربوط به این نظریات از فجایع اقتصادی و در پشت سر آن از فجایع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و نظامی جوامع انسانی ممانعت به عمل آورند در قسمت های زیر با بررسی این نظریات به صورت مختصر و تطبیق آنها با جریانات واقعی اقتصادی در چند دهه گذشته در کشورهای مختلف جهان علی الخصوص در کشورهای صنعتی خواهان دستیابی به این نتیجه هستیم که آیا این نظریات به طور کامل بطن خویش دارای مضامین و مفاهیم و یا دستورالعمل هایی بوده اند که با به کارگیری آنان از بحران های مخرب اجتماعی بتوان پیش گیری نموده و یا با به کارگیری آنان بتوان به بحران های به وجود آمده پایان بخشید .

a-۴ نظریات کلاسیکرها

بعد از نظریات سوداگران⁹¹ که خواهان کمترین میزان محدودیت و مقررات تجارت و کسب و کار در بازارهای داخلی شان بودند و در عوض از فعال بودن نقش دولت در امور مربوط به پیشرفت تجارت در بازارهای جهان حمایت می کردند . طرفداران لیبرال کلاسیک با نظریات مبتنی بر تجارت آزاد در درون و برون کشورها پا به عرصه وجود نهادند . در فاصله بین ۱۷۷۰-۱۷۰۰ که نظریات سوداگران عمدتاً مورد توجه بود به بحران های اندکی همانطور که در صفحات قبلی اشاره ای بدانها داشتیم به وجود آمدند که به نام بحران های لاله ها ، بحران پول انگلیس و همین طور بحران هامبورگ معروف شدند که به علت فعال بودن دولت در اقتصاد و همین طور عدم گستردگی داد و ستد و ارتباطات بین المللی نتوانست ابعاد وسیعی در سطح جهان و یا حتی در منطقه به خود بگیرد .

در این فاصله زمانی یعنی بین سال های ۱۷۷۰-۱۷۰۰ انگلستان تنها کشوری بود که با گام های سریع و با استفاده از فناوری های جدید که در بخش صنعت و کشاورزی حاصل شده بود دست به تولیدات صنعتی در سطح وسیعی زده بود که به علت صادرات آنان در سطح جهان که به مراتب بیش از متقاضیان داخلی بود دارای رشدی معادل ۷ درصد بود در صورتی که رشد محصولات صادراتی معادل ۷۶ درصد شد . این ارقام بین ۱۷۷۰-۱۷۵۰ دارای رشد معادل ۷ درصد و ۸۰ درصد بودند . این رشد خیره کننده تولیدات و صادرات در فاصله زمانی مذکور مسلماً امکان پذیر نبود مگر اینکه تمامی موانع ذهنی و عینی کسب سود در محدوده

جغرافیای در اینجا یعنی انگلستان به حداقل سطح خویش نزول می یافت. همین انگیزه کسب سود به نوبه خویش تلاش بیشتری را برای بدست آوردن فناوری های جدید بر می انگیزد که خود آن به نوبه خود جریان انقلاب صنعتی را شتاب بیشتری می داد (هانت : ۲۹ : ۱۳۸۵)

در این دوره جریان صنعتی شدن بود که جهان بینی فردگرایی و خودگرایی پا به عرصه وجود نهاد و محور اصلی ایدئولوژی حاکم بر نظام سرمایه داری گشت. سرمایه داری جدید به انسان آزاد نیازمند بود تا بتواند آنان را از قید ملاحظات دست و پاگیر جامعه فئودالی و اشرافی رها کرده و در خدمت صنعت و تجارت پیشرونده جدید به کار گمارد. کارگر می بایست آزاد باشد تا نیروی کار خویش را در اختیار آنانی قرار دهد که بیشترین سود را به او می رسانند. به همین روال بازرگانان و تجار می بایست از مقررات حاکم قرون وسطی که تحت تاثیر دستورات مسیحیت قرار داشتند و این دستورات سدی در راه کسب سودهای بی پروای آنان بود نجات یافته و با شتاب به سوی ثروت روزافزون انباشت سرمایه های فراوان گسیل کردند. در این راه می بایست بازار نقش اساسی سرمایه های فراوان گسیل کردند. در این راه می بایست بازار نقش بس اساسی را به عهده داشته باشد. بازار آزاد بازرگانان را قادر خواهد ساخت تا آنچه را که آنان تشخیص داده اند که نیاز مصرف کنندگان است دست به تولید آن زده و به پول مبدل نمایند. بنابراین تحقق آمال و آرمان در بازار آزاد میسر است. اما در مورد کارگران تصورات کلاسیکها اصولاً بر این اصول قرار داشت که انسان ذاتاً خودخواه و حسابگر و تنبل و غیراجتماعی است. (همان : ۳۲) جهان بینی فردگرایی و خودگرایی انسان کلاسیکها را در تعقیب نخبگانشان تا بدانجا کشاند که از او موجودی خودبین و ماشینی حسابگر و حیوانی گریزان از کار و اجتماعی معرفی نموده ولی همین موجود عجیب و غریب توانمندی ارزش را اراست. ارزشی که در اثر کار به وجود می آید و منشاء تمامی ثروت ها و انباشت سرمایه ای است که در راه تحقق اهداف کلاسیکها مفیده فایده می باشد. این نظریه استدلال می کرد که کار نه سرمایه و طلا چشمه مستقیم ثروت است و به نیروهای توجه داشت که باروری کار را افزایش داده و به آن امکان می دادند تا با سرعت تکامل یابد. نظریه کار، ابزاری بود برای انتقاد از واقعیت و شرایط موجود به ویژه در انجایی که شرایط موجود مانع تکامل نیروی مولد کار و گسترش رقابت و بازار آزاد می گردید. اقتصاددانان سیاسی از این ابزار که برای حمله به سیاست ها و قوانین محدودکننده دولتی که به نفع مالکیت ارضی بود و پشتیبانی از طبقه در حال رشد سرمایه داری صنعتی که مالکیت سرمایه به آنها امکان و قدرت رهبری فرایند کار را می داد استفاده می کردند. (گمبل و والتون : ۵۷-

بازار آزاد و دست نامرئی آدام اسمیت که هدایت کننده بالاترین و بهترین اعمال و افعال انسان آزاد و عاقل بوده همراه با تقسیم کار که منجر به افزایش بهره وری تولید و ارتقاء سود و تجمع ثروت می شد روی هم رفته وضعیت فلاکت باری را برای کارگران و بینوایان و دردمندان جامه از طرفی و تجمع ثروت و مکتبی برای عده ای دیگر از جامعه صنعتی فراهم ساخت. به صورتی که عده ای را به حق به این موضوع کشاند که انقلاب صنعتی راماشین فلاکت باری برای کودکان و زنان و از کار افتادگی و کارگران و کشتی اقیانوس پیمای لوکس و راحتی برای سرمایه داران تشبیه نمایند.

این وضع با واکنش هایی از جانب کارگران به صورت بلوا و آشوب های مداوم در طی سال های ۱۸۴۲-۱۸۳۴ / ۱۸۲۹-۱۸۳۵ / ۱۸۱۹-۱۸۲۶ / ۱۸۱۵-۱۸۱۸ / ۱۸۱۵-۱۸۱۸ / ۱۸۱۱-۱۸۱۳ / ۱۸۴۳-۱۸۴۴ / ۱۸۴۸-۱۸۴۸ / ۱۸۴۶ روبرو شد که در طی آن بسیاری از این آشوب ها توسط دولتی که طبق نظریه پردازان کلاسیک وظیفه دار برقراری نظم داخلی است با وضع بیرحمانه ای سرکوب شد که از آن جمله می توان از نهضت چارتیستها^{۵۲} نام برد که در سال ۱۸۴۸ توسط دولت انگلیس به طور کامل مفهوم گشت (هانت، ۱۳۵۸: ۳۸-۳۸)

به همین روال می توان از نابودی نهضتی به نام نهضت لودیتها توسط دولت انگلیس که با اعدام و تبعید بسیاری از کارگران بجرم آشوبگری در سال ۱۸۱۳ نامبرد. لودیت نهضتی بود از کارگران که به علت ماشینی شدن روند تولید و بیکار شدن کارگران و نگونبختی آنان در اثر از دست دادن کارشان به وجود آمده بود که در پی نابودی نظام جدید کارخانه ای و نابودی ماشین ها دست به شورش متعددی زدند که بالاخره در سال ۱۸۱۳ با وضعیت معصیت باری دولت انگلیس این نهضت را به نابودی کشاند.

ناآرامی ها و آشوب های پی در پی که ناشی از فقر جانکاه کارگران مزدبگیران و فقیران و تهیدستان شهری بود در تمام شهرها و کشورهای اروپایی که رو به سوی صنعتی شدن گذاشته بودن، در دهه های دوم قرن هجدهم با ابعاد گسترده تر بروز کرده که در نهایت این جریان موجب به وجود آمدن اتحادیه از کارگران بافنده در انگلستان و سپس در کشورهای دیگر گشت و در بین سال های ۱۷۹۰ رو به گسترش نهاد. این امر طبقات بالای جامعه انگلیس را نگران و مضطرب ساخت و از ترس اینکه صحنه های شبیه انقلاب فرانسه به وجود نیاید قانون اجتماعات را در سال ۱۷۹۹ به تصویب رساندند که در آن هر نوع اجتماعاتی که به منظور افزایش دستمزدها و تقلیل ساعات کار روزانه و یا مقرراتی که منتهی به محدود کردن فعالیت آزادانه کارفرمایان می شد به طور کامل ممنوع و غیرقانونی محسوب می گشت.

مصوبین این قانون استدلالشون این بود که طلب های افراطی کارگران به مرور به وضعیت انحصاری عرضه کار و در نتیجه خلاف برقراری رقابت آزاد که جزء ارکان لیبرالیسم کلاسیک بود می شود ولی اینان هیچگونه مخالفتی با تصمیمات مخفیانه کارفرمایان که منتهی به رویه های انحصار طلبان در بازار تقاضای کار می شود نداشتند (همان : ۴۳)

این رویه مستبدانه و استثمار گرانه خانگی در کشورهای صنعتی در پایان قرن هجدهم و اوایل قرن بیستم منجر به تقلیل مداوم مزد واقعی کارگران و بیکاری روز افزون آنان شد که نتیجه آن برون رفت سریع از رکودهای اقتصادی همراه با افزایش نرخ سود و در نتیجه سرمایه گذاری مداوم شد .

البته این جریان یعنی تحمیل فشار بر طبقات ضعیف و مزد بگیر نیز توسط تقلیل قیمت مواد خام از مستعمره و همین طور تحمیل فرآورده های صنعتی به این کشورها به منظور از بین بردن مازاد تولید همراه با فناوری های جدیدی که در اوایل قرن نوزدهم به بعد حاصل شد و منجر به افزایش بهره وری گشته بود در تمامی دوران به غیر از مدت زمان کوتاه نرخ سود را افزایش داده بود که نتیجه آن جلوگیری از بحران های اقتصادی در ابعاد وسیعی گشته بود . با این وجود در سال ۱۷۹۹ در هامبورگ بحران تجاری بوجود آمده که ناشی از مازاد تولید بود و امکان فروش نداشت . از آنجایی که هنوز دولت متحده آلمان تشکیل نگشته بود و ایالات این کشور به صورت دوک نشین ها انتقال نیافت ولی از آنجایی که هنوز دولت متحده آلمان تشکیل نگشته بود و ایالات این کشور به صورت دوک نشین مجزا و مستقل بودند لاجرم این بحران به سایر دوک نشین ها انتقال نیافت ولی از آنجایی که این دوک نشین ها فاقد مستعمرات بودند قادر نبودند مازاد تولید را به آن مناطق انتقال دهند و لاجرم بحران مدتی به طول انجامید .

بحران اقتصادی ۱۸۱۵ انگلیس که ناشی از تخمین نادرست رفتار مصرف کنندگان در قاره اروپا بوجود آمد و همین طور بحران ۱۸۲۵ انگلیس که ناشی از تقلب کاری در تاسیس و پرداخت سهام مربوط به آن که به عوض سرمایه برنامه ریزی شده ای مبلغ ۳۷۲ میلیون پوند استرلینگ فقط ۱۷/۶ میلیون پوند استرلینگ پرداخت شده به وجود آمده بودند که عمدتاً توسط تقلیلی مزد واقعی و گسترش بیکاری و نفوذ هر چه بیشتر در بازارهای دنیا علی الخصوص در بازار آمریکای جنوبی و هندوستان مرتفع گشت .

بحران اقتصادی آمریکا و انگلستان که در آمریکا در سال ۱۸۳۷ با سرمایه گذاری اشتباه آمیزی که در این کشور از جانب بانکداران انجام شده بود و همین طور به علت عدم اطمینان به پول کاغذی به وجود آمده بودند که

عمدتاً توسط تقلیل مزد واقعی و گسترش بیکاری و نفوذ هر چه بیشتر در بازارهای دنیا علی الخصوص در بازار آمریکای جنوبی و هندوستان مرتفع گشت .

در تمامی این دوران نرخ سود شروع به نزول نموده و همین طور نرخ رشد تولیدات ملی در اکثر کشورهای اروپائی و همین طور ایالات متحده آمریکا شروع به کاهش نموده ، از آنجایی که رشد تجارت بین المللی به خاطر انتقال بحران به کشورهای مستعمره رو به کاهش گذاشته بود و همین طور قیمت مواد خام از مدتی قبل سیر نزولی را طی نموده بود لاجرم این جریان منجر به بیکاری گسترده ای در تمام کشورهای اروپائی و تقلیل مزد کارگران و در نهایت منتهی به انقلاب های اجتماعی در کشورهای اتریش و آلمان و بلژیک و تبعید سران این نهضت و بالاخره سرکوبی تمامی این انقلابات از جانب دول کشورهای اروپائی شد . (همان : ۱۲۳)

و بالاخره بحران پایه ای ۱۸۳۷ که با بحران مسایل مالی شروع شد که در طی آن ابتدا در آلمان و اتریش ۶۰ بانک ورشکسته شدند و سپس ابعاد بحران به بخش واقعی اقتصاد نیز سرایت نموده و از آنجا به سایر کشورهای اروپایی و سپس به ایالات متحده آمریکا نیز کشانده شد . سیر نزولی تقلیل تولیدات تا سال ۱۸۷۸ ادامه داشت در این سال بحران به نقطه اوج خویش رسید و از سال ۱۸۷۹ وضعیت اقتصاد به صورت بسیار آرام در انگلستان و آمریکا رو به بهبودی نهاد . نیکولاس گرگوری مانیکف اعتقاد دارد که برون رفت از این بحران با کشف معادن طلا در کولن دیک^{۱۲} میسر گشته بود . زیرا در آن زمان استاندارد طلا حاکم بود و با کشف این معدن درجه اطمینان گسترش یافته و سرمایه گذاری رونق بخشیده شد . (منکیو ، ۱۲۳: ۲۰۰۸)

البته مانند عقیده دیگری دارد در مورد این بحران اقتصادی که از سال ۱۸۷۳ شروع شده تا سال ۱۸۹۶ ادامه داشت و به نام بحران بزرگ قرن نوزدهم معروف شد . مانند معتقد است که بحران به علت افزایش ترکیب عالی سرمایه و تقلیل ارزش افزوده که ناشی از به کارگیری بیش از اندازه ماشین آلات در جریان تولید بوده به وجود آمده بود و تبدیل به بحران گشته که توسط تقلیل دستمزد واقعی کارگران و بیکاری زیاد آنان و همین طور صدور سرمایه به کشورهای عقب افتاده و همین طور تقلیل بیرحمانه مواد خام توانستند کشورهای صنعتی خود را از این بحران نجات دهند (همان : ۱۲۳)

در تمامی دوران که نظریات اقتصاددانان لیبرال کلاسیک حاکم بوده و به اصطلاح آنان بازار آزاد و دست نامرئی و رقابت اقتصادی نجات دهنده و تنظیم کننده امور بود و می بایست یا از بحران های اقتصادی جلوگیری نموده و یا در صورت بروز بحران بتواند خود به خود ان را تصحیح نماید ما را به نتیجه رساند که آزادی آنان مبشر آن

بودند توسط قوای قهریه به شدت سرکوب می گشته و با تصویب قوانین محدود کننده که نقش دست نامرئی نجات دهنده را برای کارفرمایان ایفاء می نمود حداکثر سود را متوجه اینان و حداکثر خسران را متوجه طبقات ضعیف و مزد بگیر می نمود و بالاخره به مرور رقابت آزاد مسبب تمرکز بیش از اندازه ثروت و دارایی در ید افتخار معدودی نشد که به مرور موجب به وجود آمدن انحصارات عظیمی در صنایع و امور مالی گشته که موجب توانائی آنان در تعیین خط مشی های سیاسی شده به صورتی که این جریان مفهوم لیبرالیسم اقتصادی و اجتماعی را به طور کل محو و یا از محتوا خالی ساخته بود .

از این رو اواسط قرن نوزدهم طرفداران نظریه لیبرالیسم از نظریاتی حمایت می نمودند که به جای اینکه از لیبرالیسم موجود انتقاد کنند آن را توجیه می نمود . ریکاردو که با نظریات رانتهای متفاوت تضاد ناشی از توزیع ثروت را که در جامعه لیبرال به وجود آمده بود به عریان بیان کرد و موجب جهش خواسته های سرکوب شده در قسمت عظیمی از جمعیت کشورهای صنعتی شد . به همین روال جریان جامعه گرایان یا سوسیالیست ها با استناد به نظریه ارزش کار از اسمیت و ریکاردو گرفته بودند بعد از تکمیلش آن را تبدیل به ابزاری برای توزیع عادلانه تر ثروت ها و درآمدها نمودند . بنابراین جریان عدالتخواهانه در کشورهای صنعتی غنای بیشتری گرفت و به مرور تبدیل به اضطرابی روز افزون برای پیروان عقاید لیبرال گشت .

از این رو جای تعجبی نخواهد بود که اگر بیان شود طرفداران نظریه لیبرال کلاسیک به دنبال مفاهیمی جدید در اقتصاد باشند تا اولاً از دست ورشکستگی نظریه قدیمی لیبرال نجات یابند و ثانیاً با مفاهیم جدید بتوانند نظریه ارزش کار را به بوته فراموشی بسپارند . بنابراین ، نظریه (مفیدیت یا مطلوبیت) به وجود آمد . نظریه مفیدیت (مطلوبیت) نهایی با انتشار وسیع اش به طور موفقیت آمیزی هر لکه کثیفی را از دامن علم اقتصاد زدود و در ضمن بعد تاریخی محدود خود را به دور افکند و به اقتصاددانان فرصت داد که فرض کنند از این پس اوضاع و احوال کنونی تا جائی که به اقتصاد مربوط می شود تغییر ناپذیر بوده و تغییر ناپذیر خواهد ماند . (گمبل و والتون: ۵۶)

b-۴ نظریات نهائون :

اقتصاددانان نهایی و یا نئوکلاسیک ها که بعد از جنگ جهانی دوم به پول گرایان معروف شدند با وجود اینکه آنان را به سه گروه و با سه مکتب مجزا از یکدیگر تفکیک می کنند با این وجود اینان دارای نظریات مشترکی در امور اقتصاد بوده و وجه اشتراک عمده اینان دارای نظریات مشترکی در امور اقتصاد بوده و وجه اشتراک

عمده اینان مرتفع ساختن نواقص تئوریک نظریه ارزش کار بود. از نظر اینان برخلاف عقیده لیبرال کلاسیک ها که هر کالا را دارای دو ارزش یکی ارزش مصرفی و دیگری ارزش مبادله ای می دانسته اند کالاها را صرفا دارای که ارزش ذهنی می دانسته یعنی ارزش که هر فرد برای کالا قائل هست که خود آن نیز بر حسب مطلوبیتی که ممکن است برای فرد از نظر ذهنی به وجود آورد مرتبط می باشد. (همان: ۵۷)

وجه اشتراک دوم آنان در مورد بازار است که در آنچه که مصرف کننده یا متقاضی و چه عرضه کننده هر یک به طور مستقل به دنبال حداکثر مطلوبیت بوده و تفاوتی بین آنان نیست زیرا همگی آنان انسان اقتصادی²² هستند که مطیع نظم بازار و دست نامرئی که برای برقراری رقابت در بازار وجود دارد می باشند. رفتار اقتصادی انسان اقتصادی در رابطه با اشیاء توسط کمیابی انعکاس می یابد که می تواند جوابگوی نیازهای اساسی آنان باشد از نظر نهائون همین ارتباط بین اشیاء و انسان با در نظر گرفتن جنبه کیفی آن مشخص کننده موضوع علم اقتصاد است. (کیا ، ۱۳۵۸:۲۲۶) یعنی اینکه مصرف کننده با توجه به احتیاجات نامحدودی که دارد مترصد است با استفاده از منابع محدود به حداکثر رضایت منظورش دست یابد. در اینجا رابطه ای که به وجود می آید رابطه ای است بین شیء و فرد که در بازار شکل می گیرد و برای تولید کنندگان که صاحب واحدهای تولیدی هستند نیز رابطه شیء و فرد باز هم در بازار شکل می گیرد منتهی در اینجا از طرفی کارفرمایان عوامل تولید را در بازار اعم از نیروی کار و ماشین آلات و مواد اولیه را با ارزان ترین قیمت خریداری نموده و از طرف دیگر در بازار کالا مجدداً به عنوان فروشنده ظاهر می شوند که باز هم رابطه او رابطه شیء و فرد است. به هر حال چه مصرف کننده و چه تولید کننده در جایی به اسم بازار که طبق نظریات نهائون سحرآفرین و معجزه گر است و قادر به برقراری رابطه ای بوده که آن رابطه صرفا بین دو شیء کالاها است نه رابطه بین فرد و فرد با واسطه کالا.

وجه اشتراک دیگری که بین نهائون وجود داشت تقلیل فعالیت دولت در حداقل سطح ممکنه اش بود، بدین صورت نظریات لیبرال کلاسیکرها در مورد نقش دولت که حول محور برقراری امنیت می چرخید مورد قبول اینان واقع شده بنابراین، دولت تکلیفی به غیر از نگهداری شرایط تحقق پذیری سود تولیدکنندگان نداشته و می بایست تمامی سعی خویش را معطوف به این امر نماید که این جریان بدون وقفه تداوم یابد.

وجه اشتراک دیگر آنان این است که اینان یعنی چه آنانیکه پیرو مکتب وین هستند نظیر منگه و یا کارل وایز و چه آنانی که پیروان مکتب نوران می باشند نظیر پارتو و والراس و همین طور آنانیکه پیرو مکتب آنگلوساکسون

هستند نظیر جونزوا دکارورث بر این باورند مفیدیت یا مضرات (بی فایده‌گی) کالاها را می‌توانند تخمین زده و یا محاسبه نمایند. بدین صورت که فرد مثلاً دارای دو جفت کفش باشد این دو جفت کفش دارای مفیدیت معادل دو برابر مفیدیت یک جفت کفش است. این مطلب را بدان اندازه گیری مطلوبیت³² می‌نامند. در مقابل نظریات دیگری از نهائون قرار داشته مبنی بر اینکه مطلوبیت قابل اندازه گیری نبوده بلکه فقط می‌توان تشخیص داد که دو جفت کفش دارای مطلوبیتی بیشتر از یک جفت کفش است. این مطلب را که عده‌ای دیگر از نهائون بدان اعتقاد داشتند به نام مطلوب مرتبه‌ای⁴² می‌خوانند این نظریه توسط مارسال به وجود آمد و انتقادی بود بر نظریه قابل سنجش مفیدیت از جانب سایر نظریه پردازان نهایی که تا زمان مارسال رواج داشت. نظریات نهائون را به این صورت می‌توان خلاصه نمود. (همان: ۲۳۱-۲۳۰)

الف) با توجه به توسعه اقتصادی پدیده‌ای که ظاهراً خودبه‌خود انجام می‌گیرد (در تحت شرایط بازار آزاد و رقابت کامل و فراهم نمودن مقدمات توسعه نظیر جاده و راه‌ها و آموزش و بهداشت از جانب دولت)

ب) از آنجایی که این نظریه هم خود را معطوف به فعالیت‌های یک یگان مصرف‌کننده و یا یک یگان تولیدکننده می‌نماید لذا نظریه ارائه شده در چارچوب بخش اقتصاد خرد جای می‌گیرد. تجزیه و تحلیل انجام شده متوجه یک مصرف‌کننده و یا یک تولیدکننده است با این فرض که این یگان‌ها از یکدیگر کاملاً مجزا هستند و آنچه که در درون اقتصاد می‌گذرد بر رفتار یگان تجزیه و تحلیل شد، اثر گذاشته و مسبب تغییر رفتار آنها بر اقتصاد ملی اثرگذار بوده ولی از آنجایی که این یگان یک جزئی از کل بسیار بزرگ است لاجرم اثر تغییر رفتار آن بر اقتصاد ملی قابل چشم‌پوشی است.

ج) با به وجود آمدن بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۲۹ در کشورهای صنعتی که تا سال‌های ۱۹۴۵ به درازا کشید و برون رفت از این وضع با تقبل هزینه‌های سنگین از جانب دولت‌های کشورهای صنعتی و تحمیل هزینه‌های ناشی از بازسازی ویرانه‌های جنگ دوم میسر شد و همین‌طور عدم توانائی پیش‌بینی و یا حتی عدم راهکارهایی برای برون رفت از این وضع انتقادهای جدی را در سال‌های دهه قرن بیستم از جانب هانسن و هابرله و همین‌طور کینز به وجود آورد که در نهایت منتهی بر تقبل نظریه کینز برای جلوگیری و یا بیرون رفت از رکودهای اقتصادی در کشورهای صنعتی بعد از جنگ جهانی دوم شد. (همان: ۲۳۱:۲۳۰)

د) از آنجایی که نظریات نهائون بعد زمانی و مکانی پدیده‌های اقتصادی را مدنظر قرار نمی‌دهد و لاجرم می‌خواهند آن را ابدی جلوه دهند به عبارت دیگر، پیشاپیش با هر نظریه جدیدی که خواه ناشی از تغییرات وضع

اجتماعی سیاسی و اقتصادی حاصل شده باشد و یا خواه ناشی از کسب و به کارگیری فناوری های جدید به وجود آورده باشد مورد نفی قرار می گیرد پس به صورت خلاصه می توان همراه با منتقدین دیگر گفت : (اقتصاددانان کلاسیک جدید موفق به دفاع نظریه خیره کننده ای از سیاست اقتصاد بی قید و شرط لیبرالیسم کلاسیک شدند . اما این کار را با شکاف عظیمی بین نظریه اقتصادی و واقعیت اقتصادی انجام دادند از دهه ۱۸۷۰ تا به امروز بسیاری از اقتصاددانان کلاسیک جدید هرگونه توجهی به نهادهای اقتصادی و مسائل موجود را به کنار گذاشتند . در عوض بسیاری از آنها در گوشه ای از آلمان هفتم به ساختن الگوی ریاضی پرداخته و خود را به کار ساختن اشکال بی انتهایی از بدیهیات پیچیده مشغول داشتند . (هانت ، ۱۳۵۸:۷۲)

بحران اقتصادی به وجود آمده در کشورهای صنعتی در سال ۱۹۲۹ که درحقیقت از ابتدای سال جنگ جهانی اول یعنی از سال ۱۹۱۴ شروع شده با پدیده کاهش مداوم نرخ سود و تقلیل مداوم تجارت بین المللی و بیکاری گسترده همراه با تنزل دستمزدهای واقعی ناشی از تورم افسار گسیخته علی الخصوص در کشورهای اروپائی و بالاخص در کشور آلمان و افت شدید مواد خام در مستعمرات همراه بود هرگز دست اندرکاران قادر نشدند به مانند بحران های اقتصادی قبلی وضعیت اقتصادی کشورهای صنعتی را به رونق مبدل سازند بلکه این بار می بایست سفارشات جنگی و برنامه های جدید اقتصادی دولت به مدد آیند تا اقتصاد از بحران جانفرسا نجات یابد (برتراند راسل ، ۱۳۵۸:۲۲۳)

۴- نظریه مارکس و پیروانش :

مارکس نظریات سوسیالیست های ماقبل خویش را که در اوایل قرن نوزدهم می زیستند و بیشتر جنبه تخیلی داشت و بر این اساس بدانها سوسیالیست های تخیلی اتلاق می نمود بدین صورت توصیف نمود که آنان انسان گرایانی هستند که در اثر بهره کشی شدید که از طبقه کارگران نیستند در رنج و عذاب بوده و لاجرم امیدوار بودند با اتکاء به عقل و خرد طبقه تحصیل کرده جامعه را تحول ببخشند . اعتقاد مارکس این بود که افراد تحصیل کرده جامعه را تحول ببخشند . اعتقاد مارکس این بود که افراد تحصیل کرده عمدتاً از طبقات بالا و متوسط جامعه هستند و در نتیجه حاضر نمی شوند همپای طبقه کارگر در واژگونی نظام سرمایه داری با طبقه کارگر همگام گردند . با این حال مارکس نخستین اندیشمند و اقتصاد دانی بود که حقایق مربوط به اقتصاد را از دیدگاه پرولتاریا مورد توجه قرار داد . اقتصاد دانانی بود که حقیایق مربوط به اقتصاد را از دیدگاه پرولتاریا مورد توجه قرار داد . اقتصاددانان سنتی و رسمی معتقد بودند که آنان در حال ایجاد یک علم غیر شخصی

هستند که مانند ریاضیات از هرگونه تعصب ورزی فارغ باشد. اما مارکس به سادگی ثابت کرد که تعصب سرمایه گرایانه ایشان آنها را به خطا و تناقضات مکرری رهنمون شده و بر این عقیده بود که کلیه امور اقتصادی چون از دیدگاه مزدبگیران نگریده شوند جنبه ی کاملا متفاوت پیدا خواهند کرد. (همان: ۲۲۴)

انتقام مارکس بر نظام سرمایه داری این بود که به علت دو خصیصه ای که این نظام دارد از نظام های دیگر متمایز می شود. اول اینکه به علت جدائی کارگر از ابزار تولید باعث ایجاد دو طبقه که یکی صاحب نیروی کار و دیگری صاحب ابزار تولید است شده دو طبقه متمایز و حتی متخاصم به وجود آمده در درون جامعه مسبب تنش های مداومی در درون جامعه می گردند. دوم اینکه با الویت بخشیدن بازار به عنوان مکان تحقق یافتن تمامی آمال و آرزوهای سرمایه دار یعنی کسب سود هر چه بیشتر حیطه نفوذ آن را به تمامی روابط مربوط به تولید و توزیع گسترش داده (هانت، ۱۳۵۸: ۵۶) بازار ((ارزش مبادله ای یا قیمت پولی را از خصوصیتی که به رابطه انسان با اشیاء و انسان های دیگر شکل می داد جدا و منزوی ساخته و این بخصوص در مورد پویش کار کاملا صدق می کند.)) (همان: ۵۷)

هزینه تولید برای تولیدکنندگان شامل هزینه های دستمزدها و هزینه های مربوط به مواد اولیه و ماشین آلات بوده که می بایست در محاسبات سود مدنظر قرار بگیرد. نیروی کار وقتی برای سرمایه دار جذاب است که تشخیص بدهد با اجیر کردن کارگر قادر به کسب سود بیشتری خواهد بود. پس بنابراین، کارگر صاحب نیروی کار خود نیست و اگر خواسته باشد این نیروی کار را بفروشد، می بایست به انتظار وضعیتی بنشیند که در آن بازار بی روح و بی احساس برای نیروی کارش تقاضا ایجاد کند و این امر وقتی در بازار به وجود می آید که محصول کار او نیز در بازار متقاضی داشته باشد و خلق تقاضا برای کالا نیز از حیطه اختیارات او خارج است بلکه بیشتر در حیطه اختیارات سرمایه دار و دولت حامی آن قرار دارد. بنابراین، کار کردن که جزء ضروریات زندگی انسانی و اجتماعی است و توسط آن انسان قادر می گردد به هویت انسانی خویش دست یابد تحت قیودات بازاری قرار می گیرد که توسط نظریه پردازان اقتصاد لیبرال کلاسیک و نئو کلاسیک ها انچنان قدرتی می یابد که تمامی شئون احساسی و فرهنگی و هویتی انسان را در ید محاسبات سودگرایانه سرمایه دار قرار می دهد.

بورژوازی در هر جا که قدرتی به دست آورده به تمامی روابط پدرسالارانه فئودالی و روستایی خاتمه داده و پیوندهای گوناگون فئودالی را که میان انسان و زیردستان طبیعی او برقرار بود بیرحمانه از هم گسسته است و

از رابطه انسان با انسان چیزی به جای نگذاشته است ، مگر منفعت جویی بی پرده و آشکار و رابطه نقدی سنگ دلانه . بورژوازی ارزش انسان را تا حد ارزش مبادله ای کاهش داده است (...)(هانت ، ۱۳۵۸: ۵۷)

مارکس مانند اقتصاددانان کلاسیک معتقد بود که ارزش کالا بستگی به مقدار کار نهفته شده در درون کالا داشته . ارزش افزوده ای که در پروسه تولید به وجود می آید نه از پول زیرا طبق گفته ارسطو پول بچه نمی زاید و نه از مبادله است زیرا در جریان مبادله که بین خریدار و فروشنده انجام می پذیرد اگر هر یک از آنها یا ترفندی کالای کم ارزش تر خود را به دیگری واگذارد و در مقابل کالای پرارزش تری را از دیگری ابتیاع کند چون هر خریداری مجدداً فروشنده و هر فروشنده ای مجدداً خریدار می گردد لاجرم ارزش افزوده غصب شده را در مبادله دیگری به خریداری دیگر واگذار می نماید و این جریان تبادل چه در جزء و چه در کل دارای وضع بیان شده یکسانی بوده . بنابراین ، در جریان مبادله ارزش افزوده ای ایجاد نمی گردد . ارزش افزوده طبق گفته مارکس می بایست از کالای دیگری به وجود آید کالایی که در حین مصرفش در جریان تولید ارزشی بیش از ارزش مبادله اش خلق می کند . این چنین کالایی نمی تواند ماشین آلات یا مواد خام باشد زیرا آن کالاها کلیه ارزش خویش را بدون اضافه ارزشی به کالای تولید شده انتقال می دهند و به قول امروزی ماشین آلات و مواد خام به طور کل در جریان تولید مستهلک شده تا بعد از پایان عمرشان چیزی از آنان باقی نماند . پس تنها کالایی که قادر است در جریان تولید ارزش افزوده ای خلق کند نیروی کار است تولید کننده نیروی کار را به مانند سایر کالاهای دیگر به صورت مبادله معادل ابتیاع می نماید . (مارکس ، ۱۳۵۲: ۲۷)

مبادله معادل در ابتیاع کار که توسط سرمایه داران انجام می پذیرد به مانند سایر مبادله معادلشان بر حسب کار نهفته در کالاهایشان انجام می گیرد و معادل مقدار کار نهفته درون کالاهایی است که مورد نیاز روزانه کارگر بوده تا کارگر با مصرف آنان قادر به ادامه کار و تولید باشد ولی از آنجایی که ارزش کالاهای کسب شده توسط کارگر کمتر از ارزش کالاهای تولید شده اش در جریان تولید است ، لاجرم تنها کالایی که در جریان تولید قادر به خلق ارزش افزوده است نیروی کار بوده کارفرما و یا تولید کننده این ارزش افزوده را به چنگ آورده و بعد از تبدیل آن در بازار به صورت سود و اختصاص دادن مقداری از این سود به منظور تسویه پرداختی های خویش برای مواد اولیه و هزینه های دستمزد و هزینه های مصرفی خویش و خانواده اش مابقی را برای خرید ماشین آلات جدید به منظور تولید بیشتر و کسب ارزش افزوده بیشتر و در نتیجه سود بیشتر مصرف می نماید . این جریان مداوم تبدیل ارزش افزوده به سرمایه را مارکس انباشت سرمایه می نامد . از آنجایی که مارکس سرمایه به کار گرفته برای استخدام نیروی کار را به عنوان سرمایه متغیر و سرمایه به کار گرفته شده برای ابتیاع

ماشین آلات و مواد اولیه را به نام سرمایه ثابت می نامد و از آنجایی که این سرمایه متغیر است که قادر به خلق ارزش افزوده می باشد لاجرم می باید سود سرمایه داران معادل ارزش افزوده به وجود آمده توسط سرمایه متغیر باشد. از دیدگاه مارکس اگر کل سرمایه داری را یکجا مدنظر قرار دهیم این نتیجه گیری کاملاً درست است یعنی کل سود سرمایه داران معادل کل اضافه ارزش به وجود آمده می باشد. ولی اگر سرمایه داران را به طور جداگانه مدنظر قرار دهیم در آن صورت متوجه می شویم که سهم هر یک از سرمایه داران در مجموع اضافه ارزش به وجود آمده در جامعه کاملاً متناسب با سرمایه متغیری که در جریان تولید صرف کرده اند نیست. این تناقض به خاطر این است که هر یک از سرمایه داران به دنبال سود شخصی خویش است و لاجرم ترکیبات متفاوتی از سرمایه ثابت و متغیر به وجود می آیند و از آنجایی که هر یک از اینان سود خویش را بر حسب سرمایه متغیری که به کار گرفته اند محاسبه نمی نمایند بلکه بر حسب کل سرمایه به کار گرفته شده اعم از سرمایه ثابت و متغیر در رابطه با ارزش افزوده به وجود آمده بنابراین، سود شخصی هر یک از صاحبان سرمایه بر طبق کسری که صورت آن ارزش افزوده به وجود آمده و منخرج آن حاصل جمع سرمایه به کار گرفته شده می باشد محاسبه می گردد. از آنجایی که در هر موسسه ای ترکیبات جداگانه و متفاوتی از سرمایه ثابت و متغیر نسبت به سایر موسسات دیگر وجود داشته در نتیجه سود هر موسسه ای با سود موسسه دیگر تفاوت پیدا کرده (همان: ۳۳ و ۳۲) و این رابطه را مارکس ترکیب عالی سرمایه می نامید. ظاهراً از این رابطه این نتیجه استنباط می شود که هر قدر نسبت کسر بیشتر باشد یعنی هر اندازه صورت کسری بیشتر باشد و این باز بدان معنی است که هر اندازه ارزش افزوده بیشتر باشد ظاهراً سود سرمایه دار بیشتر خواهد شد.

از آنجایی که ارزش افزوده توسط سرمایه متغیر به کار گرفته شده یعنی تعداد کارگران و یا مقدار سرمایه به کار گرفته شده برای پرداخت مزد کارگران تعیین می گردد لذا سود نیز در ارتباط با مقدار سرمایه متغیر خواهد گرفت. این مطلب را که در نتیجه گیری این قسمت دارای اهمیت بوده مجدداً باز مرور خواهیم نمود.

همانطور که در سطور فوق یادآور شدیم سرمایه دار اضافه ارزش کسب کرده را کاملاً مصرف ننموده بلکه قسمت اعظم آن را مصروف سرمایه ثابت خویش می کند که به این جریان مارکس انباشت سرمایه اتلاق کرده بود. اما سوال اساسی که در اینجا مطرح می شود این است که این انباشت اولیه ای که مسبب ارزش افزوده های آتی می گردند از کجا فراهم می شوند این مطلب را مارکس بدینگونه بیان می نماید:

((در علم اقتصاد انباشت بدون ضابطه همان نقشی را ایفاء می کند که نخستین گناه در علم کلام عهده دار آن است . حضرت آدم گازی به سیب زد و از آنجا معصیت دامن گیر نوع بشر شد . منشاء این انباشت نیز با نقل داستانی از آزمندی گذشته ایضاح می شود . در زمانی قدیم که مدت هاست سپری شده یک عده افراد زبده و برگزیده وجود داشته اند که کوشا . هوشمند و بیش از هر چیز صرفه جو و اندوخته گر بوده اند و از سوی دیگر جماعت فرومایگان تن پرور می زیسته اند که دار و ندار خود را در خوشگذرانی و عیاشی تلف می کرده اند به هر حال ، اینطور درآمد که گروه اول ثروت اندوخته و جماعت دوم سرانجام چیزی جز پوست خود برای فروش نداشت . باری از تاریخ این گناه است که فقر توده عظیم آغاز می شود توده ای که با وجود تمام کار و کوشش هیچگاه جز پوست خود برای فروش ندارد . همین تاریخ است که صبح دولت عده قلیلی می دمد و با اینکه این گروه مدت هاست دست به کار نمی زند مستمرا بر مال و منالش افزوده می شود در علم اقتصاد دلپذیر تغزل مهرآمیز همیشه نفوذ داشته است . حق و کار یگانه وسایل توانگر شدن بشمار آمده اند ولی البته به استثناء سال جاری . در حقیقت اسلئب های انباشت بدوی به همه چیز شباهت داشته اند جز به مهرورزی و تغزل . (همان : ۴۸ و ۴۷)

از انجایی که انباشت اولیه سرمایه در جریان تجدید تولید طبق گفته مارکس به طور کلی مستهلک می شود لذا پس از چندی سود صاحبان سرمایه مقدار ناچیزی از سود را مصرف می کنند و مابقی را صرف انباشت سرمایه در واحدهای تولیدی خویش می نمایند ، لاجرم سهم سرمایه ثابت رو به فزونی می گذارد و در نتیجه در نسبت رابطه ترکیب عالی سرمایه به ارزش افزوده یعنی حاصل جمع سرمایه ثابت و متغیر رو به تقلیل خواهد نهاد . این روند یعنی سیر نزولی نرخ ارزش افزوده هر اندازه بیشتر خواهد بود وقتی که سرمایه ثابت به کار گرفته شده بیشتر باشد . ولی این امر به معنی تقلیل نرخ سود در صنایعی که در آنها سرمایه ثابت مداوما افزایش یافته اند نیست . زیرا اولاً با خرید ماشین آلات جدید و کاراتر و همین طور افزودن بر تعداد آنها و بالاخره ارتقاء بهره وری کار و سرمایه حجم تولیدات در این صنایع به شدت نسبت به صنایعی که از این جریان خود را دور نگاه داشته اند بیشتر شده و هم اینکه قیمت فرآورده های تولیدات این صنایع نسبت به صنایع عقب افتاده تقلیل پیدا کرده که نتیجه ان افزایش فروش بهتر و بیشتر کالاهای این صنایع و در نتیجه ارتقاء درجه سودآوری بیشتر این صنایع است و ثانیاً اینکه طبق گفته مارکس در بخش های تولیدی که سرمایه ثابت مداوما افزایش پیدا می کند ، به علت ارتقاء بهره وری کار و سرمایه سهم سرمایه متغیر رو به کاهش نهاده که نتیجه آن تقلیل سهم ارزش افزوده خلق شده اجتماعی این صنایع خواهد گشت . ولی از

انجایی که سود متوسط بالاخره عمومیت می یابد لاجرم صنایعی که سرمایه ثابت شان را می افزایند ارزش افزوده کمتری بوجود می آورند ، ولی سودی کمتر از سهم ارزش افزوده شان به دست می آورند . این جریان در نهایت منتهی به این امر می گردد که صنایع ناتوان یا از جریان تولید کنار گذاشته شوند و یا اینکه توسط صنایعی که در آن سرمایه های ثابت مداوما در حال افزایش است بلعیده شوند . بنابراین ، جریان تولید در شیوه تولیدی سرمایه داری از طرفی موجب گردهمائی سرمایه ها⁵² گشته و از طرف دیگر به خاطر رقابت منتهی به تمرکز⁶² می شود . این جریان توسط به وجود آمدن سیستم بانکی و اعتباری تقویت گشته و رشد تمرکز با گذشت زمان ابعاد وسیع تری را به خود می گیرد . به صورتی که در مدت کوتاه نه تنها تولیدکنندگان جزء بلکه حتی تعدادی از تولیدکنندگانی که مدام دست به افزایش سرمایه های ثابت خود می زدند مصداق پیدا کرده و اینان نیز توسط انانی که با شتاب هر چه بیشتر دست به گردهمایی سرمایه می زدند ، بلعیده شوند . (همان : ۳۶)

اثر دیگری که تغییر ترکیب عالی سرمایه به سود سرمایه ثابت به وجود می آورد همانطور که در بالا بیان شد ارتقاء بهره وری کار است که این امر به نوبه خویش مسبب تقلیل سهم سرمایه ثابت در جریان تولید می گردد یا به عبارت دیگر ، با ارتقاء بهره وری کار ، کارگران مداوما بیشتر بیکار شده و این همان چیزی است که صاحبان سرمایه ، خواهان اند . زیرا بدین طریق قادر خواهند شد ارتش ذخیره کار را به قول مارکس به وجود آورند که خود ان به نوبه خویش نقش والایی در انباشت سرمایه های دوره آتی ایفا می نماید . ارتش ذخیره بیکاری دارای نقش دیگری برای تداوم جریان تولید سرمایه داری می باشد که بیشتر جنبه تخریبی بدان می دهد. به علت بیکاری کارگران ناشی از افزایش سرمایه های ثابت و به علت عدم وجود تامین های اجتماعی در دوره مارکس اولا جامعه به دو قطب فقیر و ثروتمند تقسیم می شود و ثانيا افزایش فقر عمومی موجب کاهش تقاضا در بخش تولیدی شده یعنی در بخشی از صنایع که دست به تولید کالاهای مصرفی می زدند اضافه تولید به وجود می آید . بدین صورت که امکان فروش کالاهای آن تقلیل پیدا می کند . به غیر از این مطلب افزایش سرمایه های ثابت منجر به تقلیل نرخ سود در رابطه با ترکیب عالی سرمایه شده که خود این امر به نوبه خویش صاحبان سرمایه را به منظور ارتقاء نرخ سود وادار به افزایش بیشتر سرمایه های ثابتشان می نماید . باز این مطلب مجددا بر شدت تقلیل نرخ سود افزوده که خود ان مجددا تلاش بیشتری را برای ارتقاء سرمایه های ثابت طلب می کند . این موضوع یعنی انباشت سرمایه و تقلیل نرخ سود به صورت متواتر موجب افزایش تولید

از یک طرف و از طرف دیگر از طریق ارتش ذخیره بیکاری موجب تقلیل خرید گشته ، لاجرم حجم کالاهای فروش نرفته را تشدید نموده و بحران سرریز تولید جامعه سرمایه داری را متشنج می کند . (همان : ۳۸-۳۷)

با توجه به خلاصه ای که از نظریات اقتصادی و اجتماعی از مارکس ارائه شده به خوبی می توان بدین مطلب پی برد که مارکس نه تنها علم اقتصاد را از علم اشیاء بیرون آورد و آن را به علمی مربوط به روابط انسان ها و اشیاء در آورده ، بلکه جزء اولین اقتصاددانانی است که دست به تنظیم نظریه اقتصادی اجتماعی و سیاسی مرتبط به یکدیگر زده که در سایه ان او را توانمند به این امر نموده که تضاد نهفته در جریان تولید و بازتولید شیوه سرمایه داری را در یابد. شناخت تضاد موجود مارکس را قادر ساخته به وضعیت اقتصادی برسد که در آن حرکت جریان های سرمایه دارانه از تکاپوی رام باز می افتاد و به سمت بحران و سقوط تمایل می یابد .

هر چند مارکس قادر نشد دقیقا به ابزار این مطلب بپردازد که چه در زمانی این بحران به وقوع می پیوندد ولی با بیان این مطلب که این بحران در بطن نظام سرمایه داری نهفته است و بروز خواهد نمود قدمی بس اساسی در کشف حقایق مربوط به ماهیت اقتصاد سرمایه داری برداشته است .

d-۴ نظریات کینز

بحران جهانی اقتصاد که از سال های قبل از ۱۹۲۹ شروع شد ولی در سال ۱۹۲۹ این بحران با تمامی هیبتش چهره وحشتناک خویش را به جهانیان نشان داد ناشی از نظریات مکتب اقتصادی نهائین بود . این عقیده ای است که بسیاری از سرشناسان علم اقتصاد بدان اعتقاد داشته و معتقدند که نظریه ای که فاقد نظریه ارزش عینی و روابط اجتماعی و جریان های اقتصادی است . هر چند به مانند نظریات لیبرال کلاسیک ها بازار را تنظیم کننده امورات اقتصادی محسوب می نمایند . ولی توجه به این واقعیت اقتصادی ندارد که در بازار عوامل عینی هستند که ظهور می نمایند و با یکدیگر تبادل می کردند . ذهنیت ها و رجحان های متأثر از این ذهنیت ها به ناچار می بایست بسیاری از اساسی ترین حوادث و خصوصیات اقتصاد واقعی را از نظر دور دارد . (استراچی : ۱۵)

با اینکه این بحران فکری در بین طرفداران نظام سرمایه داری به طور عمده توسط نظریات کینز از اواسط ۱۹۳۰ به بعد رنگ باخت . ولی معلوم شد که بحران اقتصادی به وجود آمده بسیار عمیق تر و پایدارتر از آن است که بتوان با جرقه های فکری کینز توانست بیش از سه دهه حقانیت خویش را به اثبات برساند و دنیای صنعتی و

اقتصاد سرمایه داری را از بحران های غرب در امان دارد . کینز با صرف نظر کردن از بسیاری از محدودیت های به وجد آمده از جانب نظریه پردازان نهایی و با گنجاندن بسیاری از عوامل سیاسی و همین طور نهادی که عمدا توسط این اقتصاددانان از نظر دور نگاه داشته شده بود توانست جان تازه ای به نظام سرمایه داری بدهد . مرکز ثقل نظریات کینز این بود که دولت می بایست در اقتصاد دارای نقش بالاتری نسبت به دوران گذشته باشد .

این مطلبی که در آن وضعیت بحرانی سال ۱۹۳۰ به بعد بصورت اضطراری مورد پذیرش تقریبا کلیه نظریه پردازان و همین طور مسئولین کشورهای صنعتی قرار گرفت . اهمیت یافتن این نظریه تنها به خاطر حالت اضطراری وضع اقتصادی در کشورهای صنعتی نبود بلکه بیشتر بخاطر ضرورت عملی آن بود .

این ضرورت ابتدا با سیاست های ینودیل در امریکا و سپس توسط دولت هیتلر در آلمان با هزینه های سنگینی که این دولت برای ساخت تاسیسات زیربنایی از قبیل اتوبان ها و بنادر و فرودگاهها و همین طور سفارشات عظیمی که به صنایع نظامی داده بود و بالاخره در انگلستان بعد از سال ۱۹۴۲ با قائل شدن نقش بزرگتر دولت در اقتصادی از طریق سیاست بودجه کشور تشخیص داده شده بود . البته بعد از پایان جنگ نیز ضرورت های اجتماعی دیگری که عمدتا ناشی از پیامدهای جنگ بود از آن جمله هزینه های بیشتر برای خدمات اجتماعی نظیر بازسازی ویرانی های ناشی از جنگ چه در صنایع و چه در قسمت های تاسیسات زیربنایی و همین طور کمک های اساسی به معلولین جنگی و کسانی که هستی خویش را در اثر جنگ از دست داده بودند و بالاخره دولتی نمودن صنایع و به عهده گرفتن اشتغال کامل و سایر تامينات اجتماعی دیگر نقش روز افزون دولت را در اقتصاد بر طبق نظریات کینز موجه می دانست . (گمبل و والتون : ۶۴)

از اواسط دهه پنجاه قرن بیستم به بعد در اکثر کشورهای صنعتی با الهام از نظریات کینز وظایف جدیدی برای دولت در امور اقتصادی و اجتماعی در چارچوب قوانینی نظیر قانون اشتغال کامل و تثبیت سطح قیمت ها در انگلستان و قانون رشد اقتصادی متعادل و مداوم در آلمان شبیه همین قوانین در سایر کشور صنعتی مدنظر قرار گرفت . بنابراین ، می بایست با توجه به نظریات کینز شاخه علوم اقتصادی جدید مانند نظریات مربوط به رشد مدل هارولد دومار از سال ۱۹۴۴ و همین طور نظریات مربوط به افزایش بهره وری کار و سرمایه در اقتصاد و نقش تکنولوژی جدید در فرایند تولید مورد توجه قرار می گرفت .

نظریات اقتصادی کینز که در کتاب نظریه عمومی اشتغال و بهره و پول منعکس یافته به صورت خلاصه از این قرار است.

او جریان تولید و تداوم آن را در اقتصاد و جامعه با جریان تولید و توامش در یک بنگاه نزدیک به یکدیگر دانسته و می گوید که در یک بنگاه تولیدی، کارفرما با استخدام نیروی کار و پرداخت مزد بدانها و خرید مواد اولیه و ماشین، تولیداتی حاصل می کند که با فروش آنها می بایست به غیر از تامین کلیه هزینه های تولیدی اش مازادی داشته باشد که به صورت سود بتواند او را به تداوم تولید و توزیع تشویق نماید. در کل اقتصاد جریان گردش امور تقریباً بدین منوال حرکت می کند.

در اینجا می بایست این موضوع را نیز مورد توجه قرار داد که کلیه هزینه هایی که بنگاه در قبال تولید تقبل می نماید از قبیل دستمزدها، قیمت مواد اولیه، پرداخت مالیات ها و حتی خرید ماشین ها خودشان درآمدی هستند برای سایرین که از جانب این تولید کننده فراهم می شود تا آنها به نوبه خود نقش اساسی را در فروش کالاهای تولید شده و در نتیجه در کسب سود او که درآمدش محسوب می شود ایفاء کنند.

در یک اقتصاد هم می بایست کلیه درآمدهایی که از قبل تولیدات کل جامعه حاصل می شود مجدداً برای خرید کالاها مصرف شوند تا بازرگانان بتوانند به درآمد قابل قبولی که همان سود قابل قبول است دست یابند. و در نتیجه به تداوم تولید و چرخش درآمدها ادامه دهند. کینز به این جریان تولید کالا و درآمد، جریان دایره وار اطلاق کرده که می بایست در آن نشستی به وجود نیاید.

این جریان ترسیم شده دایره وار به طور مداوم به طریقی که کینز بیان نموده ادامه نمی یابد. اول اینکه بسیاری از دریافت کنندگان درآمد در قبال ارائه نیروی کار و مواد اولیه و کالاهای نیمه ساخته شده و همین طور ماشین آلات شده و همین طور ماشین آلات تمامی درآمدهای خویش را خرج نکرده بلکه مقداری از آن را در نزد بانک ها به ودیعه می سپارند. بنابراین، به اندازه پس انداز این گروه ها درآمد از جریان گردش خارج می شود. ولی در قبال این گروه، گروه های دیگر مجبورند با استقراض از سیستم های بانکی مخارج مضاعف خویش را تامین کنند که لاجرم بدین معنی است که آن مقدار از درآمد که از جریان خارج شده بود مجدداً به دایره باز می گردد. البته کینز اعتقاد دارد که در حالت رونق اقتصادی مقدار اخذ وام کمتر از حجم پس اندازهاست که لاجرم به معنی راکدی خالص درآمدها خواهد بود. (هانت، ۱۳۵۸:۱۰۷۸)

به غیر از این نشتی در اقتصاد دو نوع نشتی دیگر ممکن است در اقتصاد به وجود آید . اول اینکه تعدادی از مردم یا بازرگانان داخل یک کشور دست به اکتیوای کالا از خارج می زنند . یعنی دست به واردات می زنند که نتیجه ان خروج دائمی درآمد به خارج محسوب شده . البته در قبال خروج این درآمد در پی واردات ممکن است توسط عده ای دیگر از مردم و یا بازرگانان کالای به خارج صادر کنند و در نتیجه درآمد از خارج به درون کشور سرازیر گردد . این دو درآمد یعنی خروج توسط واردکنندگان و ورود توسط صادرکنندگان ممکن است سر به سر شود . البته این امر در صورتی میسر است که ارزش مبادلات خارجی یکسان باشد که مسلماً جزء وقایع اتفاقی خواهد بود .

نشتی دیگر مالیاتی است که مردم به دولت پرداخت می کنند . در قبال این نشتی دولت نیز دارای مخارجی است که یا به صورت درآمد یعنی مزد و حقوق به افراد وابسته به دستگاه حکومتی می بایست بپردازد و یا به صورت قیمت مواد اولیه و ماشین آلاتی که مورد نیازش است و می بایست خریداری بنماید . اگر کلیه مخارج دولتی معادل دریافتی مالیاتی اش باشد یعنی بودجه متعادل باشد امری که به مانند تجارت خارجی بندرت ممکن است اتفاق بیفتد در ان صورت از جانب دولت نشتی در جریان دایره ای به وجود نخواهد آمد (همان :۱۰۸)

بنابراین ، اگر در جریان سه نشتی که در بالا بیان نمودیم مخارجی همپای ان مجدداً به جریان در آمد به وجود آید رونق اقتصادی طبق گفته کینز برقرار بوده و مشکلی به وجود نمی آید . ولی کینز عقیده دارد که مشکل است این حالت دلبخواه به وجود آید زیرا آن مقداری که سرمایه گذاران از بانک ها به عنوان وام اخذ می نمایند و به سرمایه گذاری اختصاص می دهند موجب تولید بیشتر می شوند . این اضافه تولید وقتی جذب می گردد که دوره بعدی درآمدها اضافه شوند و با زیاد شدن درآمدها پس انداز نیز زیادتر خواهد شد . این به معنی نشتی بیشتر از دوره قبلی خواهد بود . بنابراین برای برون رفت از این مشکل یا می بایست نرخ افزایش سرمایه گذاری بیش از نرخ افزایش درآمد باشد یا اینکه نرخ افزایش مصرف همپای نرخ افزایش درآمد نیز افزایش یابد تا نرخ افزایش پس انداز نیز معادل نرخ افزایش درآمد و همین طور نرخ افزایش سرمایه گذاری شود و در نتیجه نشتی اضافی به وجود نیاید . این مطلب را نظریه پردازان رشد متعادل بعد از جنگ دوم مورد توجه قرار دادند . (کلاوز رز ، ۳۷-۳۵ : ۱۹۷۱)

اگر نرخ افزایش هزینه های مصرفی همپای درآمد نباشد همانطور که گفته شد می بایست نرخ رشد سرمایه گذاری بیش از نرخ رشد درآمدها گردد. این امر سرمایه گذاران را دچار مشکلات عدیده ای می نماید. زیرا پیدا کردن مفرهای جدید برای سرمایه گذاری با صنعتی شدن کشورها روز به روز مشکل تر خواهد شد. نتیجه اینکه سرمایه گذاری کمتر از مقدار پس انداز می شود که پیامد آن به فروش نرفتن مقداری از تولیدات صنایع گشته که نتیجه این امر به نوبه خویش تولیدکنندگان را وادار می نماید دست به تولید کمتری بزنند. کاهش سطح تولید منجر به تقلیل سطح اشتغال و سطح درآمدها و بالتیجه کاهش بیشتر تقاضاها در دوره های بعدی و همین طور کاهش تولیدات بیشتر در دوره اتی خواهد شد که نتیجه آن به صورت مداوم تقلیل درآمدها و در پی آن تقلیل روز افزون پس انداز خواهد بود تا اینکه بعد از چندین دوره پس انداز معادل سرمایه گذاری شده وضعیت اقتصادی مجدداً به تعادل می رسد منتهای در سطح تولید پایین تر همراه با بیکاری فراوان تر. جواب کینز به جریانات اقتصادی به مراتب واقع بینانه تر از نظر کلاسیک ها و نئو کلاسیک ها بوده ولی دارای نواقص اساسی نیز می باشد. به صورتی که همان نواقصی منتهی به بحران پیش آمده در اقتصاد سرمایه داری در پایان قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم در کشورهای صنعتی شد که ما در قسمت زیر بدان اشاره ای خواهیم نمود.

کینز معتقد بود وقتی که پس انداز بیش از سرمایه گذاری شود می بایست دولت پس اندازهای مازاد را قرض نموده و آنان را بصرف مخارجی بزند که ظرفیت تولید اضافی و یا درآمد جدیدی به وجود نیورد که مسبب مازاد پس انداز در دوره های بعدی گردد بلکه می بایست آن را به سوی شرکت های بزرگ سوق دهد بدین ترتیب مخارج اضافی دولت مسبب درآمد متعادل با اشتغال کامل می گردد. (هانت : ۱۳۵۸:۱۰۹)

نقیصه های نظریه کینز :

نظریه کینز شباهت زیادی به نظریه مازاد تولیدمارکس و همین طور تحلیل هالسون داشته. او رابطه بین پس انداز و درآمد را دریافته بود و تشخیص داده بود که پس انداز اضافی اگر با سرمایه گذاری اضافی جدید همراه نباشد تقلیل درآمدها حتمی است، که با بیکاری توأم می شود. مارکس مازاد ظرفیت تولیدی را ناشی از کاهش قدرت خرید و نرخ نزولی سود می دانست که بخش مصرفی قادر به جذب تولید نیست. این مطلب را نظریه پردازان سرمایه داری بعد از جنگ جهانی دوم دریافتند و با افزایش هزینه های رفاهی و تامینات اجتماعی

و همین طور آفریدن نیازهای کاذب و بالاخره سوق دادن جامعه به سمت مصرف گرایی تا آن حد پیش رفتند که به مرز کمیابی مواد اولیه و آلودگی های بیش از اندازه محیط زیست ، رسیدند و بر مشکلات قبلی نظام مشکل جدیدی را افزودند .

طبق نظریه کینز می بایست قروض جدید را دولت به سمت شرکت ها سوق دهد هر چند کینز در نظر داشت که این قروض می بایست صرفا خدمات عام المنفعه از قبیل ساخت مدارس ، بیمارستان ، پارک و خدمات رفاهی شود ولی از انجایی که از عکس العمل صاحبان رمایه در واهمه بود پیشنهاد اضافه مخارج را برای شرکت های بزرگ مدنظر قرار داده بود .

این مطلب مسبب سرمایه گذاری جدید در شرکت های بزرگ می شود که نتیجه آن اضافه درآمد و سپس اضافه پس انداز و بعد از آن اضافه قرض بیشتر دولت را در پی خواهد داشت .

پس نظریه کینز محدود به یک یا چند بار قرض کردن دولت نمی انجامد بلکه متهی به قروض متمادی می شود که دولت های سرمایه داری بعد از جنگ بدون وقفه به این نسخه عمل نمودند . نتیجه امروزی این عمل بار سنگین بدهی های کمرشکن دولت های صنعتی است که در صفحات قبلی بدان اشاره داشتیم .

مطلب دیگر ناعدالتی اجتماعی بود که در اثر سوق یافتن قروض جدید دولتی به سمت شرکت های بزرگ بود . در هنگام کاهش فروش و تولید که عمدتا با بیکاری و قطع درآمد قشر وسیعی از جامعه همراه است . دولت منابع همگانی را از کانال دولتی منتها با تقبل بار قرض و بازپرداخت اصل و فرع به عهده می گیرد . دولت در این هنگام یا می بایست بپذیرد که توزیع نامتعادل درآمدها و ثروت ها ادامه داشته باشد که در آن صورت تضادهای نهفته در جامعه سرمایه داری ابعاد گسترده می شود و لاجرم به همان راه حل مارکس که عبارت بود از لاعلاج بودن بحران های نظام سرمایه داری می رسد و یا اینکه با افزایش هزینه های تأمینات اجتماعی و رفاهی و توافق برای افزایش دستمزدها دست به قرض روز افزون بزند که معایب آن را در بالا بیان کردیم .

نقص دیگر نظریه کینز که به عقیده اینجانب دارای اهمیت بیشتر از کمبودهای ذکر شده نیست این است که کینز در نظریه خویش هیچگونه اشاره ای به هزینه مواد اولیه مورد نیاز صنایع در جوامع کشورهای صنعتی که عمدتا از کشورهای عقب افتاده جهان تامین شده می گردد نداشته . تصور کینز این نبود که ممکن است این موضوع در آینده کشورهای صنعتی را دچار مشکل سازد . زیرا در کنفرانس پاریس که به منظور تعیین غرامت جنگی آلمان بعد از جنگ جهانی اول تشکیل شده بود و به مشکل اقتصادی این کشور در بازپرداخت غرامت

های جنگی به دول متفق و همین طور آشفتگی های اقتصادی و مالی سرایت نموده ناشی از آن به اقتصاد آلمان و از آنجا به اقتصاد کشورهای دیگر صنعتی به وجود آوردی اشاراتی کافی داشت . منتها در اینجا نیز به مانند قبلی که مخارج قروض دریافتی رابعوض اینکه به سمت رفاه عمومی سوق دهد از ترس عکس العمل صاحبان قدرت در کشورهای صنعتی به سمت شرکت ها سوق داد مجددا از ترس همان قدرتمندان بار هزینه های تعادلی اقتصادی را به سمت کشورهای در حال توسعه سوق داد . ((در بیشتر کشورهای صنعتی سرمایه داری ثروت و قدرت اقتصادی تعیین کننده قدرت سیاسی است و انانکه قدرت را در دست دارند هیچگاه حاضر نشده اند آن را فدای حفظ نظام اقتصادی کنند) (همان : ۱۰۹-۱۰۸) همانطور که بیان شد هابسون نیز تحلیلی به منظور ارائه راه حل برون رفت از بحران اقتصادی در سال های ۱۹۰۲ ارائه داد که بعدا نظریات او مورد توجه کینز قرار گرفت . او می گوید ((... اگر نیروی خرید توده ها به اندازه کافی افزایش یابد بازار داخلی توانائی گسترش تقریبا بی پایان را خواهد داشت چنانکه اصولا دیگر نیازی به راه خروجی به انسوی دریا نخواهد بود ... دولت می تواند با تنظیم توزیع کالاهای اجتماعی و بنابراین ، تنظیم نیروی خرید توده ها باعث تغییر در نظام اقتصادی کشور شود .)) (زعیم ، ۱۳۶۳: ۳۴)

نقیصه دیگر عقاید اقتصادی کینز یا شاید بتوان آن را پیامد سیاست های اقتصادی کینز بعد از جنگ جهانی دوم دانست بروز تورم دائمی در اقتصادهای صنعتی بوده . صاحب نظران اقتصادی در کشورهای صنعتی ابتدا بر این باور بودند که تورم اندک یعنی نرخ ۲ الی ۳ درصدی افزایش قیمت ها را می توان پذیرفت و دولت قادر خواهد بود با تکمیل فنون مدیریت تقاضا هم سطح اشتغال بالا و هم نرخ رشد اقتصادی مداوم و هم تثبیت سطح قیمت ها را بر طبق قوانینی که تصویب می نماید و ما در سطور قبل ذکری از آنها داشتیم ، تضمین کند . ولی با گذشت زمان این امر نه تنها به وقوع نپیوست بلکه نرخ تورم دارای ابعادی به مراتب گسترده تر شد و همین امر باعث نارضایتی بسیار از صنایع و مدیران دستگاه های دولتی و همین طور گروه های زیادی از طبقات مختلف جامعه که دارای درآمدهای ثابت بودند شد.

این امر که از اوایل سال های ۱۹۶۰ شروع شد روز به روز شتاب بیشتری به خود گرفت به طوری که در پایان دهه ۱۹۶۰ بسیاری به این باور دست یافتند که نظریات کینز نه تنها قادر به توضیح مسئله تورم و ابعاد رو به گسترش بدهی های دولت و همین طور بیکاری های به وجود آمده در بعضی از کشورها نظیر انگلیش و فرانسه و بلژیک و غیره نیست ، بلکه هیچ راه حلی برای این معضلات اقتصادی ندارد. ظاهرا نظریات کینز دارای طول عمری به مراتب کوتاه تر از طول عمر سایه نظریه پردازان ماقبلش بوده . ولی اندک اندک طرفداران

کینز از طرفی با تلاش فراوان سعی در موجه جلوه دادن آن می نمودند و از طرف دیگر ضد کینز گرایان مانند پیروان مکتب اطریشی ، پول گرایان ، کلاسیک های جدید ، پرتندگان طلا و نهادگرایان با سعی فراوان به دنبال نظریاتی بودند که جانشین نظریات کینز گردد.

e- پول گریان

در بین تمامی گروه های نظریه پردازانی که از اوایل دهه شصت به بعد موضع کینزی اتخاذ نموده بودند می توان بیش از همه به نظریات پول گریان توجه نمود که اوائل دهه ۱۹۷۰ اکثر صفحات مجلات اختصاصی مملو از نظریات ضد کینزی آنها بود . آنها مدعی بودند که نظریات کینزی جای الگوی رسمی قبلی که منظور آنها نظریات اقتصادی لیبرال کلاسیک و بیش از همه نظریات نهائیون است را نگرفته ، بلکه تحلیل خود را بر پایه فرضیاتی نظیر فرضیه غیرقابل انعطاف بودن گرایش نرخ نزولی مزدها قرار داده . بنابراین ، زبق نظریات آنها نظریه عمومی کینز هرگز یک نظریه فراگیر و جدیدی نیست . بلکه حالت خاصی از نظریه عمومی اقتصاد رقابتی است که کلاسیکرها اعم از قدیمی یا جدیداش بدان پرداخته بودند . بنابراین ، اگر بتوان نرخ مزدها را پایین و یا بالا برد و این به معنی خشتی نمودن اتحادیه کارگری است پس می توان نظریات نهائیون را به خوبی جایگزین نظریات کینز نمود . (کمپل و والتون : ۸۳)

استدلال پول گرایان از تورم بوجود آمده بعد از جنگ در اقتصاد صنعتی این است که تورم همیشه یک پدیده پولی بوده است . چون تورم خود را به صورت افزایش قیمت ها نشان می دهد لاجرم تورم در اقتصادی که از نوعی از پول استفاده نمی کند ، نمی تواند وجود داشته باشد . به قول اینان پول از نظر کینزگرایان فقط پرده ای است که در سایه آن عوامل واقعی موثر تولید و توزیع عمل می کنند . یعنی اینکه کینزگرایان تمامی توجه خود را معطوف به هزینه های مصرفی خانوارها و حجم سرمایه گذاری تولیدکنندگان و یا مقدار سرمایه گذاری و بالاخره هزینه های دولت متمرکز می سازند . بنابراین ، مقدار درآمد ملی و سطح اشتغال برای آنان در اولویت قرار داشته و پول را صرفا به عنوان یک واحد محاسبه در نظر می گیرند . چون پول در اقتصاد امروزی دارای نقش بس مهمتری است لاجرم نظریات کینز نمی تواند جوابگوی مسائل اقتصادی امروز جوامع صنعتی باشد . نظریات پول گرایان در مورد نقش پول این است که مقدار عرضه آن می بایست از جانب دولت کنترل شود زیرا تاریخ اقتصادی نشان داده که وضعیت های اقتصادی اعم از رکود و رونق و بحران اقتصادی ناشی از تغییرات حجم پول بوده . بنابراین ف دولت ها و بانک های مرکزی کشورهای متعدد طبق عقاید اینان مسئولیت

بحران های اقتصادی را به عهده دارند . زیرا اگر انا دست به عرضه درست حج پول می زدند و از مداخلات خود در امور بازار خودداری می نمودند به صورتی که خللی بر وضعیت رقابت در بازار به وجود نمی آمد در آن صورت افت و خیزهای اقتصادی قطع می گشته و رشد اقتصادی تداوم یافته و بدون تورم حاصل می شده . (همان : ۹۴)

تکیه اساسی آنان بر نظریه حج پول قرار داشته که در آن طبق روابط ریاضی حاصل شده می بایست ، اگر خواسته شود که از تورم جلوگیری به عمل آید نرخ رشد حجم پول معادل رخ رشد تولیدات واقعی باشد . البته در اینجا فرضیات آنان بر این مبنا قرار دارد که سرعت گردش پول ثابت است . در صورتی که که کینزگرایان اعتقاد دارند که سرعت پول قنات نیست و تحت تاثیر دگرگونی های اجتماعی و تغییرات سنت پرداخت ها و علی الخصوص تحت تاثیر قرار داشتن سرعت گردش پول به تورم را پول گرایی معترف هستند در اینصورت در مقدار عرضه پول که می بایست معادل نرخ رشد واقعی تولیدات باشد تجدید نظر بنماید .. زیرا طبق همان روابط ریاضی که از حوصله این مقاله خارج است اگر خواسته شود نرخ رشد حجم پول به مراتب می بایست کمتر از نرخ رشد حجم تولیدات ملی باشد . (همان : ۸۴ و ۸۵)

ظاهرا از گفته فوق این استنباط حاصل می شود که تضاد بین کینزگرایان و پول گرایی بر سر نقش دولت است . آنان با این گفته خویش که مقدار عرضه پول می بایست معادل نرخ رشد تولیدات باشد می خواهند اختیار عرضه پول را از دولت بستانند . گرفتن قدرت عرضه پول از دولت به معنی تضعیف نقش دولت یا سیاست های دولت در تنظیم وضعیت های اقتصادی است . بدین منظور فرضا در حالت رکود اقتصادی دولت دیگر توانایی عرضه پول بیشتر نداشته و صرفا می بایست به دریافتی های خویش از قبل مالیات ها و قروض اکتفاء نماید و این باز بدان معنی است که مسئولیت اشتغال کامل از دولت گرفته شود و به عهده اتحادیه کارگران گذاشته شود . از آنجایی که برسیاست های تثبیت سطح قیمت ها اصرار می ورزند .

در نتیجه پیامد این سیاست به معنی پذیرا شدن نرخ بیکاری های بیشتری است . چون افزایش سطح بیکاری ها اثر منفی بر سطح دستمزدها دارد لاجرم پذیرفته شدن این وضع یعنی کنترل تورم به قیمت بیکاری های بیشتر و توزیع نامتعادل تر درآمدها خواهد انجامید .

پذیرفتن بیکاری های بیشتر و تقلیل سطح دستمزدها را علنا هایک یکی از مخالفین کینز عنوان می نماید . و بیان می دارد که برقراری اشتغال کامل توسط افزایش حجم پول یک راه حل موقتی است . زیرا سیاست های

اشتغال کامل توسط افزایش حجم پول یک راه حل موقتی است. زیرا سیاست های اشتغال کامل با تضعیف عمل نیروهای رقابتی این امکان را به اتحادیه کارگران می دهد که مزدهای بالاتری را طلب نموده که این موضوع خود مسبب سرعت بخشیدن تورم خواهد شد. از انجایی که سیر صعودی قیمت ها نمی تواند به مدت زیادی ادامه یابد لذا دولت های کشورهای صنعتی با سقوط تازه تولیدات و بیکاری های بیشتر کارگران مواجه خواهند شد. . (همان: ۹۰)

قضاوت در مورد نئوکلاسیک های جدید یا پول گرایان:

نظریه پردازان جدید به مانند نئوکلاسیک ها گذشته در اوایل قرن بیستم با در نظر داشتن کلیه مقروضات آنان خواهان سلب تنظیم حجم پول بر حسب شرایط اقتصادی که می بایست از جانب دولت اتخاذ گردد، بودند که در قسمت های فوق مشکلات به وجود آمده برای دولت و جامعه را متذکر شدیم. بعلاوه امروزه بسیاری از دست اندرکاران معترف هستند که دولت مدتهاست تقریبا قسمت اعظم کنترل این پارامتر اقتصادی را از دست داده اند.

لستر تارو مشاور اقتصادی رئیس جمهوری امریکا در زمان بیل کلینتون و مولف کتاب رویارویی بزرگ عقیده دارد ((در یک مدل یاز هم پیچیده تری، خود تولید پول هم در زیر کنترل دولت نیست. در برابر هرگونه تدبیری که دولت برای کنترل پول پیش بگیرد بازار پول تقریبا به جانشین متوسل می گردد و موجب می شود که این جانشین عملا به پول تبدیل گردد. بدین ترتیب بود که در ماه اوت ۱۹۸۲ هیئت مدیره رزرو آمریکا اعلام داشت که هر گونه کوشش برای کنترل عرضه پول را رها کند. چون در بازار پول ابزارهای نوینی با چنان سرعتی و در مقیاس چنان گسترده ای در حال اختراع شدن هستند که برای فدرال رزرو مقدر نیست عرضه پول را به گونه ای موثر زیر کنترل در آورد. نیروهای اقتصادی از بنیاد نقش رسمی دولت را به عنوان چاپ کننده اسکناس به عهده گرفته اند (کیاوند، ۱۳۷۳: ۵)

با مقایسه وضعیت اجتماعی و اقتصادی دهه ۹۲۰ و همین طور اواخر قرن بیستم می توانیم دید کافی برای قضاوت نظریات اقتصادی نئوکلاسیک ها به دست دهیم در دهه ۱۹۲۰ دولت آمریکا با کاهش مالیات ها بر سود و سرمایه و درآمدهای بالا که البته به سود بنگاه های بزرگ و صاحبان ثروت بود مسبب تمرکز شدیدتر و تندتر ثروت شد مطلبی که ما هم در صفحات قبلی همراه با سایر موضوع ها ان را بیان نمودیم که این یکی از علل های اساسی بروز بحران اقتصادی می تواند باشد. در سال ۱۹۸۱ و همین طور ۱۹۸۶ که دوران حکومت

حزب محافظه کار آمریکا (جمهوری خواهان) بود از جانب ریگان رئیس جمهوری همان مالیات ها به نفع صاحبان سرمایه به شدت کاهش یافت. این امر مجددا در سال های اوایل قرن بیست و یکم در سال ۲۰۰۳ از جانب بوش تکرار شد که نتیجه این امر همراه با هزینه های جنگی بسیار بالا تمرکز ثروت را به شدت افزایش داد. در دهه ۱۹۲۰ حزب جمهوری خواه در آمریکا بر مسند قدرت بود سیاست های او جانب داری افراطی از سوداگران و اتخاذ رویه هایی که منجر به تضعیف کارگران می شد بود. در این سال ها سیاست پولی فدرال رزرو منعکس کننده سیاست های نهائین (پول گریان امروزی) بود و اعتقاد دولت این بود که در مقابل بیکاری رو به افزایش هیچ کمکی از جانب دولت ضروری به نظر نمی آید. در سال ۱۹۲۳ بانک ها شروع به پرداخت بهره بریا حساب های جاری نمودند که نتیجه این امر بالا رفتن هزینه های سپرده ها برای بانک ها بود. از این رو بانک ها مجبور به اعطای وام های خطرناک شدند تا بتوانند از فشارهای مالی خود بکاهند و حجم سودها را بالا ببرند. در سال ۱۹۲۲ نرخ بهره بانکی به شدت کاهش یافت و قیمت سهام رو به افزایش سریع گذاشت. (باترا، ۱۹۹۲:۱۱۵)

تمامی این پدیده ها در سال ۱۹۸۰ به بعد (به غیر از دوران ۸ ساله حزب دموکرات ۲۰۰۰-۱۹۹۲) روی داده است. دولت جمهوری خواهان از سال ۱۹۸۰ با ایده خصوصی سازی و کوچک کردن دولت هر روز بیش از گذشته نقش دولت را تقلیل دادند. از سال های اوایل دهه ۱۹۸۰ بیکاری به شدت رو به افزایش گذاشت و در سال ۱۹۸۳ شروع به دادن بهره به سپرده های جاری نمودند تا بتوانند حجم وام دهی خویش را گسترش دهند. (همان: ۱۱۹) در سال ۱۹۸۰ تمرکز ثروت به مانند سال های دهه ۱۹۲۰ به شدت بیشتر شد. مطلبی که قبلا در مورد آن نکاتی عنوان نموده بودیم. (هانت، ۱۳۵۸:۱۱۷) از همه مهم تر تقلیل نرخ بهره است که در اوایل سال ۱۹۸۲ به یعد به مانند سال های دهه ۱۹۲۰ انجام گرفت. به همین روال می توان از خیزش قیمت سهام در بازار بورس نام برد که جریان آن در سال های ۱۹۲۲ و ۱۹۸۲ بسیار شبیه یکدیگر بود.

با توجه به شواهدی که در مورد تشدید جریانات به وجود آمده بین سال های ۱۹۳۰-۱۹۲۰ و سال های ۱۹۹۲-۱۹۸۰ و همین طور اوایل دهه ۲۰۰۰ در اقتصاد و جامعه آمریکا بود و شبیه همین جریانات در اقتصاد سایر کشورهای نظیر انگلیس، فرانسه و آلمان به وجود آمده بود (باترا، ۱۹۹۲: ۱۲۶-۱۲۱) و هر دو این جریانات در فاصله ۸۰ سال جهان را با بحران مخرب اقتصادی و اجتماعی روبرو ساخت و در هر دوی این دوران نظریات نهائین با اندک تغییراتی مورد توجه زمامداران کشورهای صنعتی بوده دیگر به هیچ روی نمی توان از آنها دفاع نموده و از آنها به عنوان نظریات نجات بخش نام برد.

((..... دشواری پول گرایان بزرگ است این مشکلات شبیه مشکلاتی است که هایک و دیگر پیروان مکتب اطریشی در دهه ۱۹۳۰ با آن مواجه بودند آنها از کاهش فوری دستمزدها و افزایش سود نهایی به مثابه تنها راه بهبود اقتصاد حمایت می کردند))

..... نظریات مکتب اطریشی حتی اگر درست باشد هم دیگر عملی نیست پیامدهای چنین راه حل های اتحادیه کارگری را علیه توزیع فعلی درآمدها بر خواهد انگیخت و موجب تسریع انقلاب سوسیالیستی و یا فاشیستی خواهد شد .)) (کمپل و والتون : ۹۷)

۵) پیامدهای بحران های پی در پی :

از اولین بحران بزرگ جهانی در سال ۱۹۲۹ تا دومین بحران بزرگ جهانی در سال ۲۰۰۸ وضعیت جهان به طور کامل دستخوش تغییرات اساسی شده . بحران دهه ۱۹۲۰ تا سال های ۱۹۴۵ یعنی تا سال پایان جنگ جهانی دوم به درازا کشید . در فاصله این سال ها بیکاری و فقر و گرسنگی در کشورهای صنعتی دارای ابعاد وحشتناکی شد برنامه موقت رونق اقتصادی نظیر سیاست های نیودیل در امریکا و همین طور برنامه رونق اقتصادی دولت هیتلر که عمدتاً افزایش تجهیزات نظامی و همین طور برنامه رونق دولت انگلیس نتوانست اقتصاد رو به افول این کشور را نجات دهد . بالاخره این موضوع به جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ کشیده شد که ابعاد تخریب و نابودی انسان ها به مراتب بیش از جنگ جهانی اول بود . بیش از هفتاد میلیون انسان جان خود را در این جنگ در اروپای شرقی و غربی و آمریکا از دست دادند . در کشورهای در حال توسعه که قسمت اعظم شان در یوغ استعمارگران بودند وضع به مراتب خوفناکتر بود . با وجودیکه دامنه تنازعات به محدوده جغرافیایی تعداد محدودی از کشورها نظیر چین و فیلیپین و هندوستان و سیام (ویتنام امروزی) و مصر و لیبی کشانده شده بود و در نتیجه تخریب تاسیسات زیربنایی بدان صورت که در کشورهای صنعتی رخ داد انجام نگرفت ولی از آنجایی که نیاز روز افزون کشورهای صنعتی شرکت کننده در جنگ به منابع مالی و مواد اولیه بیشتر شد لاجرم فشارهای مالی غیر مالی بر آنان به شدت افزایش یافت و وضعیت معشیت مرمان این کشورها را از آنچه که بود به مراتب ناگوارتر ساخت .

از سال ۱۹۴۵ به بعد کشورهای صنعتی با حفظ سلطه سیاسی و اقتصادی بر این کشورها و این به معنی تداوم غارت منابع آنان به مانند سابق بوده و با به کارگیری نظریات کینز در کنترل ویران شده شان از جنگ پرداختند که نتیجه ان همانطور که بیان شد یک رشد شتابان اقتصادی و افزایش تولیدات ملی و افزایش سطح

اشتغال و بالا بردن سطح دستمزدها و تأمینات اجتماعی و در نتیجه برقراری رفاه عمومی در جوامعشان بود ولی کشورهای در حال توسعه به مرور در دهه ۱۹۶۰-۱۹۵۰ دارای یک استقلال سیاسی گشتند و از حالت مستعمره و نیمه مستعمره رهایی یافتند ولی شیوه جذب منابع از اقتصاد آنان به مانند گذشته ادامه داشت . کشورهای صنعتی در این دوران برای جلوگیری از تنازعات بین المللی حاضر به پذیرش نرمش هایی در قبال صنعتی کردن این کشورها گشتند . صنایع کاربر را در ابعاد محدودی در این کشور مستقر ساختند و حتی حاضر به خرید کالاهای صنعتی به مقدار ناچیزی از این کشورها شدند ولی با برقراری سدهای گمرکی و ایجاد اتحادیه تجاری و صنعتی و مالی بینظیر اتحادیه بازار مشترک اروپا و کشورهای مشترک المنافع توسط انگلیس **common wealth** قسمت اعظم حجم تولیدات بین المللی را به خود اختصاص داده به صورتی که سهم کشورهای در حال توسعه از تجارت بین المللی که در اوایل دهه ۱۹۵۰ ، ۲۵ درصد بوده مرتبا سیر نزولی را طی نموده و در پایان دهه ۷۰ میلادی این سهم به رقم ۱۷ درصد رسید . بنابراین ، کشورهای در حال توسعه روز به روز به حاشیه اقتصاد جهانی کشانده شدند .

برای این کشورها راه گریزی به غیر از دفاع دسته جمعی در مقابل یورش دسته جمعی آنان بجای نمانده . اولین موافقت را اعضای اوپک کشورهای صادر کننده نفت در اواسط دهه ۷۰ میلادی با چهار برابر کردن قیمت نفت به دست آوردند . از آن رو کشورهای صنعتی دست خوش بحران های اجتماعی و اقتصادی روز افزونی شدند تا اینکه در سال ۲۰۰۸ این بحران های پی در پی به صورت فراگیر با ابعاد گسترده تر در بخش های مالی و غیر مالی به صورت عریان خود را به زمامداران و مردم کشورهای صنعتی و غیر صنعتی نشان داد . البته این به معنی پایان کار نظام سرمایه داری نیست ولی لاقابل هشدار است که این وضع زراندوزی و رفاه طلبی بی حد و اندازه نمی تواند بدان صورت که در دوره سده گذشته ادامه یافته ، ادامه یابد .

در بین سال های ۲۰۰۸-۱۹۷۴ یعنی از هنگام افزایش سریع قیمت نفت کشورهای صنعتی اقداماتی برای جلوگیری و یا تخفیف آلام مخرب ناشی از بحران های به وجود آمده انجام دادند که نه تنها موثر نبوده بلکه ابعاد ناهنجاری های جهانی را بیشتر دامن زد .

اولین اقدام کشورهای صنعتی این بود که به مانند سال های دهه چهل و پنجاه و شصت دست به استقراض به منظور بالا بردن تقاضا و رونق بخشیدن اقتصادشان که در سال ۱۹۷۴ همگی آنان به رکود کشانده شده بودند ،

زدند. با وجود اینکه این سیاست به نتایج مثبتی نینجامید ولی در سال های بعد این رویه را ادامه دادند که نتیجه آن حجم عظیم قروض دولتی در این کشورها بود.

دومین اقدام بر افروختن جنگ و برپاساختن تشنجان اجتماعی در بین کشورهای ثروتمند در حال توسعه مانند کشورهای خاورمیانه بود تا با آشوب سازی جو اجتماعی و سیاسی آنان را مشغول درگیری های داخلی نموده و لذا از اقدامات نوسازی جامعه و اقتصادشان که ممکن است در آینده کشورهای صنعتی را دچار مشکلات جدید کند باز دارند. چه مقدار از این اقدامات مفید، به حال آنان خواهد بود فعلا دقیقا نمی توان مطلبی عنوان نمود ولی جریانات تاریخی نشان داده که نمی توان مردم جهان را برای همیشه به بند کشید.

به کارگیری تکنولوژی های جدید مانند کامپیوتر و تلفن همراه و نوآوری های جدید در وسایل حمل و نقل و همین طور وسایل فرهنگی و غیره که بدین ترتیب بتوانند تقاضای کالای مصرفی را افزایش دهند تا به یک رونق برسند. همانطور که بعدا خواهیم دید این اقدامات هم موقتی بوده دیر یا زود اثر خویش را از دست می دهد.

بالاخره با انتقال سرمایه و تکنولوژی صنعتی به کشورهای نظیر کره جنوبی، تایوان، مالزی، چین، هند و تا حدودی ترکیه و در امریکای جنوبی، برزیل و آرژانتین آنان را به کارگاه های تولید جهانی تبدیل نمایند و آنان را در تقسیم کار جهانی سهیم کنند و از این طریق قادر به جلوگیری نرخ نزولی سود در کشورهای خود گردند. آیا این اقدامات آنان را از بحران نجات خواهد داد بعید به نظر می آید. ولی لازمه همگی این اقدامات، فعالیت بیشتر دولت در اقتصاد است که با نظریات کینزینها نیز هماهنگ نیست زیرا کشورهای در حال توسعه یا صنعتی شدن تدریجی شان احتیاج مبرمی به مواد خامشان دارند و قادر نخواهند بود مانند گذشته با قیمت ثابت و فراوان در اختیار آنان قرار دهند.

a-5 نقش دولت در اقتصاد و تداوم آن :

نقش دولت در کشورهای سرمایه داری بعد از جنگ جهانی دوم به طور مداوم سیر صعودی داشته به صورتی که امروز بعید به نظر می آید که این نظام بدون یاری دولت بتواند به حیات خویش ادامه دهد. نقش دولت را به صورت خلاصه می توان در سه بعد مدنظر قرار داد. تنظیم تقاضا، تهیه هزینه های اجتماعی، تامین صلح اجتماعی و ثبات سیاسی. همه این سه نقش برای برقراری رونق طولانی از اهمیت بالایی برخوردارند ولی در

اجرای آن رفته رفته تضادهای به وجود آمده به صورتی که امروز چنین تصور می شود که فعالیت دولت سد راه پیشرفت باشد. مالیات های بالا، بار بدهی های دولت، تورم و غیره.

نقش تدوین تقاضای کل از جانب دولت معطوف به آرام کردن دور تجاری و هدف های عمومی اقتصاد بود. از قبیل افزایش سطح اشتغال و تثبیت سطح قیمت ها. در این راه کنترل بر حجم پول در کشورها کمک اساسی بود در دستیابی نسبی دولت با اهداف اقتصادی اجتماعی اش. البته در این راه دولت های کشورهای صنعتی بعد از جنگ دوم موقعیت های چشمگیری بدست آوردند. سیاست های دور تجاری دولت و اقدامات جدی که مسبب ابقای رونق اقتصادی شدند رشد اقتصادی ممتدی را در سه دهه با سطح اشتغال بر آنها به ارمغان آورد. البته این بدان معنی نیست که اصلا رکود اقتصادی به وجود نیامده بلکه با توجه به رکودهای اقتصادی قبل از جنگ کساد های به وجود آمده هم از نظر عمق و هم از نظر زمان کساد های به وجود آمده از اوایل قرن بیستم تا جنگ جهانی دوم بود. (کمپل و والتون: ۲۰۵ و ۲۰۴)

دومین وظیفه دولت همانطور که در بالا بیان شد اجتماعی کردن هزینه هاست. این مطلب مسبب سبک شدن بار سرمایه گذاری خصوصی شده که نتیجه آن افزایش درجه سودآوری شرکت ها است. بدون تقبل هزینه ها از جانب دولت، بخش خصوصی هرگز قادر نبود با این شدت وحدتی که بعد از جنگ دست به انباشت سرمایه زده بود موفق به ایجاد بنگاه های بزرگی در سرتاسر جهان شود. در تمامی کشورهای صنعتی به غیر از مدت کوتاهی که از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر همین دهه به طول انجامید نسبت به هزینه های کل دولت به درآمد ملی به شدت رو به افزایش نهاده.

اوکورنر هزینه های دولت را به دو صورت تقسیم می نماید او می گوید این هزینه ها که سرمایه اجتماعی هستند یا به صورت سرمایه گذاری اجتماعی و یا مصرف اجتماعی می باشند. اولی بهره وری ها اعم از کار و یا سرمایه افزایش می دهد و دومی مسبب تقلیل هزینه های کار می شوند. هزینه هایی از قبیل ایجاد تاسیسات زیربنایی مانند ایجاد راه ها و بنادر و توسعه مدارس و دانشگاه ها و هزینه های تحقیقاتی مسبب گسترش بهره وری گشته در صورتی که هزینه های مربوط به بهداشت و تندرستی و فرهنگی و تفریحات سالم مسبب تقلیل هزینه های کار می کردند. (اونر، ۱۲۰: ۱۹۷۴) در همین مورد یعنی افزایش مصرف اجتماعی می بایستی از کارهای خدماتی که به شدت بعد از جنگ جهانی گسترش یافته اند و به طور کل دولت با افزایش هزینه های خود مقدمات گسترش آنان را فراهم ساخته یاد نمود. هر چند این خدمات در مراحل اولیه صنعتی شدن و یا

حتی قبل از جنگ جهانی دوم در یک سطح کم به صورت هزینه های مصرف بخش خصوصی سافت می شدند از قبیل خدماتی که زنان به صورت کارگر خانگی در منازل ثروتمندان انجام می دادند و یا تعلیم و تربیت خصوصی که فرزندان همین گروه توسط معلمان خصوصی در منازل شان دریافت می کردند. ولی بعد از جنگ جهانی دوم با کمک دولت این گونه خدمات در سطح بسیار وسیعی در جامعه رواج یافته مانند رواج گسترده خانه سالمندان و یا معلولین و همین طور مهدکودک ها و یا ایجاد لشکری از مشاورین گوناگون در ادارات نظیر مشاورین حقوقی ، آموزشی ، بهداشتی و غیره که هزینه های مقدماتی ایجاد و تا حدودی نگهداری آنان به عهده دولت می باشد .

این گونه مشاغل که در دولت های بعد از جنگ کشورهای صنعتی زیاد رواج یافته اند بر طبق گفته مارکس کارهای جزء کارهای خلاق محسوب نگشته ولی از انجایی که به شاغلین آنها می بایست مزد پرداخت شود لاجرم بر روی مصرف همگانی که بعد از جنگ نقش اساسی را در تدوین سیاست های ضد دوری دولت ها داشته اثر اساسی دارد . به همین روال می توان از مشاغلی نام برد که در بخش های نظیر سیر و سیاحت و یا تئاتر و کنسرت و غیره که نیروی کار ایام فراغت خود را عمدتاً در آن مکان ها سپری می نماید یاد نمود .

سومین قسمت تکلیف دولت تامین ثبات سیاسی است . هرچند این موضوع در نظریه لیبرال کلاسیک به عنوان حفظ امنیت داخلی و خارجی معرفی شده بود که می بایست از جانب دولت برآورده گردد . ولی تامین ثبات سیاسی به غیر از در بر گرفتن امنیت داخلی و خارجی که توسط نیروی نظامی می بایست انجام بگیرد دارای مفهوم گسترده تری است . ثبات اجتماعی و سیاسی توسط جلب رضایت قسمت اعظم جمعیت کشور امکان پذیر است از این رو اولاً هزینه های اجتماعی آن به مراتب بیشتر از هزینه های امنیت داخلی و خارجی است و ثانیاً فراهم نمودن خدمات مانند این گونه خدمات محتاج زمینه سازی فرهنگی است .

سوال اساسی در اینجا فراهم نمودن بار سنگین تامین اینگونه هزینه ها است . منبع دریافتی های دولت عمدتاً از مازادی که در اقتصاد به وجود می آید بوده . برداشت از این مازاد به صورت گوناگون انجام می گیرد که عمدتاً به شکل مالیات های متفاوت نظیر مالیات بر درآمد و مزد و سود و سرمایه و غیره است . از نظر گاه سرمایه خصوصی اینگونه هزینه ها نامولد است همانطور که در بالا ذکر شده در دراز مدت موجب افزایش مصرف می شود .

با توجه به مطالبی که بیان شد متوجه گردیم که تکالیفی را که دولت به عهده گرفته بار مالی آن را به صورت روز افزون افزایش داده در صورتی که دریافتی های آن قادر به پاسخگویی آنان نیست. از این جا است که مشکل اساسی تری در جوامع صنعتی به غیر از تورم ممتد و تخریب محیط زیست به صورت گسترده بدهی های فزاینده دولتی که هیچ گونه روزنه ای برای بازپرداخت آن در گسترده افق قابل رویت نیست به وجود آمده . (کمپل و ووالتون : ۲۱۰)

۵b- بحران اقتصادی و تقسیم کار جهانی :

بهره برداری وسیع از امکانات سرمایه گذاری و تکنولوژی های پیشرفته که در نهایت منجر به کاهش نرخ سود در کشورهای صنعتی می شود ، از طرفی موضوع تقسیم کار بین بخشی و بین المللی را به خاطر مقاومت های سندیکاهای کارگری دشوار نموده و از طرف دیگر مشکلات انباشت سرمایه ناشی از تقلیل نرخ سود موجب تغییرات بنیادی و کیفی در بخش تکنولوژی پیشرفته گشته که این امر خود تقسیم بین بخشی و بین المللی کار را گسترش می دهد . بعد از بحران اقتصادی سال های ۱۹۷۴ ناشی از دگرگونی در قیمت نفت که در کشورهای صنعتی اتفاق افتاد ، توسعه نیروگاه های اتمی و همین طور توسعه انرژی های تجدید پذیر مانند انرژی خورشیدی زمین گرمایی و بهره برداری از کف دریاها و اقیانوس ها برای استخراج انرژی و مواد خام دیگر و همین طور توسعه بیوشیمی و علوم ژنتیکی دستور کار قرار گرفت تکنولوژی پیشرفته بهره وری کار و سرمایه را افزایش می دهد و موجب تقلیل سطح دستمزدها می شود که لاجرم این امر مسبب ارتقاء مجدد نرخ سود گشته که خود آن اسباب افزایش درجه سرمایه بری در صنایع می شود . در این وضعیت دگرگونی ، توسعه ، سرمایه گذاری و بهره برداری از منابع مواد خام ظاهرا دارای اهمیت بیشتری نسبت به سرمایه گذاری در بخش تولیدات و مبادلات کالاهای صنعتی می گردد . از این رو مشاهده می کنیم بعد از بحران اقتصادی دهه هفتاد از طرفی زمزمه بهره برداری از انرژی های نو و بهره برداری از کف اقیانوس به منظور استخراج مواد خام به شدت شیوع می یابد و از طرف دیگر هجوم سرمایه کشورهای صنعتی به کشورهای در حال توسعه و کشورهای اروپای شرقی به منظور استقرار صنایع نساجی و الکتریکی و مواد ساختمانی و صنایع ذوب فلزات و یا شاید حتی صنایع تولیدات فراورده های صنعتی گسترش می یابد . این امر مسلما دارای پیامدهای بعدی در سیاست های داخلی و خارجی کشورهای صنعتی و همین طور تقسیم کار بین بخشی و بین المللی خواهد بود . در همین دوران است که سرمایه کشورهای اروپائی و آمریکایی به سمت کشورهای خاور دور نظیر کره جنوبی و تایوان ، مالزی و چین روان شده و در انجا دست به تولید حجم عظیمی از فرآورده های صنعتی می زنند .

به همین روال می توان از بحران اقتصادی به وجود آمده بین سال های ۱۸۹۶-۱۸۷۳ و پیامدهای ناشی از آن بر اقتصاد جهانی و تقسیم کار بین المللی یاد نمود. هری ماکداف و پل سوئیزی در کتاب سرمایه انحصاری از این بحران به عنوان پیش درآمدی برای رواج امپریالیسم نام بردند. اندره گونتز فرانک این بحران را مقدمه ای برای بیرون رفتن از رکود اقتصادی به وجود آمده ناشی از سیاست هایی امپریالیستی قلمداد نمود. عوارضی که این بحران در پی داشت این بود که سلطه بلامنازع امپریالیسم انگلیس را بر اقتصاد جهانی تضعیف نموده و قدرت تازه نفس اقتصادی دیگر را جانشین آن نمود. این قدرت کشور تازه صنعتی ایالات متحده آمریکا بود که به مرور جایگاه خود را در اقتصاد جهانی تقویت نمود تا بعد از بحران سال ۱۹۲۹ به طور کامل انگلستان را از رده اول جایگاه اقتصادی به کنار زد و جایگاه خویش را به صورت کامل مسجل ساخت. در همین فاصله یعنی طول زمانی ۱۹۱۴-۱۹۴۵ که جنگ جهانی اول به وقوع پیوست و بحران ۱۹۲۹ شروع شد، کشورهای آمریکای لاتین، برزیل، آرژانتین توانستند به مقدار محدودی سرمایه از کشورهای صنعتی به منظور استقرار صنایع نساجی و البسه و چوب و فرآورده های کشاورزی را برای جایگزینی واردات از خارج جذب نمایند. و بالاخره در همین دوره بود که کشور روسیه از کشورهای صنعتی برید و راه و روش سوسیالیستی را در پیش گرفت که در حقیقت به معنی قطع رابطه با تقسیم کار جهانی سرمایه داری بود.

بعد از جنگ جهانی دوم و برقراری وضعیت عادی در نرخ سود و انباشت سرمایه کشورهای آلمان و ژاپن که توسط به وجود آوردن دو جنگ خواهان سهم شدن در تقسیم کار جهانی بودند، توسط برنامه مارشال در سال ۱۹۴۸ در آلمان و توسط برنامه بازسازی ژاپن در سال ۱۹۵۶ به تقسیم کار جهانی در دنیای سرمایه داری پیوستند و توانستند صنایع و اقتصاد خویش را به شدت رونق ببخشند. به طوری که بعد از دو دهه قدرت بزرگ صنعتی آمریکا را به عقب راند.

آمریکا که بعد از بحران سال های ۱۸۹۶-۱۸۷۳ شروع به جانشینی انگلیس در اقتصاد جهانی نموده بود، بالاخره از بحران سال ۱۹۲۹ و بعد از جنگ جهانی دوم به این آرزوی خویش دست یافت. در همین دوره چین و بعضی از کشورهای کوچک جهان نظیر کوبا و همین طور کشورهای اروپای شرقی از تقسیم کار جهانی گسستند و کشورهای آمریکای لاتین با جذب موج جدید سرمایه از جانب کشورهای صنعتی اقدام به استقرار صناعی نمودند که آنان را از صنایع جایگزین واردات به جرگه کشورهای صنایع جایگزین صنایع صادرات رهنمود کرد.

کشورهای خاورمیانه و کشورهای شمال آفریقا و همین طور کشورهای جنوب شرقی آسیا اقدام به استقرار صنایع جایگزین واردات کردند و در نتیجه تقسیم کار جهانی دارای ابعاد گسترده تری شد . تقسیم کار جهانی بعد از بحران ۱۹۷۴ را در قسمت فوق بیان داشتیم . بعد از این بحران روشسیه و کشورهای اروپای شرقی و خاور دور به مقدار وسیعی در کار جهانی سهیم شدند .

با توجه بدین مطالبی که ذکر شد جهان امروزی با بحران جدیدی که ابعاد آن هنوز به وضوح شناخته شده نیست روبرو است . تقسیم کار جهانی و همین طور تغییرات تکنولوژی و دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی ایجاد شده به چه صورتی در خواهد آمد کاملا معلوم نیست ولی مسلما به وجود خواهند آمد .

پی نوشت ها :

۱- در مورد ارتباط بین بحران های بوجود آمده در سال های ۱۸۷۳ و ۱۹۲۹ می توان به صورت ساده بیان داشت که بر طبق تقسیماتی که در ابتدای پژوهش در مورد امواج اقتصادی داده بودیم (امواج کندراتیف)، جزو امواج کندراتیف محسوب شده که معولا در فاصله زمانی ۵۰ الی ۶۰ بوجود می آید. لاجرم بحران جهانی اقتصاد در سال ۱۹۲۹ پیامد بحران ۱۸۷۳ می بایست باشد. این توجیه بسیار از روابط بحران های بوجود آمده در سال های ۱۸۷۳ و ۱۹۲۹ می باشد. دلایل کندراتیف برای وقوع امواج طولانی عمدتا بر مبنای طولانی بودن عمر تاسیسات بزرگ و نوسانات و تراکم پس انداز طی سالیان متمادی قیمت ها و همین طور نزول مداوم نرخ بهره بوده است. البته در نوشته های بعدی کندراتیف افزایش بهره وری در بخش کشاورزی را که از طرفی منجر به افزایش تولید و فروش و بالطبع افزایش قدرت خرید آن طبقه منتهی می گردد. و از طرف دیگر افزایش نرخ رشد جمعیت که سبب بالا رفتن تقاضا می شود نیز به دلایل قبلی اش اضافه نمود. ولی بسیاری از محققان از جمله کوزنتش و ماندیل بر این باورند که بین سال های نامبرده افت و خیزهای متفاوتی رخ داده که عمدتا کوتاه و میان مدت بوده است. و از نظرگاه دسته بندی امواج اقتصادی می توان آن ها را جزو امواج کوزنتش که معولا بین ۱۰ تا ۲۰ سال رخ می دهد جای داد. ماندیل عقیده دارد بین سال های ۱۸۷۳ و ۱۸۴۸ رونق طولانی حاکم بوده است و سپس در بین سال های ۱۸۹۳ و ۱۸۷۳ رکود گسترده ای بوجود آمده است. و بعد از آن در بین سال های ۱۹۱۳ و ۱۸۹۳ مجددا رونق و از آن به بعد جهان صنعتی تا سال ۱۹۲۳ ب علل متعدد از جمله جنگ جهانی اول و خسران های مالی و تاسیساتی ناشی از آن به کشورهای صنعتی و همین طور وادار کردن آلمان در کنفرانس ۱۹۲۱ برای پرداخت غرامت جنگی به دول پیروزمند در جنگ اول و بالاخره تورم افسار گسیخته ای که در آلمان و ژاپن بعد از سال های ۱۹۲۰ در این دو کشور رخ داد را می توان به عنوان عوامل اساسی رکود خزنده ایجاد شده در کشورهای صنعتی دانست که بالاخره در سال ۱۹۲۹ با تمامی هیش به صورت بحران بزرگ پدیدار شد.

نظریه ماندیل در مورد امواج طولانی عمدتا بر مبنای تولیدات صنعتی و حجم تجارت بین المللی است که به واقعیت های اقتصادی آن روز جهان صنعتی نزدیک تر به نظر می آید. از آن جایی که در نیمه دوم قرن ۱۹ کشورهای ایالات متحده امریکا و آلمان و ژاپن تلاش مستمرشان برای صنعتی شدن کشورهای به ثمر رسیده بود و لاجرم خواهان سهم بیشتری در بازار مواد خام و فروش کالاهای صنعتی شان کشورشان به ثمر رسیده بود و لاجرم خواهان سهم بیشتری در بازار موادخام و فروش کالاهای صنعتی شان بودند که به مرور این جریان

منتهی به افت سهم حجم تجارت بین الملل کشورهای صنعتی قبلی نظیر انگلستان و فرانسه و هلند و بلژیک شده بود که نتیجه آن مازاد تولید فرآورده های صنعتی و راکد ماندن ظرفیت تولیدی آنان گشت . از طرف دیگر ، روی آوری کشورهای تازه صنعتی در بازارهای جهانی مواد خام منجر به افزایش قیمت مواد خام می بایست شده که البته این وضعیت تا بعد از جنگ جهانی دوم به خاطر جذب مواد خام مورد نیاز کشورهای صنعتی اولیه از مستعمرات آن ها در آسیا و آفریقا و در امریکای لاتین به وقع نیبوست . ولی رقابت ئدر این دو گروه از کشورهای صنعتی در جهان باعث افت تولید و سهم هر یک از ان ها در تجارت بین الممل گشت که نتیجه ان بروز بحران سال های اوایل قرن ۲۰ بود .

رشد تولیدات صنعتی انگلستان	رشد تولیدات صنعتی آلمان	رشد تولیدات صنعتی آمریکا	رشد تولیدات صنعتی بین الملل
۱۸۴۷-۱۸۲۷ ۳,۱۲ درصد	۱۸۴۷-۱۸۵۰ ۴,۵ درصد	۱۸۷۳-۱۸۴۹ ۵,۴ درصد	۱۸۲۸-۱۸۶۵ ۲,۵۸ درصد
۱۸۷۵-۱۸۴۸ ۴,۵۵ درصد	۱۸۹۲-۱۸۷۵ ۲,۵ درصد	۱۸۹۳-۱۸۷۴ ۴,۹ درصد	۱۸۹۴-۱۸۸۰ ۰,۸۹ درصد
۱۸۹۳-۱۸۷۶ ۱,۲ درصد	۱۹۱۳-۱۸۹۳ ۴,۳ درصد	۱۹۱۳-۱۸۹۴ ۵,۱۹ درصد	۱۹۱۳-۱۸۹۵ ۱,۷۵ درصد
۱۹۳۸-۱۹۱۴ ۲,۲ درصد	۱۹۳۸-۱۹۱۴ ۲,۲ درصد	۱۹۳۸-۱۹۱۴ ۲ درصد	۱۹۳۸-۱۹۱۳ ۰,۶۶ درصد
۱۹۶۷-۱۹۳۹ ۳ درصد	۱۹۶۷-۱۹۳۹ ۳,۹ درصد	۱۹۶۷-۱۹۳۹ ۵,۱۲ درصد	

۲-kitchin

۳- kondratief

۴-fritz balee

۵-Friz Tarnow

۶-Woy Tinsky

۷-Wladimir

۸-Reflation

۹- Hjal Mar Schacht

۱۰-Jpmorgan Chase

۱۱-Lehman Brothers

۱۲-American-International Group(A.I.G)

۱۳-Dexia and Fortis

۱۴-enderbert Stoekhamer . a.a.o.s.۷

بانک (HRE) Hypo Reol Estate در آلمان که بسیاری از وام های مسکن و همین طور بسیاری از وام های نهادهای دولتی و ایالتی و اتحادیه را تامین می نموده به ناگهان به علت کمبودهای نقدینگی موسسه مالی و وابسته اش Depfa را که تامین کننده منابع مالی دولتی در ایرلند بوده دچار کمبودهای جدی شده بود دچار مشکلات مالی جدی ساخت Depfa خود نیز از انجایی که (HRE) وابسته به بانک lehmand Brothers آمریکا بوده و این بانک نیز دچار ورشکستگی شده بود نتوانست در بازارهای سرمایه کمبودهای نقدینگی خود را تامین کند و در نتیجه به مرز ورشکستگی رسید دولت آلمان با خرید قسمت اعظم سهام این بانک از شرکای عمده این بانک شد .

در این باره نگاه کنید به :

Jahrhundert Krise des Kapitalismus - ebenda – s. ۴

۱۵-subprime mortgage market

۱۶-off-balance sheet vehicles

۱۷-Hedge Fends

۱۸- افزایش قروض خانوارها در طی سال ۱۹۹۰ و همین طور در اوایل قرن جدید یعنی بعد از سال ۲۰۰۰ گسترش یافته به صورتی که نسبت قروض به درآمد قابل در اختیار آنها از ۹۳ درصد به ۱۳۵ درصد رسیده بود ۸۰ درصد از این قروض مربوط به خرید املاک و مستغلات بوده از انجایی که در کشورهای انگلیسی زبان در هنگام افزایش قیمت زمین و خانه ، صاحبان این اموال می توانند بر طبق افزایش قیمت این اموال مجددا دست به اخذ وام و تسهیلات بزنند لاجرم تا زمانی که قیمت خانه و مستغلات رو به افزایش بود اینان می توانستند به اخذ وام و تسهیلات بزنند لاجرم تا زمانی که قیمت خانه و مستغلات رو به افزایش بود اینان می توانستند با اخذ وام اقساط وام ها و همین طور بهره آنها را بپردازند هنگامیکه مستغلات قیمتشان سیر نزولی را طی نمود خانوارهای مقروض هم به علت تقلیل درامدشان ناشی از عدم افزایش دستمزدها و هم به خاطر عدم اخذ وام از پرداخت اصل و فرع دیون عاجز شدند که نتیجه ان به عدم توانائی پرداخت بانک منتهی شد. نگاه کنید به Egelbert Stoekhamer ضمنا رقم وام های دریافتی خانوارها Jaachim Bishof به مقدار ۱۲ هزار میلیارد دلار تخمین می زند نگاه کنید به : Jaachim Bishof s.۴

۱۹-mercantilist

۲۰-chartist movement

۲۱-Kolndik

۲۲-Economic Men

۲۳-cardinatutility

۲۴-ordinal utility

۲۵-concentration

۲۶-eeennnteral-lisation

منابع فارسی :

- راسل. برتراند ، آزادی و سازمان پژوهشی در بنیاد سوسیالیسم ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ اول ، ۱۳۷۵
- باترا ، راوی ، بحران بزرگ ۱۹۹۰ ، ترجمه خسرو اسدی ، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی ، تهران ، ۱۳۶۸.
- لاویدار .م.ح، پویائی جامعه از دیدگاه اقتصاد سیاسی ، ترجمه فرامزکیا، انتشارات آگاه ، ۱۳۵۸ .
- ج.مومسن . ولنگانگ ، تئوری های امپریالیسم ، ترجمه کورش زعیم ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ اول ، ۱۳۶۳
- در مورد بحران های اقتصادی بوجود آمده در کشورهای صنعتی غربی بعد از جریان صنعتی شدن و یا در همین صنعتی شدن مراجعه شود به : ای.هانت ، تکامل نهادها و ایدئولوژی های اقتصادی ، ترجمه سهراب بهداد ، شرکت سهامی کتاب های جیبی ، ۱۳۵۸ .
- روزنامه همشهری ۲۳/۹/۱۳۸۷ ، رکود اقتصادی در ۱۲ پرده ، صفحه ۱۸ .
- روزنامه همشهری مورخ ۱۳۸۷/۹/۶ ، اثرات بحران مالی جهانی در اقتصادهای بزرگ ، ۱۷۰۰ میلیارد دلار دولتی سازی در جهان ، صفحه ۱۸
- مارکس.کارل ، سرمایه ، جلد اول ، ۱۳۵۲ .
- ا.گمبل .ب. والتون ، سرمایه داری در بحران
- دومان.هانری، فراسوی مارکسیسم ، ترجمه دکتر منوچهر بیات مختاری ، انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم ، آندره پی یتو ، مارکس و مارکسیسم ، ترجمه شجاع الدین ضیائیان ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ پنجم ، ۱۳۵۸ / پل سوئیزی ، نظریه تکامل سرمایه داری ، ترجمه حیدر ماسالی ، انتشارات تکاپو ، ۱۳۵۴ / لستر تارو ، رویارویی بزرگ نبرد اقتصادی آینده ژاپن ، اروپا و امریکا ، ترجمه عزیز کیاوند ، نشر دیدار ، ۱۳۷۳ / همین طور نگاه شود به کتاب بحران بزرگ ، ص ۵ .
- همین طور در این باره نگاه شود به کتاب :

Ernest Mandel : derspatkapitalismus . suhrkum – rerlag Frunkfurt : ۱۹۷۳ s .۱۱۵-۱۳۸

- Andre Gruther Frank . Welt wirtschoft inder krise – aktuell ro-ro-ro ۱۹۷۸ .s.۲۱
- Chrales kindeberger /mainias /panies and Grash New York ۱۹۷۸
- Engelbert stockhamer : frunkrie – chronologic ursachen und wirtschaft – politische reakyion in : grundris –zeis
- ernest mandel . marxistische wirtschaft – stheorie suhrkamp – verlag ۱۹۷۶ – s-۲۴۰
- ernst durr wahrung politik – konjunktur –und beschaftigungs politik – gustar fischer rerlag ۱۹۷۵ s-۱۰۱
- filey h : wirtschaftskrise – Wikipedia .htm
- frankfurter all gamience zeitunge ۲۰۰۸/۱۰/۱۱
- herbert giersch : the nature of epitalst erisis clondon politik gabler rerlag-wiesbaden ۱۹۷۷ s.۲۲
- j.strachey : the nature oepitalst erisis clondon collanz – p۱۵
- james . o eonnor – diefin antkrse des states – suhr kump tasehenbuch wissenschaft ۱۹۷۴ s-۱۲۰
- jasrhim bischoff a.a.o s-۴
- joachim bischoff : jahrnunder krise des kapitalismus : insozia lismus ۲۰۰۹ – s-۲
- joaelim – bischoff –a-a-o s-۱
- hohn Kenneth calbraith the great grash .londen ۱۹۵۵-p-۱۵۶
- klaus rose –grundloge dewaehstumstnorie utb – randenhoeek -۱۹۷۱ –s ۳۵ -۳۶-۳۷
- marie jahoda :paul .f.lazarsfeld/hans z easel die arbeits losen ron
Mar ienthal . einso ziographisher rer sueh – suhrkamp ere lag ۱۹۸۲-s۵۵ff

-milton friedman: a monetary history of united states 1867-1960 – princeton

-princeton university press 1963 p-200ff

-nicholas georg mankiw : grund zuge der volkswirtschaftslehre 8. auflage
schaffer verlag 2008 s-120

-nicholas gregory mankiw – grund zuge der volkswirtschaftslehre 8.

Auflage . schaffer poeseherr erlag Stuttgart 2008 –s-237ff

-robert foltin : eird sind die krise deskapitalismus : in grundriss nr 29 s-2

-rudgie dornbusch –stanley fiseher makroökonomik r.oldenbaurgverlag

Muchen wien – translated from .professor dr .ulrich schittko 1989 s.080

-wirtschaft krise : Wikipedia <http://de.wiki/wirtschaftskrise>